

• صدرالدّین عینی و ماکسیم گورکی در نخستین کنگرهٔ نویسندگان شوروی، ۱۹۳٤م

و بر هر ایرانی نیز فرض است که لااقل یک بار این کتاب نفیس را که عزیزترین رهاورد برادران ترکستانی ماست، بخواند».[۱]

در میان آثار ارزشمند استاد عینی یادداشت‌ها، آخرین اثر منثور او، جایگاهی ویژه دارد و برخی آن را دانشنامهٔ تمام‌عیار بخارا و مردمان فرارود دانسته‌اند. کتاب مذکور که عبارت از چهار مجلّد است، نه‌تنها در اتّحاد شوروی سابق، بلکه در کشورهای دیگر، ازجمله ایران، مورد استقبال صمیمی قرار گرفت و با تلاش مرحوم سعیدی سیرجانی سال ۱۳٦۲ در انتشارات «آگاه» منتشر شد. با اینکه در ایران آثار استاد عینی، ازجمله مرگ سودخور، غلامان، جلّادان بخارا، مختصر ترجمهٔ حال خودم، نمونهٔ ادبیات تاجیک منتشر شده‌اند، ولی هیچ‌کدام اهل ادب ایران را مثل یادداشت‌ها

۱) از کتاب تاجیکان در مسیر تاریخ، گردآورنده: میرزا شکورزاده، تهران، الهدی، ۱۳۸۵ (۲۰۰۶)، صص. ۳۷ـ۳۹.

تحت تأثیر قرار نداد و بزرگترین دانشمندان روزگار: علی‌اصغر حکمت، حبیب یغمایی، سعید نفیسی، محمدرضا شفیعی کدکنی... آن را ستوده و نثر آن را به تاریخ بیهقی شبیه دانسته‌اند.

یادداشت‌ها در سال ۱۴۰۳ با تصحیح و حواشی دکتر مصطفی باباخانی، دانشمند فرزانهٔ ایرانی، در انتشارات آرون به طبع رسید که برخی اشتباهات نشر سیرجانی را اصلاح نمود.

مرحوم سعیدی سیرجانی در مقدّمهٔ این کتاب می‌نویسد: «نوشته‌های عینی که شاید چندان از زبان رایج مردم بخارا دور نباشد، یادآور نثر گیرا و جذّاب بیهقی و نوشته‌هایی از آن روزگار است، روش او نیز در سیاق سخن به آوردن قصّه‌ها و حکایات گوناگون و توضیحاتی که جابجا می‌دهد، سخت به بیهقی می‌ماند. با همهٔ تحوّلات و دگرگونی‌هایی که در این نوشته‌ها دیده می‌شود و با آوردن اصطلاحات و تعبیرات و ترکیباتی که برای ما تازگی دارد، باز بسیاری از ویژگی‌های کهن نثر دری را چون اعجاز، فخامت و جزالت الفاظ برای خود حفظ کرده است و چه جالب و تأمّل‌انگیز است وقتی با چنین عباراتی در نوشته‌های او برخورد می‌کنیم. یادداشت‌های عینی آیینهٔ بی‌زنگار تمام‌نمایی‌ست از زندگی پدران ما و شما در واپسین دهه‌های قرن گذشته و سال‌های نخستین قرن حاضر. در آن دوره‌ها بلخ و بخارا با اصفهان و شیراز فرقی نداشته است و در سرتاسر فلات ایران و ماوراءالنهر آسمان به یک رنگ بوده و زندگی به یکسان ادامه داشته است.[1]

حبیب یغمایی گوید: «من خواستم بدین کتاب نظری کوتاه بیفکنم و بگذرم، امّا شیوایی و شیرینی مطالب چندان فریفته‌ام کرد که تا به پایان نبردم، از دست ننهادم. درست است که بسیاری از لغات و تعبیرات آن تاجیکی است، امّا پیوستگی عبارات آن فارسی است، فارسی لطیف و آشنا که مطلبی نامفهوم نمی‌ماند و گذشته از این مطالبی در رسم و روش و

۱) یادداشت‌ها، صدرالدّین عینی، دورهٔ کامل پنج‌جلدی، به‌کوشش سعیدی سیرجانی، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۶۲ش. (۱۹۸۳م.)، صص. هفت ـ سی‌ونه.

خوی و آداب مردم آن عصر دارد که خاطرات نسل کهنهٔ ایران را زنده می‌کند (نسلی که من از آن هستم). در این کتاب بسیار شیرین و لطیف از هر در سخن رفته که همه‌اش خواندنیست و شخص را در زوایای بخارای یک قرن پیش گردش می‌دهد».[۱]

استاد محمّدرضا شفیعی کدکنی در کتاب شاعر آیینه‌ها می‌نویسند: «این کتاب دریایست از اطّلاعات تاریخی و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و مذهبی بخشی از ماوراءالنهر (ازبکستان و تاجیکستان کنونی) و گنجینهٔ گرانبهایی از واژگان، اصطلاحات و امثال زبان فارسی دری و تاجیکی که ما امروز به بسیاری از آن کلمات به شدّت نیازمندیم. قدرت نویسندگی مؤلف و هنر توصیف او، در نوع خود کم‌نظیر است و یاد ابوالفضل بیهقی را در ذهن خواننده بیدار می‌کند. اگر از بعضی ویژگی‌های نحوی (Syntactic) زبان نویسنده که گاه منحرف از هنجار (norm) نحو زبان دری در ایران و افغانستان و سنّت ادبی ملل فارسی‌زبان است (و علل ظهور این صورت از نحو زبان در آن خطّه و سابقهٔ پیدایش آن خود موضوع تحقیقی بسیار مهم در قلمرو زبان‌شناسی تاریخی و حوزهٔ تحقیقات علمای تاریخ زبان فارسی است) صرف نظر کنیم و بکوشیم که چند فرمول نحوی زبان مؤلف را بیاموزیم، آنگاه التذاذ از مطالعهٔ این کتاب عام‌تر خواهد بود.»[۲]

در تاجیکستان خدمات استاد فرزانه را بیش از گذشته قدر می‌کنند، به نحوی که چندین خیابان و کوچه، پارک در شهر دوشنبه، یک شهرستان، دانشگاه به نام او نامگذاری شده و همه‌ساله نشست «سالانهٔ عینی» برگزار و مقالات آن به صورت کتاب منتشر می‌شود. همچنین، جایزهٔ ادبی استاد عینی هر دو سال به پیشکسوتان عرصهٔ علم و ادب اعطا می‌گردد.

سال ۱۹۷۷ مجسمهٔ عینی در پایتخت تاجیکستان و نیز نیم‌پیکره‌هایش در چندین شهر و نواحی تاجیکستان و ازبکستان قامت افراخت. سال

۱) مجلّهٔ یغما، سال بیست و پنجم، آبان ۱۳۵۱ (اکتبر ۱۹۷۲)، شمارهٔ ۸ (پیاپی ۲۹۰).
۲) شاعر آیینه‌ها، تهران، انتشارات آگاه، چاپ سوّم، زمستان ۱۳۷۱ (۱۹۹۳)، صص. ۹۳ـ۱۱۳.

۱۹۷۸ یونسکو جشن ۱۰۰سالگی استاد را در سراسر جهان تجلیل نمود. در شهر دوشنبه موزهٔ او به روی هواداران آثار این مرد بزرگ باز است.

استاد صدرالدّین عینی ۱۵ ژوئیهٔ ۱۹۵٤ در شهر دوشنبه از عالم چشم پوشید و مقبرهٔ او در شهر دوشنبه قرار دارد که زیارتگاه خاص و عام است. سال ۱۹۹۷ با دستور امامعلی رحمان، رئیس‌جمهوری تاجیکستان، به استاد عینی عنوان قهرمان تاجیکستان داده شد. همچنین، بر روی اسکناس ۵ سامانی (واحد پول ملّی تاجیکستان) عکس عینی جای داده شده است.

به هر صورت، استاد صدرالدّین عینی چه در نظم و چه در نثر و چه در فعالیّت‌های ادبیّات‌پژوهی و سیاست و تربیت ادبای جوان پیشگام و پیش‌آهنگ بود و این‌جاست که همهٔ ادیبان تاجیک ایشان را استاد و خود را شاگرد ایشان می‌دانند.

استاد دیدی عمیق و گسترده داشت و حوادث روزگار را ژرف نگاه می‌کرد و پیش‌بینی‌های عالمانه داشت که بررسی همهٔ آنها در این نوشته از مجال ما دور است.

روحش شاد و یادش گرامی!

آذر ۱٤۰٤ ــ نوامبر ۲۰۲۵



• تندیس صدرالدّین عینی اثر عمر الداروف در شهر دوشنبه

دو ادیب بخارایی: استاد عینی و میرزا سراج حکیم

حمزه باقی*



در تاریخ ادبیات کلاسیک فارسی‌تاجیکی ادیبان زیادی هستند که در میان ایشان مناسبت‌های دوستی و ایجادی موجود است. این‌گونه روابط باعث گردیده است که آنها به آفریدن شاهکارهای ادبیات کمر ببندند.

این سنّت را در اواخر سدهٔ ۱۹ و ابتدای سدهٔ ۲۰ استاد صدرالدّین عینی و ادیب جوانمرگ بخارایی، میرزا سراج حکیم، ادامه داده‌اند. این دو ادیب بکرگفتار و دارای سبک تازه، هم‌سن بودند. استاد صدرالدّین عینی در تاریخ ۱۵ آوریل، در دیههٔ ساکتری ناحیهٔ غجدوان ولایت بخارا و میرزا سراج حکیم در تاریخ ۱۵ مه سال ۱۸۷۸ در شهر بخارا، یکی در خاندان مردی کاسب و دیگری در عایلهٔ مردی صرّاف به دنیا آمدند. بر مبنای سنّت موجود، آنها تحصیل ابتدایی را در مکتب‌های زادگاه خویش پشت سر کرده، بعداً فعالیّت آنها در شهر بخارا صورت می‌گیرد که سرانجام استاد عینی به حیث سرآمد ادبیّات نوین و میرزا سراج حکیم به‌عنوان سرآمد مطبوعات تاجیک شناخته شده‌اند.

---

* ادبیّات‌پژوه و استاد دانشگاه آموزگاری دولتی تاجیکستان به نام صدرالدّین عینی.

از آن جایی که معلومات (اطلاع) داریم، چه استاد عینی و چه میرزا سراج حکیم نخستین آثار خویش را با انشای شعر آغار کرده‌اند. میرزا سراج حکیم راجع به گام‌های اولین شاعری خویش چنین نوشته است: «و گاهی شعر فارسی هم مشق می‌کردم. رفته‌رفته بد شاعری هم نشدم. حالیه هم گاه شعر می‌گویم» (تحف اهل بخارا، صفحهٔ ۱۱).

سال ۱۹۰۲ به سفر طولانی برآمدن میرزا سراج حکیم برای صدرالدّین عینی جدایی را به میان آورد. این سفر در حیات من‌بعدهٔ میرزا سراج حکیم نقشی بارز گذاشت، زیرا در اثنای سفرهایش او به عقاید ترقّی‌پرورانهٔ روشنفکران کشورهای شرق و غرب آشنایی پیدا کرده، علم طب را خیلی خوب از خود نمود و صاحب شهادتنامهٔ (گواهی‌نامه، مدرک) طبّی گردید. گمان می‌رود که میرزا سراج اوّلین فرد صاحب معلومات طبّی (تحصیل‌کرده در رشتهٔ پزشکی) در بخارای امیری سدهٔ ۱۹ و دههٔ اول سدهٔ ۲۰ می‌باشد. وی نخستین فردی است که در بخارا با اصول طبّ اروپایی مریضان را طبابت می‌کرد. در کتاب خاطرات دوستان و شاگردان زیر عنوان یاد استاد مقالهٔ عبدالغفار حسن‌اُف درج گردیده است که به جزئیات روزگار استاد عینی پرداخته و نوشته است: «یکی از نقل‌های تأثیربخشی را که استاد عینی در خصوص وضعیت طبابت‌خانه‌ها و متخصصان ساحهٔ طب پیش از انقلاب (اشاره به انقلاب اکتبر سال ۱۹۱۷) کرده بودند، من هر گز فراموش کرده نمی‌توانم. استاد عینی از احوال تباه خلق مظلوم در دورهٔ امارت، پهن شدن بیماری‌های گوناگون و اصول طبابت آن وقت سخن رانده گفتند: میرزا سراج حکیم نام دوستی داشتم، او به بسیار مملکت‌های اروپا و شرق سفر کرده، علم طب را خیلی خوب از خود نموده بود. بیماران را به طرز نو و مفت معالجه می‌کرد. مردم به او میرخان، دُختُر (دکتر) صابر لقب داده بودند. دایر به علم طب و مسئله‌های اجتماعی مقاله‌های زیادی نوشته است» (ص.٦٣ـ٦٤).

سال ۱۹۱۰ از سفر درازمدت به بخارا برگشتنِ میرزا سراج برای اهل علم و ادب شهر درِ بازیافت‌های نو را باز کرد. حرکت جوان‌بخاراییان



• صدرالدّین عینی (نقاشی از: نویک)

با آمدن میرزا سراج رنگ دیگر پیدا کرد که این حالت را استاد عینی در کتاب تاریخ انقلاب بخارا چنین یادداشت کرده است: «ماه سپتامبر سال ۱۹۱۰ دُختُر میرزا سراج از سیاحت چندین‌ساله به بخارا برگشته، در خانهٔ خود جا گرفت. او با اصول طبِ اروپایی دواخانه گشاده، مردم را به ترتیب نو طبابت می‌کرد... بنابراین به بخارا آمدن میرزا سراج به حرکت جوانان خیلی قوّت داد... (ص.۸۳).

میرزا سراج بخارایی هرچند شاعر و نثرنویس دارای سبک تازه بود، ولی در ادبیات ابتدای سدهٔ ۲۰ تاجیک، همچون نخستین روزنامه‌نگار خوش‌سلیقه و چیره‌دست شناخته شده است. پس از سیر و سیاحت‌های طولانی که به ممالک آسیا و اروپا کرده بود، جهان‌بینی و تفکر او فراخ گشته، پی اصلاح نواقص امارت بخارا کوشش زیاد کرده است. عقاید اصلاحات‌طلبی و ترقی‌خواهانهٔ او بیشتر در نوشته‌های مطبوعاتی او بیان شده است. میرزا سراج در مطبوعات، علی‌الخصوص در روزنامه و مجله‌های بخارای شریف، سمرقند، آینه، نوبهار و سراج‌الاخبار مقالات خواندن باب به طبع رسانیده



• میرزا سراج حکیم

است. میرزا سراج یکی از ناشران روزنامهٔ بخارای شریف می‌باشد که راجع به تأسیس این روزنامه استاد صدرالدّین عینی در اثر خویش تاریخ انقلاب بخارا چنین می‌نویسد: «سال ۱۹۱۲ چارهٔ این کار را (یعنی تأسیس دادن روزنامهٔ بخارای شریف) میرزا محی‌الدّین و میرزا سراج یافتند» (ص. ۱۰۶). مورد به ذکر است میرزا سراج در کار تأسیس دادن روزنامهٔ تاجیکی بخارای شریف یکی از شخصیّت‌های کلیدی بوده و استاد عینی یکی از مخلصان و خوانندگان فعّال آن محسوب می‌یافت. در صفحه‌های روزنامهٔ مزبور مقاله‌های زیادی از میرزا سراج حکیم درج شده‌اند که برای رشد و تکامل ملّت و انتشار دادن عقاید و افکار ترقّی‌پرورانه و اصلاحات‌خواهانه در میان عامه خدمت ارزنده کرده‌اند.

عمر برای معارف‌پرور توانا میرزا سراج حکیم وفا نکرد و در بهار سی و هفتمین خویش عالم را ترک کردن او برای دوستش صدرالدّین عینی تلفی بزرگ بود. زیرا مرگ چنین فرزند فرزانه در هر زمان، تلفات بزرگی برای ملّت است. از عالم رفتن ابرمردان به قلب‌ها غم و به دیدگان خون را

نصیب می‌سازد. این است که مرگ میرزا سراج برای ادبیات ابتدای سدهٔ ۲۰ تلفات و اندوه گرانی به حساب می‌رفت. استاد عینی سوز و افسوس اهل ادب را به سبب از بیماری سل در سن جوانی درگذشتن میرزا سراج حکیم در مرثیهٔ زیر خیلی تأثیربخش بیان داشته است:

آه، صد آه! که بربست ابدی بار سفر
از بخارا سوی فردوس یک دانشور
خادم ملّت اسلام سراج
ناشر علم و وطن‌خواه معارف‌پرور
آن که از منطق او بود محفل پرنور
آن که از خامهٔ او داشت جراید زیور
رفت و در محفل احباب از او نیست نشان
رفت و در صفحهٔ ایّام از او نیست خبر
آن که تکمیل فنون کرد در ایّام شباب
آن که تکمیل حکم کرد در اثنای سفر
سیر ناکرده ز دیدار خود انبای وطن
به جوانی به ته خاک وطن ساخت مقر
آن که می‌کرد به تنویر بخارا خدمت
رفت و ماندیم تمام اهل بخارا به قدر
آه، صد آه! سپردیم، سراج‌الدّین را
ناگزیرانه به احکام قضا دست قدر
سر زد از سینه از این غم عوض آه، آتش
ریخت از دیده از این رو به دل اشک شرر
آتش از سینهٔ من درزده در پیکر من
آب شو! آی! ز دو چشم من، ای خون جگر!
ای که دل کنده، نموده ز همه قطع نظر
داغ اندوه زده بر دل بریان پدر



• روزنامهٔ بخارای شریف

تو شـدی واصـل غفـران الهـی! اما
ما جدا مانده ز تو داغ به دل، خاک به سر
سخت‌جانیم که دیـدیم و نمردیـم ز غم
به جـوانی تو تابـوت تو را در تک در
بر سـر تـربـت تو ناله‌کنـان آمـده‌ایم
به کجا می‌روی! یک‌بار به احباب نگر!
چه توان کـرد به تقدیر الهی، ای دل!؟
صبر کن صبر، که جز این نبود چاره دیگر
لفظ معنـوی تاریـخ وفاتـش بنویس!
«به هـزار و سیـصد و دو به شـهر صفر

(مجلهٔ آینه)

می‌توان گفت استاد صدرالدّین عینی تا واپسین دم، پیوسته با میرزا سراج حکیم بود. شاهد این حدس آن است که عینی در جلد هفتم کلیات

خویش ساعت، روز و تاریخ جان دادن میرزا سراج حکیم را دقیق نشان داده و نوشته است: «وفاتش (اشاره به میرزا سراج) ۱۹ صفر ۱۳۳۲، شب جمعه، ساعت ۷، دفن روز جمعه، بعد از صلوات.» (ص.۲٤٥)

استاد صدرالدّین عینی تا روزهای واپسین عمر خویش در هر مورد ضروری نام دوست جوانمرگش را با نیکی یادآوری کرده است: «او (اشاره به میرزا سراج) مرد فاضل و سخنوری بود و به بیماران جسمانی دواهای روحانی نیز می‌داد.» (ص.۱۱۰)

در فرجام باید گفت که استاد صدرالدّین عینی و میرزا سراج حکیم هر دو پروردهٔ خاک گهرخیز بخارای شریف بوده، همیشه سعی و کوشش می‌نمودند تا نامبردار گذشتگان این بلاد مقدّس باشند. شاید به همین سبب آنها تمام دارایی دنیا را کنار گذاشته، دامن سخن را داشتند و تمام عمر خویش را صرف علم و سخن کردند. حق به جانب صائب تبریزی است که فرموده:

سخن شیرازهٔ اوراق عمر بی‌وفا باشد زپا هرگز نیفتد آنکه دامان سخن دارد

این است که این دو ادیب توانا و سخنور ممتاز توسط سخن برای همیشه زنده و جاوید در صفحهٔ تاریخ و ادبیات مأوا گرفته‌اند.

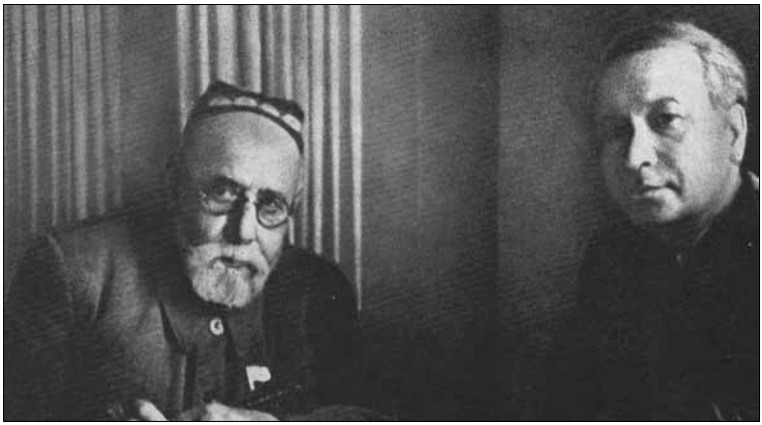

• صدرالدّین عینی همراه با سرگئی بارودین



• صدرالدّین عینی همراه با نویسندگان تاجیکستان: عبدالسلام دهاتی، میرسعید میرشکر، میرزا تورسون‌زاده و ساتم الغ‌زاده

چهرهٔ تابان استاد**

سلیم ایوب‌زاد*



در یکی از محفل‌های ادبی با شرکت ادیبان چک، فرانسوی، آلمانی و روس در پراگ، سخن از نویسندگان آسیایی مرکزی رفت و برای من جای افتخار داشت که از استاد صدرالدّین عینی همچون نمایندهٔ برجستهٔ ادبیّات این منطقه یادآوری شد.

خاورشناس معروف چک، یرژی بچکا، در این همایش گفت، آثار عینی به اکثر ادیبان آسیایی مرکزی تأثیر بزرگ داشته، روش‌های ادبی نیمهٔ اول قرن بیست را در این پهنا و فراسوی آن پایه‌گذاری کرده است. وی کارنامهٔ ادبی عینی را تعریف کرد و دو اثر او را دستاورد ویژه نامید. یکی مرگ سودخور که سرآغاز شیفتگی او به آثار عینی شده و دیگری یادداشت‌ها که در هفت سال، از سال ۱۹۵۰ تا ۵۷، به چکی، مجاری، لهستانی، فرانسوی و آلمانی چاپ و منتشر گشته، عینی و همراه او گوشهٔ نو و عظیمی از فرهنگ و ادب فارسی را به اروپاییان آشنا نمود.

---

* روزنامه‌نگار و پژوهشگر ادبیّات معاصر تاجیکستان.

** نویسه‌گردان: جلال حجتی فهیم.

من که از شادمانی شکفته بودم اضافه کردم که استاد عینی نه‌تنها پلی بین قاره‌های دورافتاده شد، بلکه همچنین حلقهٔ سلسله‌ای است که مردم مرا با گذشتهٔ افتخارآمیز خودمان پیوند کرد و نگذاشت تحت فشار سرکوبگرانهٔ چرخش‌های زمانهٔ پرآشوب از تاریخ، زبان، ادب و هنر و بزرگانش جدا شوند. برای ما، تاجیکان، همهٔ نوشته‌های استاد عینی دردانه‌های اصیل و پرگهر و دوست‌داشتنی‌اند و افزودم که در ضمن، یادداشت‌ها در آن هفت سال گفتهٔ جناب بچکا، جمعاً به ۲۱ زبان دنیا برگردان و نشر شده است. نویسندگان تاجیک از لابه‌لای آدینه، جلادان بخارا، داخونده، یادداشت‌ها و مرگ سودخور بیرون آمده‌اند. خیلی کوتاه این را گفتم و سرافراز بودم که با همهٔ کم‌ظرفیم در آن لحظه‌ها خود را فرزند و شاگرد و میراث‌بر استاد عینی حس کردم.

«چهره‌ات هیجان‌زده بود»، بعدها دوستم به من گفت؛ ادبیات‌شناس روس ایوان تولستوی، نوهٔ نویسندهٔ شهیر الکسی تولستوی و افزود، برحق، عینی مشهورترین تاجیک سدهٔ بیست جهان است. شخصیّت‌های بزرگ تاجیکان در سدهٔ بیست زیادند، ولی او راست و درست می‌گفت که در سطح جهانی شاید معروف‌تر از استاد عینی را نداشته‌ایم.

صحنهٔ جهانی خیلی زود عوض می‌شود و چهره‌هایش نیز. ولی حالا که این سطرها را در پایان بیست و پنجمین سال سدهٔ بیست و یکم می‌نویسم و شهرت عینی همانا پرافشان است و به مراتب افزوده است. ماهی پیش در اوکراین، که گرفتار جنگ خونین با روسیه است، یادداشت‌های استاد عینی بازنشر شد و در کاخ فرهنگ کی‌یف شب یادبود او برگزار گشت. در آمریکا با تلاش دکتر جان پایرری و پس از تاریخ انقلاب فکری بخارا، مجموعهٔ دیگر آثار عینی با نام ریگ آمو منتشر گشت. ادبیّات‌شناسان اروپایی مرگ سودخور را در کنار گابسیک بالزاک قرار می‌دهند، هرچند بیچکا در یک رساله پیوند و قرابت آن را با حاجی آقای صادق هدایت تحقیق کرده بود. او را همچنین در کنار رابندرانت تاگور، لوسن، ماکسیم گورکی می‌گذارند. نبوغ عینی نه‌تنها تاجیکان را در سطح جهان معرفی



• صدرالدّین عینی در جمع ادیبان تاجیک. ردیف جلو، از راست: ابوالقاسم لاهوتی و ایوان زاروبین

کرد، بلکه این قوم فارسی‌زبان آسیایی مرکزی را در سخت‌ترین نبردهای تاریخ از نابودی نجات داد، صاحب‌دولت گرداند، زبان و فرهنگ و گذشتهٔ آنها را حفظ کرد و امروز هم رمز، حامی و هادی آنهاست. عنوان «قهرمان تاجیکستان» حقّ حلال اوست که جایی برای بحث ندارد.

جای بحث آن دارد که امروز نه اجنبیان، بلکه بعضی از هم‌دیاران و هم‌زبانانش عینی را به حیث شخصی می‌شناسند که به گفتهٔ آنها، خطِّ فارسی را از آنها گرفت و به جایش الفبای سیریلیک را جایگزین کرد. جای بحث آن دارد که زبان و بیان آثار او را به چالش می‌کشند و از آن کم و کاستی‌ها می‌جویند. جای بحث آن دارد که شهرت جهانی او را به ضرورت تبلیغات زمانه‌ساز کمونیستی پیوند می‌دهند. حتّی احتیاط‌کاری، صرفه‌گری و کم‌خرجی او را نیز به طنز می‌کشند.

مسألهٔ تبدیل الفبای فارسی به لاتینی و سپس سیریلیک را من هنگام تهیهٔ رشته‌برنامه‌های «صد رنگ، صد سال. تاجیکان در قرن بیستم»

پژوهیده‌ام که بعداً در شکل کتاب منتشر شد. جزئیات قضیه را قبلاً از زبان ادبیّات‌شناس رحیم هاشم، یکی از عزیزترین شاگردان عینی و کمال‌الدّین، پسر و لطفیه، دختر استاد، شنیده بودم. کندوکاو در این سمت آشکار کرد که استاد عینی تا آخرین لحظه ضدِّ تبدیل الفبا بود و مخالفت او بارها این فاجعه را به تعویق گذاشته.

دانشمند زنده‌یاد محمّدجان شکوری بخارایی در همین برنامهٔ «صد رنگ صد سال» از یک سند مخفی بایگانی‌های شوروی یاد کرده است که بر پایهٔ آن عینی و چندی از روشنگران هماوردش تبدیل الفبا را برای تاجیکان «ضربهٔ فرهنگی» عنوان کرده‌اند. به قول کمال‌الدّین عینی که شاهد حادثه بوده است، عینی، لاهوتی، حمدی و مُنظِم مصلحت داشته‌اند تا با حیلهٔ شرعی رسم‌الخط نیاکان را حفظ کنند. از نام آنها ابوالقاسم لاهوتی در جلسهٔ کمیتهٔ تبدیل الفبا در سال ۱۹۲۷ می‌گوید، ترک‌زبان‌های شوروی در سال ۱۹۲۲ کنگرهٔ عمومی دعوت کردند، تا مسأله تبدیل الفبا را بررسی کنند و گذار آنها با قرار [فرمان] این کنگره عملی گشت. «ما هم یک کنگرهٔ فارسی‌زبانان جهان را دعوت کنیم و اگر همه به الفبای نو گذرند، همه گذریم، نگذرند، هیچ‌کدام نگذریم». این پیشنهاد تبدیل الفبای فارسی را به لاتین دو سال عقب انداخت. عینی، لاهوتی و هم‌صفان آنها به الفبای نو تنها گاهی تن دادند که چاره‌ای نماند، اما تا آخر عمر آثار خود را با حروف نیاکان می‌نوشتند و مجبور بودند، اعتراض خود را از تبدیل الفبا خاموشانه فرو برند و آن را به یک زخم باطنی خویش تبدیل دهند. اگر به گونهٔ دیگر می‌بود، هرگز در سال‌های بعدی وحشت استالینی عینی را هدف قرار نمی‌دادند و «دشمن خلق» عنوان نمی‌کردند. هم برای تذکرهٔ نمونهٔ ادبیات تاجیک، هم پای‌فشاری طولانی به حفظ خطِّ فارسی، هم دمیدن روح قوی به قوم خود در روزگار تیره، هم برای حفظ و تحکیم و صیقل دادن زبان مردم خویش و جرم‌های زیاد دیگر که با سیاست زمانه سازگار نبودند. خطر حبس او در سال ۱۹۳۷ آن‌قدر محسوس بود که عینی مدتی از تاجیکستان فرار کرد و در محضر عام دیده نمی‌شد و دوستش،

شاعر بزرگ ابوالقاسم لاهوتی که دیگر مسکونشین بود، با ژوزف استالین ملاقات‌ها داشت، به حمایتش برخاسته، فرشتهٔ نجاتش گشت.

بایگانی و تاریخ‌نامه‌های شوروی از دو دیدار استاد عینی با استالین خبر می‌دهند که امروز برخی از مؤلفان روس آنها را رویارویی ابوالهول ترس‌آور با پیرمرد نحیف‌جثهٔ بی‌مزد تصویر می‌کنند. چون هردو بازدید نه در نشست‌های رسمی، بلکه ضیافت‌ها، یکی جشنوارهٔ تأسیس اتحادیهٔ نویسندگان شوروی در سال ۱۹۳٤ و دیگری شام مشترک در پایان روزهای فرهنگ و هنر تاجیکستان در مسکو در بهار سال ۱۹٤۱ اتّفاق افتاده‌اند، پروتکل رسمی صحبت‌ها ثبت یا درج نشده، اطلاع بر پایهٔ یادداشت‌های شرکت‌کنندگان به بایگانی راه یافته‌اند. البته، به‌استثنای سخنرانی‌های استالین در آغاز این ضیافت‌ها. همچون ادامهٔ آن سخنرانی‌ها گفته می‌شود که در نشست اول استالین خندهٔ عینی را شنیده، قدح در دست نزد او می‌آید و او را وادار به نوشیدن شراب می‌کند. در ضیافت دوم، گاهی که استالین رودکی، فردوسی و خیام را بخشی از فرهنگ تاریخی تاجیکان می‌نامد، عینی از جای نشست صدا می‌زند که «آفرین! این پایان پژوهشگاه خاورشناسی است!» این بار هم گویا استالین نزدیک او می‌شود و همه به هراس می‌افتند که دیکتاتور حالا حکم قتل عینی را خواهد برآورد، امّا در پاسخ به تعجب استالین، عینی می‌گوید که پژوهشگاه خاورشناسی شوروی ضدّ این عقیده‌ای است که حالا استالین ابراز داشت. خود استاد عینی در آثارش از این دیدارها یاد نکرده است، امّا خشنودی خود را از سخنان استالین بارها تذکّر داده است. مؤلفان روس از آن اظهار شگفتی کرده‌اند که عینی جسورانه با دیکتاتوری که میلیون‌ها نفر را اعدام کرده است، وارد صحبت شده است. ولی به نوشتهٔ هم‌عصرانش استاد عینی روحیهٔ عصیانی نداشت و دولت و ایدئولوژی شوروی را به جان پذیرفته، به خدمت آن کمر بسته بود. با تقاص گذشته تیرهٔ امارت بخارا و زندگی نوینی که انقلاب اکتبر روسیه آورده بود، خوب درک می‌کرد که این حیات نو به سود هم‌قومانش است. نوشته است که دوران نو قرار است شکوه

تاریخ و فرهنگ گذشتهٔ تاجیکان را احیا کند که در زیر ستم منغیت به کنج تیره افتاده بود. این بود که آثار او در محور دعوت به خودشناسی، بیداری، معرفت، رشد و ظرفیت حمایت از خود می‌چرخید. وی همیشه آرزوی خوش‌روزیِ نه‌تنها هم‌قومان خود، بلکه همهٔ فارسی‌زبانان، مسلمانان، شرق و همهٔ مردمِ مظلوم و زحمتکش جهان را می‌کرد.

به باور قوی من، استاد عینی از آن کم‌شمارترین مغزهای بیدار فرارود بود که رسالت تاریخی خود را در روزگاران آشفته، امّا سرنوشت‌ساز به خوبی درک کرد و مسئولیت عظیمی را بر دوش گرفت که محور آن را مبارزه برای عدل و داد، حقیقت و دانش و خرد ترکیب داد. وی نوشته بود که «ما مردم، از بی‌علمی و جهالت، به فرقه‌ها جدا شده یکدیگر را کشتیم، خانهٔ یکدیگر را تاراج و یغما کردیم، آرزو و ناموس یکدیگر را بر باد دادیم و عاقبت به زیر بندگی دولت مستبدهٔ روس افتادیم». تفاوت استاد عینی با روشنگران هم‌زمانش در آن بود که در عمل، نه‌تنها سخن، زندگی‌اش را فدای نجات و سعادت مردمش کرد، قلم را به شمشیر تبدیل کرد و نگاه فراخی به جهان انداخت. در نگاه او نه فقط مردمش، بلکه همهٔ شرق و عالم اسلام گنجیده بود.

عاقبت شـرق می‌شـود بیدار گرچه این فکر خواب را ماند

اهداف بزرگ او به هزار علّت برخورده و نه همه عملی شدند، امّا شخصیّت و آثار او را تابش جهانی بخشیدند. و امروز چون در نماها به چهرهٔ نورانی، «سیمای پر از هوش و فراست و چشمان پرفروغ صدرالدّین عینی» (وام‌گرفته از استاد سعید نفیسی) می‌نگریم، در دل هر یک از ما آتشی زبانه می‌زند که به قدر جانفشانی‌های او برسیم و راه سخت و دراز او را به سوی اهداف بزرگ ادامه دهیم، اگر فرزند و شاگرد و وارث اوییم.



• روی جلد ترجمهٔ لهستانی کتاب غلامان



• روی جلد ترجمهٔ فرانسوی مرگ سودخور

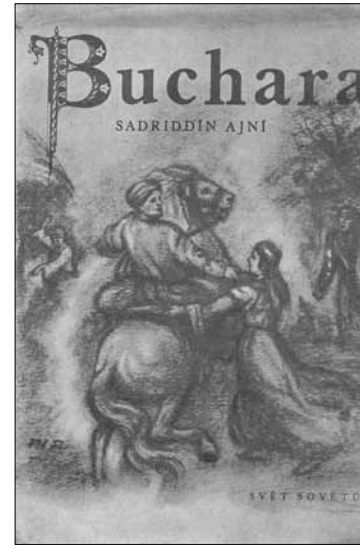

• روی جلد ترجمهٔ چکی خاطرات



• روی جلد ترجمهٔ چکی مرگ سودخور

سه محور در دو نوشتار تاریخی**

لقمان بایمَت‌اُف*

(پیرامون جایگاه دو آثار تاریخی‌ـ ادبی استاد عینی)



شعارهای سیاسی‌ـ ایدئولوژیک خاطره و مسیر تاریخ ملّت را دگرگون نمی‌کند، بلکه آن‌چه که تحولات ریشه‌ای ایجاد می‌کند، شناخت واقعی از تاریخ است. منتقدانی که برده‌وار اسیر شعارهای قدرت و ایدئولوژیک افراطی‌اند، هرگز نخواهند فهمید که **میهن مادر بی‌منّت تاریخ‌ساز و میهن‌دوستی، روان سرشت میهن است.**

در برای اهمیت آثار تاریخی‌ـ ادبی صدرالدّین عینی، قهرمان خلق تاجیک، تیمورملک و عصیان مقنع بسیار نوشته‌اند. ولی با این حال، بررسی‌هایی، که از دید تئوری و اصول قیاس ارزش داشته باشند، تا کنون در دست نیست و باید روی نوعی از موضوعات و بحث‌ها توجه لازم را داشته باشیم.

برخی از منقدان، این دو اثر صدرالدّین عینی را پاوست[۳]، گروه دیگر یک اثر تاریخی‌ـ ادبی، و عده‌ای هم تحقیق صفر تاریخی نامیده‌اند. و اما

---

* مورّخ و استاد دانشگاه لوند سوئد.
** نویسه‌گردان: جلال حجّتی فهیم.

3) povest

خود مؤلف، «آچرک»[1] نامیده است. به نظر چنین می‌رسد که تعیین خود صاحب کتاب‌ها، درست‌تر است، بدین معنی که این دو اثر، در واقع، «اچیرک» بیان مختصر ادبی از حوادث تاریخی است.

عمده‌ترین مشکلات نقد و بررسی‌های منقدین آثار مزبور استاد صدرالدّین عینی، این است، که ادبیات‌شناسانی، که از تاریخ آگاهی ندارند، قضاوت بر موضوعات و مسائل تاریخی آثار می‌کنند. و مورخانی، که باید از ارزش‌های تاریخی آثار صحبت نمایند، در مورد ارزش‌های ادبی آثار قضاوت می‌نمایند. در این میان حقیقت، دیر باز است که ناشناخته مانده است.

پوشیده نیست، دو نوشتار فوق‌الذکر استاد صدرالدّین عینی در اواخر زمان جنگ بزرگ میهنی (۱۹٤۱ ـ ۱۹٤۵) با مقصد ایجاد حسّ میهن‌دوستی در وجود جوانان شوروی، قبل از همه، با هدف بیداری خودشناسی ملت تاجیک تألیف شده‌است. چنین به نظر می‌نماید استاد صدرالدّین عینی این دو اثر مختصر ولی ماندگار خویش را با تکیه بر سه محور سازنده تدوین کرده‌است، که آن را می‌توان این گونه شرح داد.

محور نخست: میهن‌دوستی (Patriotism)

وطن برای پایداری‌اش نیاز به عشق مردمش دارد. شدت مهر میهن بسته به قدر و عمق اندیشهٔ فرد است.

برخی بر این نظرند که میهن‌پرست تاریخ را تباه و و عشق را محدود بر مرزها می‌کند. اما حقیقت جایی میان این دو قرار دارد و آن این است، که اگر عشق میهن بر پایهٔ عدالت و منطق سالم برقرار باشد، مایهٔ بزرگی و کرامت برای انسان است.

استاد عینی خود از برجسته‌ترین میهن‌دوستان تاریخ است. از نخستین حرف‌های آثارش پیداست که وی تلاش بلیغ نموده، تا در قلب خوانندهٔ خود حسّ میهن‌پرستی را تقویت بخشد. نویسنده در اندیشه‌رانی خویش بسیار احتیاط‌کار است. اگرچه خود، ظاهراً، نمایندهٔ جامعهٔ بی‌خدای بلشویکی است، ولی در باطن

1) ocherk

خویش دین را عقیدهٔ مقدس می‌پندارد. بدین خاطر، از دین و مذهب قهرمانان خود از آن‌چه که جایز است، حرف بیش نمی‌گوید. با این حال، ضمن بیان گفت‌وگوهای قهرمانان تاریخ، نویسنده گاهی مستقیم و گاهی غیرمستقیم تأکید بر اهداف خود نموده و باوری خاص می‌خواهد بگوید، که عشق و محبت به میهن، یکی از هدایای بی‌نظیر خداوند بر انسان‌های نیک‌سرشت است.

نویسندهٔ تاریخ مطمئن است که وطن خانهٔ مقدس وطن‌دوستان است. بی‌سبب نیست، ضمن حکایت مرگ تاجر احمد خجندی، وی عمل وطن‌فروشان را محکوم می‌کند. اگرچه، این تکه از متن کتاب تیمورملک قهرمان تاجیک از ساخته‌ها و بافته‌های هنری و محصول خیال‌پردازی‌های ادبی اوست، ولی نهایتاً، پندی‌ست برای آگاهی و تقویت خودشناسی ملت خویش.

مبارزات و مقابلت‌های میهن‌دوستان دلاور تاریخ از دید نویسندهٔ تاریخ کارنامه‌های قهرمانان تاریخ، در واقع، تجلّی محبتّی است برای جاویدانی وطن.

نویسندهٔ دوراندیش تاریخ از زمرهٔ کسانی است، که خوب می‌داند تاجیکان از زمرهٔ مردمان ثابت‌قدم و آزادمرد تاریخند. وی با تصویر لحظات جان‌فدایی قهرمانان آثارش، به تاجیک بودن خود می‌بالد.

اگر هر فردی بخواهد که برای باشکوه و باعظمت شدن مردم و میهنش هم‌صدا و همراه باشد، باید صمیمیّت و عاطفه‌های خویش را جداً تقویت بخشد.

روی آوردن برای شناخت شخصیت و درک دل‌آوری‌های میهن‌دوستان و ازخودگذشتگی‌های مبارزان راه آزادی، درواقع، سودمندترین راه برای رسیدن به آرمان‌های ملی است.

آثار ادبی- تاریخی استاد صدرالدّین عینی، بدون شک، نوشته‌شده برای نسل‌ها و رهنمونی‌ست از دانش، تا بفهمند، که جهان هر فرد به وادی آرامش نخواهد رسید، تا زمانی، که خاک و بومش از خطرها ایمن نباشد.

محور دوم: مروّت و جوانمردی

حُسن مرد در مروتّش نهان است. هم مقنع و هم تیمورملک، از دید نویسندهٔ تاریخ، صدرالدّین عینی، از زمرهٔ رهبران و قدرتمندانی هستند که آئین جوانمردی را با افکار و اعمالشان پاس می‌دارند. پنهان نیست که این



• باباجان غفوراُف و صدرالدّین عینی

دو رهبر واقعی مردم مقاوم، از همدیگر بیش از پانصد سال فاصلهٔ زمانی دارند، ولی در مکان ارزش‌ها، هر دو در یک فضای اخلاقی قرار دارند و آن مکتب بزرگ انسانیت، جوانمردی و مروّت است.

انگار، که در در دو نوشتار ادبی‌ـ تاریخی استاد صدرالدّین عینی، زیباترین زینت شخصیت این دو سروران مبارزان راه آزادی و حقیقت، با گران‌ترین مهره‌های جوانمردی آراسته شده‌اند. آن‌چه از دانش و هنر مؤلف ستودنیست، ساده‌گفتاری مؤلف است.

مقنع، اگرچه به خطا خود را حلول پیامبران پیشین می‌پندارد، ولی در عمل خویش، وی ادامه‌دهندهٔ مستقیم کار ابومسلم خراسانی‌ست. محض اوست که سرور مبارزان پذیرفته شده و مردم را بار دیگر علیه ظلم و ستم خلفای عباس دعوت می‌نماید. و اما تیمور ملک، امیر شَهر خجند و سپهسالار شیردل خوارزمشاهیان، که خود را از اهل صوفیان هم می‌داند، سینهٔ خود را در برابر بربریان مغول سپر ایران می‌نماید. دعوت وی از مردم خویش دفاع تمام از ایمان و استقرار و استحکام عدل و حقیقت است.

این‌که تا چه حدّ افکار و اعمال این هر دو در آثار نویسندهٔ تاریخ استاد صدرالدّین عینی هماهنگ و متناسبند، با کمال تأسف، از طرف مورخان، ادبیات‌شناسان و منتقدان ادبی، به طوری، که لازم است، تا به حال مورد نقد و بررسی قرار نگرفته است. مسلّم است و شکی هم نیست که از این نظر میان این دو شخصیت مشهور تاریخ تفاوت‌هایی موجودند، ولی آن‌چه که این دو را با همدیگر شبیه و به هم نزدیک می‌کند، قوّت ارادهٔ آن‌هاست.

اگرچه، فرجام مروّت این دو قهرمان تاریخ متمایز از همدیگر است، ولی آغاز عمل هر دو در شایستگی و گشاده‌رویِی خصلت مردانگی آن‌هاست.

محور سوم: درس‌های تاریخ

گران‌ترین درسی که از تاریخ می‌توان گرفت، درس مروّت است. جامعه‌ای که فاقد آئین جوانمردیست، لاجرم، بار شرّ را بر دوش خود می‌کشد. بر آن‌چه که گرفتار است، خود ملّت مقصر است.

حقیقت بسا سخت آسیب‌پذیر است. تاریخ ملّت تاجیک نشان می‌دهد که در طول عصرهای عصر، مردم مطلقاً محروم از حافظهٔ تاریخی خویش بوده‌اند. حتّی از فجایع عظیمی که دهه‌های پس زمان شوروی بر سرش فرود آماده است، درس عبرت نگرفته و باز هم تیشه بر ریشه‌های هستی خویش می‌زند.

توده‌های این ملت جفاکش تاریخ هیچ‌گاه نخواسته ست بهره‌ای از تجربیات روزگار تلخ خویش بردارد و در کنار بزرگانش باشد. **بی‌تفاوتی توده‌ها به حال خود به اندازه‌ای عمیق شده، که نمی‌خواهد بداند که زبانش ذهنش را می‌فریبد و ذهنش زبانش را.**

سرانجام بی‌اعتنایی به تاریخ خود، منجر به گذرانیدن تجربهٔ اجباری تمام تاریخ می‌شود. صدرالدّین عینی، به‌عنوان یکی از سرآمدان علم تاریخ‌نگاران تاجیک زمان شوروی است که درس‌های آموزندهٔ علم تاریخ‌نگاری را از مهم‌ترین عامل‌های آگاهی ملت می‌پندارد.

گوش وی همیشه شنوا بوده و قطعاً در سلسله آثار ادبی و تاریخی خود به پرسش‌های جامعهٔ نیازمند خود در مورد مقاومت‌های مردم تاجیک علیه استیلاگران اجنبی پاسخ‌هایی داده است. تألیف نامه‌هایی چون عصیان مقنع و



• روی جلد کتاب عصیان مقنّع

تیمورملک قهرمان خلق تاجیک‌ثابت می‌نماید که مؤلف دورنگر و آگاه، تاریخ را بزرگ‌ترین آموزگار، نه‌تنها برای ملت خویش بلکه برای تمامی بشریت، می‌داند.

استاد صدرالدّین عینی، به‌عنوان یک ادیب و تاریخ‌نگار مصوّر ماهر، توانسته است چهره‌های تاریخی مقنع و تیمورملک را بر جامعهٔ تاجیکان زمان شوروی معرفی نموده و با کمال کاردانی پرده از نادانی‌های جامعه بردارد.

تاریخ مبارزات و مقاومت‌های مقنع و تیمورملک، تنها نقل حال زندگی آن دو قهرمان ملّی نیست، بلکه نویسنده و مورّخ میهن‌دوست، پسِ پردهٔ حکایات تاریخی و یا قصه‌های جذّاب ادبی خویش، تصاویر آشکار و نهان نقش مردم، اراده و متانت‌های یاران گمنام سروران مبارز را قرار داده است.

یقیناً آفریدگار دو نوشتار ادبی‌ـ تاریخی خود نیک می‌دانسته که تاریخ، فقط به معنی بیان حوادث، جنگ و شرح حال زندگی شخصیت‌های تاریخی نیست، بلکه داستان‌هایی است در بارهٔ گذشتهٔ مردم و برای تقویت حافظهٔ تاریخ امروز و آیندهٔ مردم.

مؤلف مطمئن بر نظراتش بوده و می‌دانسته که حتی حدس‌های تاریخ، اگر عقلانی باشند، سازنده‌اند.

نظر اجمالی به فعالیّت روزنامه‌نگاری صدرالدّین عینی**

مراد مرادی
اعظم‌جان عظیم‌اف*





صدرالدّین عینی از جملهٔ شخصیت‌های برجسته‌ای است، که در تشکّل فرهنگ معاصر تاجیک نقش مهم و کلیدی دارد. او در آغاز قرن ۲۰ از امکانات سیاسی و اجتماعی برای تاجیکان و سایر خلق‌های آسیای مرکزی به وجود آمده، عاقلانه استفاده نموده، تمام نیروی خود را برای شکل‌گیری پایه‌های معنوی دولت‌داری نوین تاجیکان صرف نموده است. به این معنی، در تاریخ تمدّن سدهٔ بیست تاجیکان عینی به‌عنوان اوّلین نویسنده، مورّخ، ادبیات‌شناس، مقرّض (تقریض‌نویس)، روزنامه‌نگار و محرّر (ویراستار) شناخته می‌شود.

این اندیشه سهل نیست و به خاطر شهرت استاد بیان نشده است، بلکه در تمام ساحه‌های فرهنگ و ادب استاد عینی با اقدام و تشبث‌های خود پیشگامی نشان داده، از یک طرف، زمینه‌های واقعی، اجتماعی و کسبی را پیدا نموده است، از طرف دیگر، همچون شخص خردمند در گشایش و

* استادان دانشگاه ملّی جمهوری تاجیکستان.
** نویسه‌گردانی: عادل ناظر.

پیشرفت کارها به دیگران رهنما بوده است. به این مضمون، شرق‌شناس معروف چک یرژی بچکا در مقالهٔ خود «نویسنده و عالم، ص. عینی» درست نوشته است، که «صدرالدّین عینی اساس‌گذار معارف نو تاجیک، روزنامه‌نگاری نو تاجیک و ازبک بوده، همچنین در تربیهٔ همهٔ ادیبانی که در سال‌های ۲۰ـ۳۰ زندگی کرده‌اند، خدمت ارزنده‌ای دارد...».[۱]

چُنین مناسبت استاد عینی در کار به راه ماندن فعالیّت مطبوعات، طبع و نشر و روزنامه‌نگاری نیز خاصه است. او به کار روزنامه‌نگاری اصلاً از هفته‌نامهٔ شعلهٔ انقلاب (۱۹۱۹ـ۱۹۲۱) شروع نموده، بعدتر با توقّف آن در نشریه‌های ازبکی زرافشان، بخارا اخبار (خبرهای بخارا) و محنتکشلر تاووش (صدای محنت‌کشان) فعالیّت روزنامه‌نگاری‌اش را دوام داد.

پس از خاموشی چهارساله، تأسیس روزنامهٔ آواز تاجیک را به خشنودی استقبال گرفت، به افتخار نشر این روزنامه شعری با نام «آواز تاجیک» و مقاله‌ای تحت عنوان «قوم تاجیک و روزنامه» نوشته، ماهیت و اهمیّت روزنامه را بار دیگر برای مردم فهماند، مطبوعات را وسیلهٔ پیشروی ساحه‌های گوناگون خواجگی خلق، به‌ویژه مکتب و معارف معرفی کرد و مردم را به مطالعهٔ روزنامه دعوت نمود. بعدتر همچون مؤلفی فعّال با انعکاس مسئله‌های مبرم دور و زمان در کار روزنامه اشتراک نموده، با نگاشته‌ها و مصلحت‌های سودمند خود هم در پیشرفت روزنامه و هم حلّ مشکلات روز یارمندی نمود.

با تشکیل نظام مطبوعات تاجیک دامنهٔ همکاری و فعالیّت روزنامه‌نگاری استاد عینی وسعت پیدا کرد. با وجود به کار نویسندگی پیوسته مشغول بودن، او از همکاری با نشریه‌های دوری (مسلسل) دست نکشید، بلکه همچون حامی فرهنگ و ادب تاجیکان و دوستدار وطن توسط نگاشته‌های خود در راه بالابُرد حیات معنوی و اجتماعی مردم قرار داشت.

به این منوال، محصول روزنامه‌نگاری ص. عینی را وابسته به روند رشد جامعه و دولت‌سازی تاجیکان به پنج مرحله می‌توان جدا نمود:

---

۱) مجلّهٔ آکادمی، پراگ، ۱۹۷۸، ش۲، ص۷۸.

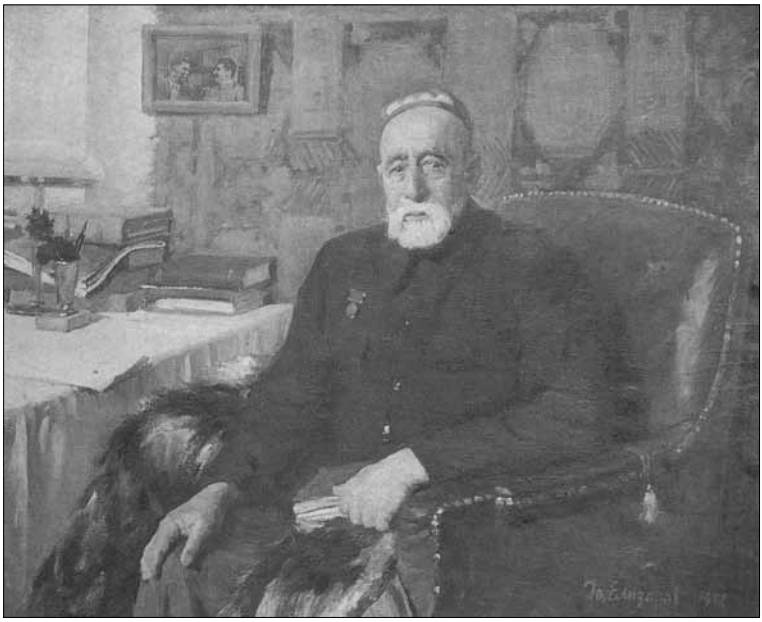

• صدرالدّین عینی (نقاشی از: یوسف الیزاروف)

ـ تا انقلاب ابتدای سدهٔ ۲۰؛
ـ در فضای کشور ترکستان؛
ـ نیمهٔ دوّم سال‌های بیستم؛
ـ زمان جنگ جهانی دوّم؛
ـ پس از جنگ.

مرحلهٔ اوّل اصلاً در شکل اثرهای منظوم بوده، شعرهایی را فرا می‌گیرد که دارای روح اجتماعی می‌باشند. چنانچه، «ندا به جوانان»، «زمین را باید نفروشید»، «قصّهٔ کرمک و پروانه» و امثال این‌که در نشریه‌های سمرقند (۱۹۱۳ـ۱۹۱٤)، آیینه (۱۹۱۳ـ۱۹۱۵) و حرّیت (۱۹۱۷ـ۱۹۱۸) انتشار گردیدند.

مرحلهٔ دوّم فعالیّت روزنامه‌نگاری ص. عینی از نشریهٔ شعلهٔ انقلاب شروع گردیده، در نشریه‌های ازبکی ادامه یافته است.

در آخر سال ۱۹۱۹ هفته‌نامهٔ شعلهٔ انقلاب به بحران مادّی و معنوی گرفتار شد و سردبیر آن ـ سیّدرضا علیزاده ـ در شمارهٔ ۲۲ نشریه با آهنگ


مبارک بادعید

آینه

مرآت ЗЕРКАЛО کوزگو

Цѣна 15 коп.

АДРЕСЪ САМАРКАНДЪ

МАХМУДЪ ХОДЖИ БЕГБУДИ

ЕЖЕНЕДЪЛЬНЫЙ ЖУРНАЛЪ

№ 1 ЗЕРКАЛО (Ойна) № 1

Редакторъ издатель

Махмудъ Ходжи

Бегбуди

• روزنامهٔ آینه، بیستم آگوست ۱۹۱۳م

محزون و ناامیدانه مطلبی را با عنوان «خوانندگان خداحافظ» انتشار نموده، اهل قلم را به همکاری دعوت کرد.

مراجعت و دعوت سیّدرضا علیزاده صدرالدّین عینی را بی‌طرف گذاشته نتوانست و او به مقصد دستگیری (حمایت) کار نشریه، با علیزاده واخورد (ملاقات) و اظهار داشت که به خدمت آماده است. به قول خود عینی، او از شمارهٔ ۲۳ شعلهٔ انقلاب به خدمت این نشریه کمر بست و در آن ۹۳ مقاله، آچیرک و ترجمه‌هایش را با نام‌های مستعار «س. م.»، «ق. س.»، «س. خ.»، «س.»، «خ.»، «س. ق.»، «ص. ع.»، «ص. عینی»، «ق. ا.» چاپ کرد.

در سلسله مقاله‌های استاد عینی در این نشریه زیر عنوان «حکومت شورایی به ما چه داد؟» ماهیّت انقلاب، دولت شوروی، مقصد و مرام حزب، مبارزهٔ عسکران سرخ بررسی شده است. مقاله‌های دیگر استاد عینی به بخارای پیش از انقلابی و مسئله‌های انقلاب خَلقی بخارا بخشیده شده


شماره ۱۸ سال اوّل

مجلهٔ هفتگی سیاسی و اجتماعی است که ناشر افکار قومیّهٔ اشتراکیون اکثریون ولایتی میباشد

محل اداره: سمرقند کوچهٔ شورا نمرهٔ تیلفون ۱۸۰

بهای مجلّه
سه ماهه ۵ اصوم
ششماهه ۲۵ صوم
هر نسخه اش ۱ صوم ۵۰ تین

بهای اعلان
تنها در صحیفهٔ آخر سطری ۲ صوم
برای تبدیل عنوان ۲ صوم

شعلهٔ انقلاب ۱۳۳۷

۴ ذیحجه ۱۳۳۷ شنبه ۲۰ آوغوست ۱۹۱۹

یک پیام اندوهگین

باز دنیای رنجبران را ابرهای تیره و سیاه فراگرفته است، باز دلهای ریش و زخمین کارگران را یک زخم تازه، یک داغ بزرگ و سیاه وارد آمده، باز حاکمیت شورایی روسیه را مصیبت تازه، ماتم و الم نو رسیده، گردون کج مدار یار یگانهٔ جانی او را بدست دشمنان سپرده، حاکمیت شورایی جوان و ناکام مجارستان را قربان

صبح بحاکمیت رنجبران راضی نمیشوند، گاهی آنها را آمر و فرمان روای خود دیده نمیتوانند. گویا که عزت و امتیاز را خدا بر آنها ختم نموده، گویا تا روز رستاخیز، آقایی و برتری بمهر ایشان بخشیده شده است. گویا آنها از جنس فرشتگان و این ها از نژاد دیوان میباشند.

جهانگیران غاصب، آن گرگان خونخوار بوسوسه و اغوای شیطانی، دولت رومانیا را

• روزنامهٔ شعلهٔ انقلاب، بیستم آگوست ۱۹۱۹م

است، ازجمله: «باید انجام داد»، «پاسخ امیر بخارا»، «قرار تاریخی انجمن فوق‌العاده» و غیره.

یکی از اوّلین مقاله‌های روزنامه‌نگاری، که استاد عینی در نشریهٔ شعلهٔ انقلاب به طبع رسانیده است، «تنویر افکار» نام دارد. عینی در این مقاله ماهیت و ضرورت مطبوعات و مکتب و معارف را در حیات اجتماعی معنی‌داد کرده، تأکید می‌نماید که بدون مطبوعات و معارف «خطّ حاضرهٔ خود را معیّن و راه استقلال خود را روشن ساختن دشوار است».

این موضوع تدریجاً در پوپولیستیکهٔ استاد عینی دامن گسترده، اوّل در روزنامه‌های ازبکی محنت‌کشلر تاووش و زرافشان، بعداً در روزنامهٔ آواز تاجیک وسعت پیدا کرده است و با مسئله‌های دیگر توأم گردیده است. مقاله‌های او «مسئلهٔ تاجیکان»، «نقصان‌های ما»، «تربیهٔ اطفال»، «در سمرقند نشر معارف» با زبان ازبکی نشر گردیده باشند هم، در آنها منفعت‌های ملّی تاجیکان حمایه شده است.

مرحلهٔ سوّم فعالیّت روزنامه‌نگاری استاد عینی با تأسیس یافتن روزنامهٔ آواز تاجیک علاقه‌مند است. از سال ۱۹۲٤ تا سال ۱۹۳۰ در این روزنامه ۳۳ مواد خرد و کلان استاد عینی چاپ شده است، که اکثریّت آنها با امضاهای مستعار است. از جمله، «صاد ـ عین ـ ۱»، «صاد ـ من ـ ۷»، «قاف ـ الف ـ ۱»، «سن ـ الف ـ ۱»، «ص. عینی ـ ۸»، «سعیدمرادزاده ـ ۱». همچنین در ۱۳ شمارهٔ روزنامه قصّهٔ استاد عینی «آدینه» یا «سرگذشت یک تاجیک کم‌بغل» به طبع رسیده است.

مقاله‌های روزنامه‌ای استاد عینی در صحیفه‌های آواز تاجیک به مسئولیت‌شناسی اهل هنر، ایجاد زبان [فارسی] تاجیکی، مکتب و معارف تاجیک، فرهنگ و تاریخ خلق تاجیک، معلم، کارگر و دهقانِ خاکپاش بخشیده شده است.

حمایه منفعت تاجیکان در مقاله‌های روزنامه‌نگاری استاد عینی، که در روزنامهٔ آواز تاجیک نشر گردیده‌اند، وسعت تازه پیدا کرده است. علی‌الخصوص مقاله‌های «قوم تاجیک و روزنامه» (۱۹۲٤، ۲۵ آگوست)، «دربارهٔ مکتب و معارف تاجیک» (۱۹۲٤، ٤ اکتبر) ، «دربارهٔ کتاب‌های مکتبی تاجیکان» (۱۹۲٤، ۱۲ سپتامبر)، «تاجیکان کوهستان» (۱۹۲٤، ۲۱ سپتامبر، ۵ اکتبر)، «کار تاجیکان گل کردنی‌ست» (۱۹۲۵، ۵ مارت)، «دربارهٔ ادبیات و کتاب‌های مکتبی تاجیکان» (۱۹۲۵، ٦ مارس) با احساس بلند وطن‌دوستی و خودشناسی نوشته شدند.

موضوع و مندرجهٔ مواد روزنامه‌نگاری ص. عینی در آواز تاجیک فراخ و گوناگون است. امّا، چون در بالا اشاره شد، بیشتر آن را مهمترین مسأله‌های علم و معارف: مکتب و معارف تاجیکان، نرسیدن کتاب‌های درسی، نرسیدن معلمان، محو بی‌سوادی، زبان و اسلوب کتاب‌ها، علم و فرهنگ، مطبوعات، نشر کتاب‌ها و صفت آنها، الفبای نو (لاتینی) و اهمیت آن تشکیل می‌دهند. ص. عینی معارف را واجب‌ترین مسئلهٔ زمان حسابیده، رکن اساسی آن را معلم و کتاب دانسته است و طلب نموده، که کتاب‌ها باید زمانوی (به‌روز) و ساده و فَهما (قابل فهم) باشند.



• روزنامهٔ آواز تاجیک، آگوست ۱۹۲۵م

با وجود این در روزنامه‌نگاری سال‌های بیستم سدهٔ ۲۰ استاد عینی سه مسألهٔ مطبوعات، معارف و زبان مقام محوری دارند. استاد عینی این سه مسئلهٔ را از ارکان مهم دولت‌سازی و دولت‌داری و خودشناسی و خودآگاهی دانسته، از یک طرف، در درک و فهم درست آنها برای خواننده کوشیده است، از جانب دیگر، برای حلّ و فصلشان اندیشه‌های سودمند ارائه داشته است.

فعالیّت روزنامه‌نگاری استاد عینی با حسیّات بلند شهروندی شکل گرفته، ماهیتاً به خودشناسی ملّی و بیداری مردم نگرانیده شده است. فکر اساسی اکثریّت مقاله‌های سال‌های بیستم او را ثابت نمودن ادبیات، فرهنگ و تمدّن کهن داشتن تاجیکان، قابلیّت کار تشکیلاتی و اقتدار دولت‌داری و همچون ملّت به راه تشکّل و رشد و کمال داخل شدن آنها تشکیل می‌دهد. این مقاله‌ها اساس نظریهٔ تشکّل ملّت تاجیک را یک نوع بنیاد گذاشتند.

یک ویژگی روزنامه‌نگاری ص. عینی در آن است که او نه همچون مخبر و یا واقعه‌نگار مقرّری این یا آن واقعه و حادثه را شرح و توضیح می‌دهد، بلکه همچون شخص باخبر از پستی و بلندی‌های روزگار، علم‌آموخته، سیاست‌دان، دانشمند تاریخ و ادبیات و فرهنگ خلق خود مواد مورد بررسی‌اش را تحلیل و بررسی می‌نماید. به تعبیر ع. منیازاُف «در هر یک مقاله قطع نظر از آن که به کدام مسئله بخشیده شده است، سیمای عینی، پیش از همه، همچون تاریخ‌شناس، دانندهٔ فولکلور، عرف و عادت خلق، تبلیغاتچی و ناطق شعله‌ور نمودار می‌گردد».

با تشکّل نظام مطبوعات دوری تاجیک فعالیّت روزنامه‌نگاری استاد عینی باز هم گسترده‌تر گردید. در یک زمان نگاشته‌های او در آواز تاجیک، بیداری تاجیک، تاجیکستان سرخ و رهبر دانش به طبع می‌رسیدند. امّا او، پیش از همه، خادم علمی آواز تاجیک محسوب می‌یافت.

در آخر دههٔ ۱۹۳۰ و سال‌های جنگ دوّم جهانی همکاری استاد با روزنامهٔ تاجیکستان سرخ بیشتر می‌گردد. آچیرک‌های (مقاله‌های) «آبیاری» (۱۹٤۰، ۲۹ فوریه)، «کانال توقسنکاریز» (۱۹٤۰، ۱۵ می)، «کانال مرغیدر»

(۱۹٤۰، ۲۸ـ۲۹ نوامبر)، «شیرزاد» (۱۹٤۲، ۲۳ فوریه) و پمفلیتهای «چنگیز عصر ۲۰» (۱۹٤۱، ۱۵ آگوست)، «تلواسهٔ جانکنی درّندهٔ زخمدار» (۱۹٤۲، ۲ آگوست)، «بدبوی بوده است» (۱۹٤۲، ۲ دسامبر)، «خر بی‌دُم» (۱۹٤۳، ۲۸ می) از نگاشته‌های این مرحلهٔ فعالیّت روزنامه‌نگاری استاد عینی می‌باشند، که تا امروز ارزش خود را نگاه می‌دارند.

در آچیرک‌های «کانال توقسنکاریز»، «کانال مرغیدر»، «دو حشر»، «آبیاری» و همچنین داستان «جنگ آدم و آب»، که ماهیّت اجتماعی دارند، زحمت بنیادگرایانهٔ مردم تاجیک انعکاس و ترنّم گردیده است.

اثرهای تاریخی «عصیان مقنّع» و «قهرمان خلق تاجیک تیمورملک»، که در سال‌های جنگ دوّم جهان تألیف گردیده‌اند، از آهنگ‌های اجتماعی عاری نیستند.

در زمان جنگ جهانی دوّم ص. عینی، با تقاضای ایّام به نوشتن آثار هجوی میل نموده، یک سلسله هجونامه‌های سیاسی ایجاد کرد که در آنها هجو و مذمّت و محکوم مقصد و مرام، خصلت و رفتار فاشیزم آلمان و سرکردگان آن، به‌خصوص هیتلر را در بر می‌گیرند. ص. عینی در این اثرها فکرهای سیاسی و اجتماعی خود را توسط آبرزهای (صور خیال)حیوانات ابراز نموده، برای پرتأثیر گردانیدن اندیشه با مثال و دلیل‌های زیاد از روایت‌ها، واقعه‌های تاریخی و افسانه‌های تمثیلی ماهرانه استفاده نموده است.

استاد عینی تا آخر عمر در برابر ایجاد بدیعی همکاری‌اش را با مطبوعات دوری قطع نکرده، وابسته به طلبات مسئله‌های مبرم روز مقاله‌ها نوشته است. فعالیّت روزنامه‌نگاری استاد در برابر عمومیت در مرحله‌های گوناگون خصوصیت خاص دارد. اگر در پوپولیستیکهٔ دوره‌های یکم و دوّم ص. عینی مسأله‌های تلاش‌ها برای بنیاد و مستحکم نمودن حکومت نو، رواج و رونق مکتب و معارف، علم و فرهنگ و امثال این خاص باشند، در زمان جنگ محکوم نمودن سرکردگان جنگ خانمان‌سوز، ترنّم قهرمانی گذشتگان خلق تاجیک و به این وسیله به مبارزهٔ ضد فاشیزم آلمان سفر برنمودن مردم، موقع اساسی را اشغال می‌کند.

روزنامه‌نگاری بعد از جنگ استاد یک اندازه ماهیّت سیاسی داشته، مسئله‌های برقرار کردن خواجگی مملکت، تربیهٔ خادمان ادبیات و صنعت و امثال این را در بر می‌گیرد. چُنانچه: «انتخابات و جوانان» (تاجیکستان ساویتی، ۱۹٤۷، ۱۱ فوریه)، «سالی که نکوست از بهارش پیداست» (تاجیکستان ساویتی، ۱۹٤۷، ۹ می) ، «در سی سال» (شرق سرخ، ۱۹٤۷، ش۱۱، ص.۱۰ـ۱۲)، «قوّهٔ تَربیَوی اکتبر» (شرق سرخ، ۱۹٤۹، ش۱۱ـ۱۲، ص.۱۱)، «انتخابات بَنور» (تاجیکستان ساویتی، ، ۱۹۵۰، ۱٤ فوریه)، «مبارزه برای صلح شدّتناک شده ایستاده است» (تاجیکستان ساویتی، ۱۹۵۰، ۲۳ ژوئیه) و غیره.

با وجود این آثار روزنامه‌نگاری ص. عینی را یک موضوع و یک هدف به هم می‌پیوندد. در مرکز نگاشته‌های او مسئلهٔ تاجیکان قرار دارد. این روحیّه را او در مقالهٔ «تقدیر یک خلق» چُنین معنی‌داد کرده است: «در مدّت حیات خود من کتاب‌های زیادی نوشته‌ام و همهٔ آنها به یک موضوع بخشیده شده، از یک مواد فراهم آمده‌اند. همهٔ این کتاب‌ها دربارهٔ تاجیکان و تاجیکستان، دربارهٔ کشور کوهستان من، دربارهٔ کشور عزیزم، که در زمان‌های گذشته اردوهای سیرشمار اجنبیان پایمال کرده‌اند، دربارهٔ فرزندان این سرزمین می‌باشند که در قرن هشتم میلادی به خود نام تاجی را گرفت».

اثر نوپیدای استاد عینی

عادل ناظر

ادبیات‌شناس معروف تاجیک، عبدالخالق نبوی، یک اثر نادر استاد صدرالدّین عینی را پیدا کرده است، که تا به امروز نشر نشده و در اثرهای محقّقان نیز ذکری از آن نرفته است. این اثر میرزا عبدالقادر بیدل؛ وطن، زمان، ترجمهٔ حال، ایجادیات و فکر فلسفوی او عنوان داشته، استاد عینی آن را برای نشریات تاجیکستانی آکادمی فن‌های اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی (س. س. س. ر). در ۲۳۲ صفحهٔ دستنویس با حروف نیاکان تألیف کرده است.

چندی پیش به انستیتوی زبان و ادبیات «استاد رودکی» به دیدار استاد عبدالخالق نبوی رفتم و ایشان را چون همیشه غرق مطالعه یافتم. ایشان خبر دادند که یک اثر نوپیدای استاد صدرالدّین عینی را در بارهٔ میرزا عبدالقادر بیدل، که شاعر و پژوهشگر جوان خورشید احسان از خط فارسی به سریلیک برگردان کرده است، مطالعه دارند و قرار است این اثر در کلیات نو استاد عینی نشر شود.

«در بارهٔ این اثر تازه ما هنگام برای تهیهٔ کلیات نو عینی از نظر گذرانیدن بایگانی استاد آگاه شدیم. قضیه چنین بود که بنده و محقّقان مبشّر اکبرزاد

و خورشید احسان به سفارش راهبر وقت انستیتوی زبان و ادبیات رودکیِ آکادمی علوم تاجیکستان، آکادمیک ناصرجان سلیمی زیاده از ده روز با مواد بایگانی آشنا شده، آن را برای تحریر و تصحیح و تهیهٔ کلیّات از نظر گذرانیدیم و رویخت کردیم، تا که کار بالای کلیّات نو آسان شده و آثار استاد در آن مکمّل فرا گرفته شود و بعضی از آنها تصحیح کرده شوند. و در همین جریان دستنویس متن اثر تازهٔ استاد در بارهٔ بیدل پیدا شد.»

اهل مطالعه آگاهند که استاد صدرالدّین عینی رساله‌ای دارند تحت عنوان میرزا عبدالقادر بیدل، که آن سال ۱۹۵٤ چاپ شده است. امّا در بارهٔ رسالهٔ دیگر استاد در بارهٔ بیدل معلومات نبود.

به گفتهٔ عبدالخالق نبوی اثر نوپیداشدهٔ میرزا عبدالقادر بیدل؛ وطن، زمان، ترجمهٔ حال، ایجادیات و فکر فلسفوی او (نشریات تاجیکستانی آکادمی فن‌های (س. س. س. ر)) عنوان داشته، در ورق A4 نوشته شده است (استاد کتاب اوّل را در دفترهای مکتبی نوشته بود) و از ۲۳۲ صفحهٔ دستنویس با حروف نیاکان عبارت بوده، هر صفحه از ۱۵ تا ۱٦ سطر را فرا گرفته است.

«ذکر این نکته هم مهم است که استاد «برای نشریات آکادمی فن‌ها تألیف کردن این اثر را» در صفحهٔ اوّل مخصوصاً تأکید می‌کند. از این‌جا طبق نیّت مؤلفِ اثر صرف علمی بودن آن معلوم می‌شود و شاید در تفاوت با رسالهٔ میرزا عبدالقادر بیدل، که نشر عامّوی بود و نشریات دولتی تاجیکستان چاپ می‌کرد، چنین تأکید ضرور دانسته شده است.» ـ می‌گوید عبدالخالق نبوی.

امّا سؤالی سر می‌زند، که چرا استاد صدرالدّین عینی در یک وقت دو اثر در بارهٔ یک شخص تألیف کرده است؟

استاد عبدالخالق نبوی به این سؤال چنین پاسخ می‌دهد:

«اوّلاً، استاد شاید می‌خواست که افکار فلسفی بیدل را، که درکش برای خوانندهٔ عادی مشکل است، بررسی علی‌حده کرده، منظور اهل علم نماید و همین‌طور مسئلهٔ پژوهش بعدی آن را نیز به میان گذارد؛



• عبدالخالق نبوی و عادل ناظر

سبب دیگر، تقریظ پوشیدهٔ ملّاجان‌اُف (م. شهرستانی) به کتاب میرزا عبدالقادر بیدل می‌باشد، که به آن خرده‌گیری‌های بی‌جایی کرده بود. ازجمله ایراد گرفته بود، که استاد عینی به مسئلهٔ تحقیق فلسفهٔ بیدل مشغول نشده است».

وطن، زمان، ترجمهٔ حال، ایجادیات و فکر فلسفوی او

مورد ذکر است که پس از آن که اثر استاد صدرالدّین عینی میرزا عبدالقادر بیدل چاپ می‌شود، مورد «حمله» قرار می‌گیرد. ازجمله، ملّاجان‌اف شهرستانی به این اثر تقریظ منفی می‌نویسد. این باعث آن می‌گردد که استاد صدرالدّین عینی برخی از قسمت‌های کتابش را حذف کند. در این باره خود استاد در پاسخش به ملّاجان‌اف می‌نویسد:

«این درست است، در تحریر یکم بی تحلیل درست هم باشد، قسم فلسفهٔ بیدل به کتاب داخل کرده شده، از پارچه‌های فلسفی شاعر نمونه‌ها هم داده شده بود. امّا در تحریر آخری، که بعد از نبار کرده شد، قسم فلسفه را برآوردن به دو سبب مناسب دیده شد:

سبب یکم این است که این کتاب برای عامّهٔ خوانندگان نشر شدنی‌ست. زبان فلسفهٔ بیدل، که زبان عادی او هم دشوارفهم است، برای عامّه یک بار گران می‌شد؛

سبب دوّم این است که پارچه‌های فلسفی بیدل از نظم و نثر در شکل کتابچهٔ علی‌حده جمع‌کرده شده، برای نشر علمی به انستیتوی زبان و ادبیات آکادمی فن‌های تاجیکستان داده شده بود و هر کس، که به فلسفهٔ بیدل هوس داشته باشد، به آن کتابچه مراجعت کردنش ممکن بود. بنا بر این، در یک ریسپوبلیکه، در یک زمان دو بار نشر کردن یک متریال موافق نبود».

و اینک، با گذشت بیش از ۷۰ سال این اثر، که استاد عینی «کتابچهٔ علی‌حده» گفته است، پیدا شد و کارمندان انستیتوی زبان و ادبیات به نام رودکی آن را به چاپ آماده کردند.

کتاب میرزا عبدالقادر بیدل؛ وطن، زمان، ترجمهٔ حال، ایجادیات و فکر فلسفوی او از بخش‌های زیرین عبارت است:

به جای سرسخن

۱. وطن بیدل.

۲. زمان بیدل.

۳. ترجمهٔ حال بیدل.

ـ تصحیح خطاهای مؤلف خزانهٔ عامره در ترجمهٔ حال بیدل؛

٤. ایجادیات و فعالیّت ادبی بیدل.

ـ مضمون و غایه‌های اثرهای بیدل؛

ـ اثرهای تاریخ تألیفشان معلوم و نامعلوم بیدل؛

ـ در بارهٔ زبان بیدل؛

۵. فکرهای فلسفی میرزا عبدالقادر بیدل.

ـ از فکرهای فلسفی بیدل در بارهٔ خلقت عالم؛

ـ فکر بیدل در بارهٔ تناسخ؛

ـ فکرهای بیدل دایر به مراتبهٔ انسانی رسیده نتوانستن حیوانات؛

٦. فکرهای بیدل در بارهٔ مسئله‌های اجتماعی و اخلاق.

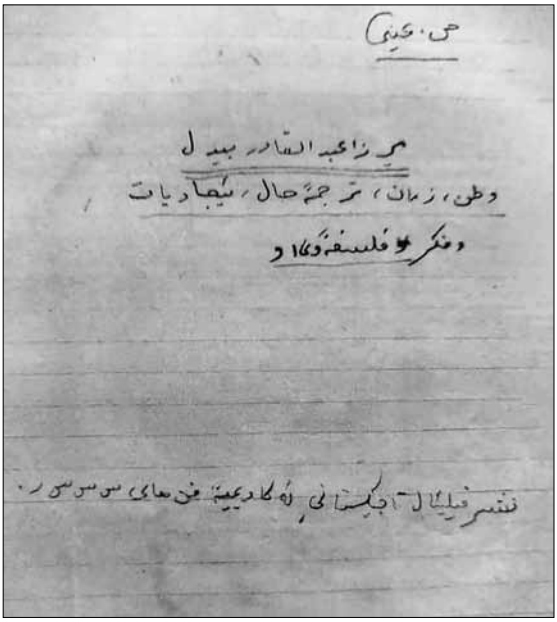

• اثر نوپیدای صدرالدّین عینی دربارهٔ بیدل دهلوی

سؤال دیگری، که سر می‌زند، اثر مذکور با رسالهٔ قبلی استاد عینی، یعنی میرزا عبدالقادر بیدل چه فرق دارد؟

استاد عبدالخالق نبوی بعد از مقایسهٔ اثرها به چنین خلاصه آمده است:

«مقایسه نشان می‌دهد که مسئله‌های عمومی در این دو کتاب عبارتند از زمان زندگی بیدل، روزگار و آثار وی، بررسی ایجادیات، دقیق کردن لحظه‌های زندگی و زبان و سبک خاص بیان او، که در این مورد از تکرار شدن واقعه‌های تاریخی، لحظه‌های زندگی شاعر، خصوصیت مهمّ ایجادیات وی، نام اشخاص در آنها جای گریز نیست. امّا استاد عینی در هر مورد کوشیده است که در اثر آخر در این بخش‌ها نیز به تکرار ناضرور راه ندهد و، زیاده از آن، پهلوهای تازه‌ای از زندگی و آثار بیدل منظور خوانندگان گردد. مثلاً، تصحیح خطاهای مؤلف خزانهٔ عامره در ترجمهٔ حال بیدل و دقیق کردن اثرهای تاریخِ تألیفشان معلوم و نامعلومِ بیدل از

همین نوی‌ها می‌باشند. زیاده از آن، در این اثر بخش‌های به جای سرسخن، وطن بیدل و کلاً فکرهای فلسفی بیدل موضوع و مسئله‌های تازهٔ تحقیقی به شمار می‌آیند که محتوای کتاب را تشکیل داده‌اند.»

به گفتهٔ عبدالخالق نبوی، استاد عینی در این اثر افکار و نظر فلسفی بیدل را در موضوع‌های خلقت عالم، تناسخ، تفاوت مرتبهٔ انسان و حیوانات، اتّحاد قوم‌های هندوستان، مسئله‌های اجتماع و اخلاق، خیلی مفصل با ذکر مثال‌های فراوان از آثار منظوم و منثور شاعر تحلیل و مورد بررسی قرار داده، در بارهٔ اندیشه‌های فلسفی وی نتیجه‌گیری‌های اساس‌ناک و عبرت‌انگیز نموده، همزمان نزد پژوهشگران موضوع مذکور برای تحقیقات آینده مسئله‌گذاری می‌کند.

خلاصه، پیدا شدن اثر استاد صدرالدّین عینی، میرزا عبدالقادر بیدل؛ وطن، زمان، ترجمهٔ حال، ایجادیات و فکر فلسفوی او پدیدهٔ مهم علمی و فرهنگی‌ست. استاد عبدالخالق نبوی مژده دادند که آن در کلیات نو استاد عینی همراه با رسالهٔ میرزا عبدالقادر بیدل چاپ خواهد شد. ولی چه خوب می‌بود که این کتاب استاد عینی در علی‌حدگی هم نشر و دسترس علاقه‌مندان گردد.



• صدرالدّین عینی در جمع دانش‌آموزان مدرسه‌ای به نام خودش در بخارا



• صدرالدّین عینی همراه با میرزا تورسون‌زاده و میرسعید میرشکر

صدرالدّین عینی، زبان فارسی‌تاجیکی و هویت ملی تاجیکان

علی‌اشرف مجتهد شبستری*



زهــر بادا شیــر مــادر بر کسی
کو زبان مادری گم کرده است
لایق شیرعلی

منطقه‌ای که امروز آسیای میانه نامیده می‌شود تاریخی پرفرازونشیب داشته و تاجیکان سرگذشت دردناک و پرحادثه‌ای داشته‌اند. سرگذشت فرهنگ و زبان مردم تاجیکستان، همچون سرگذشت سیاسی و اجتماعی‌شان، بسیار پرحاشیه و دردناک بوده است. همواره در معرض توفان‌های صعب و یورش‌های بی‌منطقِ فرهنگ‌های ضعیف‌تر وخشن‌تری بوده که نمی‌توانستند بدویت خود را در رقابت با این زبان و فرهنگ کهنسال و غنی پنهان سازند و برتری را با شمشیر و شکنجه و عداوت جست‌وجو می‌کردند.[۱]

ادبیات تاجیک، بخشی از ادبیات کهن‌سال و غنی زبان فارسی است. این قطعه از سرزمین شعر و ادب آریایی، در قرن شانزدهم میلادی به‌سبب تعصبات قومی، منطقه‌ای، مذهبی و ضعف در اندیشه و تدبیر امرا و سلاطین وقت، از پیکر واحد ایران‌زمین جدا شد. در این قرن قبایل ترک و ازبک، آسیای مرکزی را تصرف کردند و رابطه‌های سیاسی و فرهنگی آسیای مرکزی و ایران به طور عملی قطع شد

---

* نخستین سفیر جمهوری اسلامی ایران در جمهوری تاجیکستان و رئیس انجمن دوستی ایران و تاجیکستان.

متعاقباً در دوران شوروی تلاش‌های فراوانی برای دور نگاه داشتن تاجیکان از فرهنگ نیاکانشان صورت گرفت. زمانی هم که خواستند تاجیکان دولت خودمختار یا جمهوری داشته باشند، آنها را از مرکزهای سیاسی و فرهنگی مانند سمرقند، بخارا، فرغانه و... که گهوارهٔ تمدن تاجیکان بود جدا کردند و در روستائی نه‌چندان معروف، مرکز علمی و فرهنگی و پایتخت برایشان درست کردند. مردم از دین و مذهب محروم شده مساجد و مدرسه‌ها ویران گردیده کتاب‌ها سوزانده شده و اهل علم و هنر به قتل رسیدند. در اینجا این سؤال مطرح است که آیا خیانت عدهٔ معدودی وطن‌فروش و وابسته و یا پان‌ترکیست‌ها و پان‌ازبکیست‌ها سبب اصلی این کارها بوده‌اند؟ قدر مسلم این است که بدون پشتیبانی حکومت مرکزی شوروی، تقسیمات مرزی آسیای میانه و عوض کردن الفبای نیاکان و جنایات دیگر در حق تاجیکان میسر نمی‌شد. تحقیقات نشان می‌دهد که روس‌ها از مدت‌ها قبل نقشهٔ کار را طراحی کرده بودند.

«بعد غصب آسیای میانه، دانشمندان روس را مسئلهٔ جلب بیشتر مردم این سرزمین به خود جلب نمود و در سال‌های اول استیلا یکی از ژنرال‌های روس، دانندهٔ خوب تاریخ و ادبیات و فرهنگ مردمان این سرزمین، تیرینتف، که کتاب‌های درسی برای آموزندگان زبان‌های ترکی و تاجیکی هم انشاد کرده است، در کتابش روسیه و انگلستان در آسیای میانه (تاشکند، ۱۸۷۵) بعد ناسزاگویی‌های زیادی به دین مبین اسلام و پیامبر مسلمانان مقصد نهایی خود و دولت خود را چنین افاده نموده بود: البته جای تردید یا بحث نیست، که مسیحیت روحیهٔ مردم را آرام می‌کند، انسانیت را سرافراز می‌کند، فضای گسترده‌ای برای ارث و میراث و غیره قائل است، ولی هنوز فرصت تبلیغ فرا نرسیده است.

قبل از آن باید زمینه را فراهم ساخت، در غیر این صورت هر رهگذری کشته را پایمال می‌کند، مرغان دانه‌اش را می‌چینند،

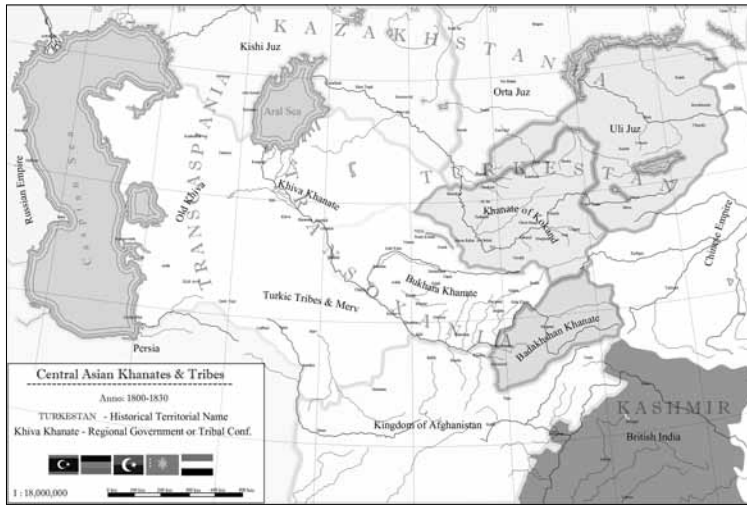

• نقشهٔ آسیای میانه، سال‌های ۱۸۰۰ تا ۱۸۳۰م

آفتاب می‌خشکاند و خار و خس پُر می‌کند. زمینه را مکتب فراهم می‌کند. پیش از همه، ما باید در بارهٔ تشکیل مکتب‌ها برای مردم بومی فکر کنیم. ما باید در آنها آموزش زبان روسی را به راه مانیم. گذشته از این، ما باید الفبای خود را مورد استفاده قرار دهیم. برای اجرای این اندیشه در دورهٔ حکومت پادشاهی از حساب نمایندگان مردم مسلمان جانبداران هم پیدا کردند، که سخن را از خصوص مشکلات الفبای عربی‌اساس و تبدیل آن آغاز نموده بودند.

آنها را محققان معاصر ایرانی «روشنگرایان وابسته» خوانده‌اند، که تا اندازه‌ای حقیقت حال را افاده می‌کند.

تبدیل الفبای عربی‌اساس مردم این سرزمین، به‌ویژه تاجیکان به الفبای سیریلیک یکی از هدف‌های اصلی حکومتداران روس بوده، که با گذشت ایام و فرارسی شرایط مساعد این عمل انجام گرفت»[۲].

با تسخیر آسیای مرکزی توسط روس‌ها در سال‌های میانی قرن نوزدهم موقعیت فارسی به عنوان زبان اول ورارود متزلزل شد. به نظر ژهاک، استاد دانشگاه هومبولدن برلین، یکی از علل تنزل زبان فارسی استفادهٔ روس‌ها از ترک‌زبانان برای استحکام موقعیتشان بود. بنا بر نوشتهٔ رادلوف شرق‌شناس روسی که خود نیز از کارگزاران این امر بوده است در ابتدا در کنار هر کارمند روسی یک میرزابنویس فارسی مکاتبات را تحریر می‌کرد. در این میان مترجمین ترک‌زبان تاتار و قزاق استخدام شدند و به این ترتیب زبان‌های ترکی پیش از روسی ترویج یافتند. علت دیگر مخالفت روس‌های مسیحی با زبان فارسی به دلیل تعصب مذهبی‌شان بود چرا که این زبان را به عنوان زبان اسلام در منطقه می‌شناختند. به طور مثال ایلمنسکی یکی از سیاستگزاران پرنفوذ ترکستان پس از زمانی فقط به تبلیغات مذهبی پرداخت و جزوات تبلیغاتی و مذهبی خود را به زبان‌های ترکی منتشر می‌کرد. جواب درخواست‌های روشن مردم مبنی بر بهینه‌سازی آموزش کودکان در ترکستان از ژنرال کافمن فرماندار مقتدر نیز یکی بود: «بی‌اعتنایی». (محلّی‌ها او را به خاطر قدرتش گاهی یاریم‌پادشاه نیم‌پادشاه می‌نامیدند).

ژهاک تعداد شواهد عداوت روس‌ها با زبان فارسی را «بسیار» ذکر می‌کند. یکی از مثال‌های او ضمیمه‌های هفتگی اولین روزنامهٔ روسی منطقه به‌نام اخبار ترکستان[۳] بود که برخلاف تصمیمات اولیه نه به زبان اکثریت که فارسی بود، بلکه به دو زبان ازبکی و قزاقی انتشار یافتند.

یکی دیگر از علل عقب‌نشینی فارسی در ورارود پس از ورود روس‌ها، امنیت نسبی جاده‌ها و ایجاد خط آهن بود که خیل ترک‌زبانان را به شهرهای بزرگ و مناطق فارسی زبان وارد کرد.[٤]

بعد از انقلاب اکتبر در ترکستان و بخارا حکومت‌های شورایی از بس که به نام ازبک تأسیس یافت، روزنامه‌ها، فرمان‌ها، دستورالعمل‌ها، کتاب‌های مکتبی و کتاب‌های سیاسی همه به زبان ازبکی نشر شدند، قوم تاجیک، که صاحب مدنیت قدیمی و دارای ادبیات نفیسه بود، از ادبیات نو

انقلابی، از مکتب‌های شورایی و از گزارش احوال داخلی و خارجی و از تربیت سیاسی و بالجمله از تمام میوه‌های انقلاب محروم ماند.[۵]

با وجود رنج‌ها و نابسامانی‌های فراوان، دانشوران تاجیک در برابر حوادث ایستادگی کرده و فرهنگ و ادب و زبان دری را پاس داشته‌اند. گروهی از این فرهنگ‌مردان، در بحبوحهٔ سال‌های آغازین سدهٔ بیستم که توفانی‌ترین و بی‌ثبات‌ترین ادوار تاریخ ماوراءالنهر، یا به بیان فارسی فرارودان بوده است، نقشی اساسی در این زمینه داشته‌اند. در این دوران، انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ شوروی کمونیستی رخ داد و بعدها محققان متأثر از حزب کمونیست کوشیدند فرهنگ تاجیکان را به دو دورهٔ پیش و پس از انقلاب ۱۹۱۷ تقسیم کنند. از یک جهت این تقسیم‌بندی درست بود، اما به لحاظ ماهیت و اعتبار ذاتی، می‌باید کار و فعالیت دانشوران و ادیبان تاجیک را گامی در جهت حفظ یکپارچگی هویتی و استمرار آن در طول تاریخی طولانی قلمداد کرد. آنان جلوی گسست و زوال فرهنگ نیاکان خویش را گرفتند و زبان و ادب خویش را جان تازه‌ای بخشیدند. ساتم‌الغ‌زاده، تورسون‌زاده، صدر ضیاء، میرشکر، لاهوتی، رحیم‌زاده، دهاتی، اسیری، صدیق حیرت، عبدالقادر سودا، احمد مخدوم دانش، عبدالقادر خواجه سودا و صدها تن دیگر در این مسیر گام‌های بزرگی برداشتند. اما بی‌شک بزرگ‌ترین کسی که این بار عظیم را به دوش کشید، استاد صدرالدّین عینی بود.[۶]

قبل از پرداختن به صدرالدّین عینی، مختصراً به احمد مخدوم دانش، عبدالرئوف فطرت و علیزاده اشاره می‌کنیم. احمد دانش به‌عنوان پایه‌گذار ادبیات روشنگری فارسی در ماوراءالنهر شناخته شده که آن را در تاجیکستان ادبیات معارف‌پروری می‌نامند. در نیمهٔ دوم قرن ۱۹، احمد دانش ترتیبات اجتماعی و سیاسی امارات بخارا و عقب‌ماندگی فرهنگی و تحجر مذهبی آن را به شدت مورد انتقاد قرار داد. او دربارهٔ تجربهٔ اجتماعی روسیه و اروپا تحقیق نمود و بر اساس مقایسهٔ دست‌آوردهای شرق و غرب برنامه‌های اصلاحات همه‌جانبهٔ کشور را ارائه نمود



• احمد مخدوم دانش



• عبدالرئوف فطرت

از دیگر چهره‌های برجستهٔ معارف‌پروران، شریف‌جان مخدوم (صدر ضیاء) پدر پروفسور محمّدجان شکوری از همفکران احمد دانش بود. آنها در نهضت معارف‌پروری ۱۵ سال آغاز سدهٔ ۲۰ که به نام «جنبش جدیدی‌ها» شهرت یافت، شرکت کردند «مکاتب اصول جدید» افتتاح نمودند، کتاب و روزنامه چاپ کردند، اصلاحات اجتماعی- فرهنگی طلب نمودند و قصد داشتند انقلاب علمی برپا سازند. متأسفانه بسیاری از معارف‌پروران در زمانی که ارتجاع در بخارا بالا گرفت (۱۳۳٦/ ۱۹۱۸) کشته شدند. صدر ضیاء به زندان افتاد و حکم قتل او تصادفاً به اجرا نرسید. پس از انقلاب ۱۹۱۷ و ۱۹۲۰ عینی در نوشتن تاریخ انقلاب بخارا (۱۹۲۰) و تذکرهٔ نمونهٔ ادبیات تاجیک (۱۹۲٤) از دیدگاه‌های صدر ضیاء بهره برده است. در آخرین اثر بزرگ عینی نیز همفکری او با صدر ضیاء نمایان است.[۷]

عبدالرئوف فطرت نیز در ابتدا جزو معارف‌پروران فعال بود و نوشته‌های زیادی در تبیین راه‌های رستگاری ملی و لزوم تمسّک به آدمیت و هویت

ملی و دانش و عقل منتشر نمود. او پس از سفر و اقامت در ترکیه در دفاع از اسلام نیز شعر گفت. اما پس از مدتی از جادهٔ اسلام‌گرایی بیرون شده پیرو پان‌ترکیسم شد. ترک‌پرستی فطرت، او را به روی گردانیدن از ملت خود وادار نمود و برخلاف منفعت‌های تاجیکان کار سر کرد. فطرت اواخر عمر پشیمان شد ولی عاقبت‌به‌خیر نگردید.[۸]

در بخارا و سمرقند گروهی از جوانان منوّرالفکر به میدان ادبیات، علم و فرهنگ آمدند. تأسیس مکاتب، نشر مطبوعات و نشر آثار روشنگری و اصلاحات‌خواهی گسترش یافت. سیدرضا علیزادهٔ سمرقندی (که خاندانش از مهاجرین ایرانی به بخارا بودند) با همکاری هم‌مسلکانش نشریهٔ شعله انقلاب را منتشر نمودند. متأسفانه چون علیزاده از هم‌ملّتان خود یاری مادی و معنوی ندید بعد از انتشار ۲۲ شماره، با دل سوزان و جگر بریان به «خوانندگان، خداحافظ» گفت. بعد از دو ماه خاموشی، با کمک استاد عینی (که به جرم حرکت در مسیر اصلاحات در بخارا ۷۵ ضربه شلاق خورده و به سمرقند کوچ نموده بود) و شاگردانش، مختاری و محمودی، شعلهٔ انقلاب مجدّداً به چاپ رسید. علیزاده در یکی از شماره‌های شعلهٔ انقلاب به خوانندگان هشدار می‌دهد: «زبان رکن عظیم ملت است که به محض گم شدن زبان، همان ملت که متکلم به آن زبان است، گم و ناپدید خواهد شد. هیچ ملتی در دنیا نمی‌تواند هستی و موجودیت خود را تأمین کند مگر با نگهداری و محافظت زبان مادری خود. از این رو هر ملت حق دارد زبان مادری خود را گرامی دارد، عزیز شمارد، محافظت کند تا از ورطهٔ انقراض و نابودی خود را خلاص نماید.»[۹]

بخارای شریف دیدگاه‌ها تجددگرایان و روشنفکران بخارائی را منعکس می‌کرد و هدف آن آگاه ساختن مردم بخارا از اوضاع جهان، بهبود وضع تعلیم و تربیت، نشر معارف اسلامی، دعوت به وحدت اسلامی و مبارزه با جهل و خرافه‌پرستی و تشویق نجات ملی بود. این روزنامه که به دلیل نشر افکار آزادی‌خواهانه و تجددگرایانه از سویی با تضییقات از جانب امیر بخارا و سنت‌گرایان و از دیگر سو از ناحیهٔ روس‌ها روبه‌رو



• امیر عالم خان (عکس از: سرگئی پروکودین گورسکی)

بود، سرانجام پس از نشر ۱۵۳ شماره با تقاضای نمایندهٔ سیاسی روسیهٔ تزاری با فرمان عالم خان منغیت، امیر بخارا برای همیشه تعطیل شد. زبان روزنامه آمیزه‌ای از فارسی کهن ساده‌شده، فارسی متعارف در ایران، اصطلاحات روسی و ترکی و عناصری از گروه سمرقندی بخارائی گویش‌های تاجیکی بود.[۱۰]

برای درک عمیق جهان‌بینی و تفکر صدرالدّین عینی لازم است که ابتدا خاستگاه اجتماعی، محیط تربیتی و شرایط زمان و مکان تألیف اثر وی مورد بررسی قرار گیرد

عینی در خانوادهٔ مذهبی به دنیا آمد. او نه‌تنها خواجه‌زده، بل که اجداد وی طبق شجره‌نامه از اولاد اهل بیت حضرت رسول اکرم (ص) بودند. آن‌چنان که خود او می‌نویسد: نظر به گفتهٔ پدرم (سید مراد خواجه) وی از سیّدزادگان و اهل خط و سواد بود.

ادبیات‌شناس براگینسکی می‌گوید چنان که از نام پدر عینی که با واژهٔ «سیّد» و «خواجه» توأم است، برمی‌آید وی از روی نسب باید به خاندان محمد (ص) مرتبط باشد که در ناحیهٔ خود شخص معتبری محسوب می‌شد.[۱۱]

دوران خردسالی را با کار دهقانی می‌گذراند. چون پدر سوادناک [باسواد] بود فرزند را به مکتب می‌فرستد. خودش می‌گوید که «... در همهٔ آن درس‌خوانی‌ها تنها دو چیز به من تأثیر خوب کرده بود: یکی از اینها «حساب ابجد» بود، دوم از خواندن شعرهای تاجیکی ذوق می‌گرفتم و ذوقم بالا می‌رفت.»[۱۲] عینی برای ادامهٔ تحصیل سودای بخارا رفتن و طلبگی در سر دارد ولی وضعیت معیشتی خانواده چنین اجازه‌ای نمی‌دهد. به نوشتهٔ استاد سعیدی سیرجانی: «در آن دوران، مدارس مذهبی در قبضهٔ قدرت مفتیان موقوفه‌خواری است که دست‌نشاندهٔ قاضی کلان‌اند و قاضی کلان بر کشیدهٔ امیر بخارا. پیداست که زین میان چه برخواهد خواست.»[۱۳]

ملاقات تصادفی عینی با شریف جان مخدوم (صدر ضیاء پدر محمد جان شکوری که از ضیائیان آن زمان بود) در آبادی مجاور روستای محل تولد، و پی بردن صدر ضیاء به استعداد وی، موجب می‌گردد که عینی به کمک آن مرد نیک‌نفس راهی بخارا گردد و دو دهه به تحصیل در حوزه‌های مختلف مذهبی مشغول شود. گرچه او به مقام «ملای کلان» می‌رسد ولی زشتی‌های زیادی را نیز به چشم خود دیده و تجربه می‌کند که به نام دین و شریعت پیاده می‌شدند (شاید آنها را با برخی از اعمال طالبان و داعش که در سال‌های اخیر رخ می‌دهد بتوان مقایسه کرد، ازجمله ازدواج اجباری دختران ۹ ساله و فوت آنها از وحشت و شلاق زدن و سنگسار نمودن بی‌گناهان). عینی می‌نویسد: «... حاصل تحصیل ۱۹ سالهٔ طلبهٔ مدرسه‌های بخارا از درس‌های رسمی هیچ نبود.»[۱۴]

با شروع قرن بیستم و تغییرات در گوشه و کنار جهان ازجمله وقوع انقلاب مشروطه در ایران و تحولات روسیه، بخارا نیز دستخوش تحولات می‌شود. عینی چارهٔ کار را در بیداری ملت و آموزش کودکان و نوجوانان و روشنگری بزرگسالان می‌داند. متحجران او را متهم می‌کنند که بچه‌ها را



• صدرالدّین عینی، سال ۱۹۲۵م

کافر بار می‌آورد. عینی به همراه چند نفر کار تربیت اطفال را به‌طور مخفی انجام می‌دهد برخی از آنها را به خارج از بخارا اعزام می‌کنند. بالاخره مفتیان متحجری که جایگاه خود را در خطر می‌بینند عینی را به ۷۵ ضربه شلاق در ملأ عام محکوم و حکم را اجرا می‌کنند.[۱۵]

آنچه عینی را در این دوران بسیار متأثر کرده و او را به سوی حمایت از انقلاب و دولت نوین سوسیالیستی کشانید ماجرای سرکوب‌های وحشیانه و کشتار روشنفکران در سال‌های مقارن انقلاب بلشویکی بود. افزون بر آن این امید به وجود آمده بود که خودمختاری و سپس جمهوری شدن تاجیکستان و حفظ هویت تاجیکان ظاهراً مهیا شده است. عینی با تجربیات تلخ از دوران حاکمان مستبد و خشن بخارا و تحجر و عقب‌ماندگی مفتیان زمان، انقلاب را رهائی خلق از یوغ استبداد تلقی کرده با مقالاتی همراهی می‌کند. اما نباید فراموش کرد «جهان‌بینی و تفکر بدیع عینی متکی به معنویت و معرفت ادبیات

پیشین به‌ویژه ابتدای قرن بیستم، زمان احیای تمدن جدید است. این فرهنگ و تمدن جدید که همان فرهنگ اصیل اسلامی و عاری از خرافات است می‌توانست از علوم پیشرفته مؤثر شاداب گردد و در آمیزش با آن رشد و نموّ یابد. اما تحولات سیاسی زمان آن را از مجرای اصلی خود بیرون برد. عینی سراپا مسلح به این‌گونه فرهنگ و معنویت وارد جهان معنوی دیگری شد که اگرچه در ظاهر با آرمان‌های اجتماعی‌اش سازگار بود اما در باطن با معرفت عینی در تضاد قرار گرفته بود، یعنی تفکر ضدّ دینی جهان سوسیالیستی. هرچند عینی هوشمند این معنویت جدید مدارا کرد اما از معنویت اصلی خود یعنی هویت دینی هرگز دست نکشید. این معنویت چون خط سبزی از جوهر ایجادیات عینی گذر دارد که سرشت اصلی و بزرگ و نبوغ او از همین خط سبز پدید آمده است. آری انسانی که تا چهل‌سالگی از معنویتی برخوردار شده، در آن تربیت و پرورش یافته و به کمال رسیده است چگونه می‌تواند به معنویتی که دورنمای آن ناروشن و مبهم است بگرود. خلاصه وقتی که سخن از جهان‌بینی و تفکر بدیع سخن‌گستری چون عینی به میان می‌آید باید وی را در جهان ادبیات کلاسیک و معرفت دینی جست‌وجو کرد.»[۱۶]

استاد محمد جان شکوری می‌نویسد:

«عقیده‌های ضدّ دین جستن عینی در بیدل را نیز پی‌آورد ایدئولوژی عهد شوروی و زمان حکم‌رانی بی‌دینان باید دانست.

جستجوی اشاره‌های ضدّ دین در آثار علمی عینی پیش از این به نظر نمی‌رسید و فقط یک بار اندکی در رسالهٔ شیخ‌الرئیس ابو علی سینا (باب «عذر استهزاءگرانهٔ ابوعلی سینا به خدا») دیده شده بود و بس. اما در یک نگاشت «میرزا عبدلقادر بیدل» گویا گاه‌گاه اشاره‌ای هست. سبب شاید این باشد که خواسته است بیدل را به نظر بی‌دینان حکم‌ران زمان خود بهتر وانماید. و اگر نه استاد عینی از آن معارف‌پرورانی (روشنگران) است که همهٔ عمر به دین مبین اسلام صداقت داشته است.»[۱۷]



• کارت عضویت صدرالدّین عینی در کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی جمهوری شورایی‌سوسیالیستی تاجیکستان، سال ۱۹۲۹م

پروفسور مسلمانیان معتقد است که استاد عینی پس از سال‌های دههٔ چهل حقیقت را درمی‌یابد و پی می‌برد که جامعهٔ کمونیستی شوروی جامعه‌ای نیست که به درد مردم زحمتکش بخورد. اینجا جامعه و رژیم فرهنگ‌پرور نیست. به همین سبب از مداحی و ستایش این جامعه روی برمی‌گرداند. پس از سال‌های چهل عینی بیشتر به خلق آثار علمی و تحلیلی پرداخت و در بارهٔ واصفی، رودکی، ابن سینا، فردوسی و ادیبان گذشته مقالات و رسالات بسیار تألیف کرد.[۱۸] استاد سعیدی سیرجانی می‌نویسد: «مرد آزاده نخواسته است در مداحی مسندنشینان و دستگاه جبار استالین به همان نکبتی آلوده شود که مداحان دربار امیر بخارا آلوده شده بودند و این پرهیز ـ در حد خود ـ کم‌فضیلتی نیست.»[۱۹]

در بارهٔ علت خلق شاهکار آثار عینی یعنی نمونهٔ ادبیات تاجیک، خودش چنین می‌نویسد:

> در بهار سال ۱۹۲٤ بعد از تأسیس جمهوریت «اوتانامی سویتی» تاجیکستان با حکومت وی قرارداد بسته به نوشتن

نمونه‌های ادبیات تاجیک در آمدم و در همان سال تمام کردم. این اثر ۴۰ جزء چاپی بود و در وی نمونه‌های هزار سالهٔ ادبیات تاجیک (از اول‌های عصر ۱۰ تا زمان خودمان) درج شده‌اند

این اثر در زمان خود به فایدهٔ سیاست ملی پارتیه (حزب) رل کلان بازی کرد. چون که در آن وقت‌ها پان‌ترکیست‌ها به مقابل تقسیمات ملی اغواها پهن می‌کردند و این سیاست ملی پارتیه را پرچه‌پرچه (پارچه‌پارچه) کردن ترک‌ها می‌شمردند و به ضدّ برپا شدن جمهوریت سویتی تاجیکستان باشد باز هم سخت‌تر اغوا پهن می‌کردند. در آسیای میانه تاجیک به نام یک خلق نیست اینها همان ازبکانند که با تأثیر ایران و مدرسه زبان خود را گم کرده‌اند. انه [باری] این اثر (نمونهٔ ادبیات تاجیک) با فاکت‌های تاریخی، پردهٔ آن اغواها را درانید و به دهان آنها مُهر خاموشی زد.»[۲۰]

باید توجه و تأکید داشت هدف اصلی عینی از نوشتن نمونهٔ ادبیات تاجیک اثبات موجودیت و حضور یک قوم بزرگی با نام «تاجیک» در آسیای میانه، خصوصاً در خاک بخارا و ترکستان...[۲۱] و استقلال زبان و ادبیات آن بود. استاد عینی تعمداً و با آگاهی کامل سخن خود را با این جمله آغاز می‌کند، که: «از بازی که وقایع را تاریخ قید می‌کند، تا امروز در دیار ماوراءالنهر و ترکستان چنان که یک قوم معظّم به نام «تاجیک» یا که «تازیک» استقامت دارد، همچنان زبان و ادبیات ایشان هم رواج یافته آمده است.»[۲۲] از دیدگاه عینی این موجودیّت قوم معظّم تاجیک و زبان و ادبیات آن در این سرزمین تاریخی‌اش، «مخصوص به عصری یا تسلّط پادشاهی و امیری نیست»، زیرا «ادبیات تاجیک در این سرزمین در عهد سامانیان، که فارسی‌زبان هستند، چه‌قدر رواج داشته باشد، در زمان اولاد چنگیز، تیمور، شیبانی، استرخانی و منغیت، که مغول، ترک و ازبک هستند، همان‌قدر رواج یافته است. پس، معلوم می‌شود، که در رواج زبان و ادبیات تاجیک در این جاها محض به سبب تسلّط سامانیان یا که مهاجرت ایرانیان

نبوده، سبب حقیقی موجودیّت یک قوم بزرگ به نام «تاجیک»، که منسوب به عِرق عاری است، در این جاهاست.»[۲۳]

نمونهٔ ادبیات تاجیک سلاح مبارزهٔ ضّد ستم ملی و ظلم اجتماعی، پدیده‌ای برجسته در مبارزهٔ آزادی‌خواهی ملی مردم تاجیک بود. آن را تنها تذکره و مجموعه‌ای نباید دانست. اگرچه به صفت یک مأخذ علمی و ادبی نیز اهمیت کلان داشت و هنوز دارد. این اثر نمونه‌ای از شرکت فعالانهٔ یک ادیب دانشمند در روند خودشناسی معنوی ملت و مبارزهٔ آزادی‌بخش ملی است.[۲٤]

خود استاد عینی در نامه‌ای به الکساندر زیمینسکی می‌نویسد با تألیف نمونهٔ ادبیات تاجیک «فرمودهٔ تاریخ» را بجا آوردم.[۲۵]

استاد عینی نمونهٔ ادبیات تاجیک را خیلی زود به پایان رسانید و استاد لاهوتی آن را در مسکو، سال ۱۹۲٦ به صورت کتاب چاپ کرد. لاهوتی در آن زمان در نشریات مرکزی خلق‌های اتحاد شوروی کار می‌کرد و حتی در چاپخانه در حروفچینی نمونهٔ ادبیات تاجیک و نمونه‌خوانی وغلط‌گیری‌ها شرکت داشت. از همان هنگام دوستی استاد عینی و استاد لاهوتی به نهایت استواری رسید و هر دو تا آخر عمر برای خدمت به مردم تاجیک همکاری کردند.[۲٦]

استاد علی رواقی که بیش از نیم قرن است در مورد زبان و ادب فرارود تحقیق کرده و مقالات و کتاب‌های ارزشمندی از ایشان به طبع رسیده و بنده از نزدیک شاهد خدمات و تلاش‌های شایسته و وقفه‌ناپذیر و بدون چشم‌داشت ایشان بوده‌ام، معتقد است:

> «شادروان استاد عینی تأثیر شگرفی در زبان ورارود داشته است. اطلاعات و آگاهی او از زبان فارسی ورارودی بدان اندازه بود که توانست آفرینشی تازه در زبان انجام دهد. عینی زبان گفتار، زبان متون کهن و گویش‌های زندهٔ مردم را چشمهٔ زایندهٔ توانگری و توانمندی زبان می‌دانست. نوشته‌های خود او نیز از بسیاری



• روی جلد کتاب نمونهٔ ادبیات تاجیک، نوشتهٔ صدرالدّین عینی، به کوشش علی رواقی، با پیشگفتار محمد جانشکوری و کمال‌الدین عینی، انتشارات سازمان میراث فرهنگی و گردشگری، ۱۳۸۵ش

جهات با ادبیات کلاسیک فارسی پیوندی ناگسستنی دارد. به تعبیر استاد شکوری «پیوند عینی با خلق هرقدر قوی‌تر می‌شد نفوذ فولکلور در ادبیات کلاسیک نیز در نوشته‌های او به همان درجه عمیق‌تر و طبیعی‌تر پدید می‌آمد». او توانست با برانگیختن مردم برای تلفیق زبان گفتار و نوشتار پایه‌گذار جنبش هویت‌یابی تاجیک در قلمرو حکومت شوروی باشد. عینی در این خیزش و جنبش بزرگ کوشید تا نام فرزندان بزرگ زبان فارسی را زنده نگهدارد و آنها را به نمادهای ملی تاجیکان بدل کند. از این رو وقتی در سال ۱۹۲٤ جمهوری خودمختار تاجیکستان تشکیل شد با خود مفاهیمی چون «ملت تاجیک»، «زبان تاجیکی» و «ادبیات تاجیکی» را به ارمغان آورد. به همت والای بزرگمردانی چون عینی، زبان تاجیکی از گردنه‌های سخت‌گذر و فرازونشیب‌های

بسیار گذشت گرچه یک چند مغلوب گرته‌برداری و وام‌گیری و ترجمه‌زدگی و دخیل شدن واژگان روسی و لاتین شد.

باری استاد عینی در حقیقت آفرینندهٔ زبان فارسی فرارودی است. برای مثال از آخرین نویسندگان تاجیک اگر به آثار احمد دانش مراجعه کنید، مثلاً کتاب نوادرالوقایع، او همان گونهٔ نوشتاری قدما را رعایت کرده و گاه‌گاه کاربرد واژه‌های امروزی هم در آن دیده می‌شود. اما عینی با تسلطی که بر متون قدیم داشته در آثارش در زمینه‌های مختلف جولان داده و نوآوری‌های فراوانی در زبان فارسی فرارودی دارد...

روس‌ها پس از اشغال آن ناحیه در صدد بودند که پیوند فرارودیان و ایران گسسته شود اما فرارودیان می‌خواستند زبان‌شان را به عنوان تنها و قوی‌ترین و مهم‌ترین نماد دین و مذهبشان حفظ کنند.»[۲۷]

گرچه نمونهٔ ادبیات تاجیک به دهان فتنه‌گران مُهر خاموشی زد ولی اغواگری‌ها پایان نداشت. هنگامی که صدرالدّین عینی در یکی از مقاله‌هایش، خود را با نوشتن عبارت «ما فارسیان» فارسی نامید، نگرانی کارگزاران نو را بر انگیخت. در دایره‌های پان‌ترکیستی آن عقیده‌ها بلندتر صدا داد که آن زبان و ادبیات که در طول هزار سال در واررود رواج داشت زبان و ادبیات فارسی نامیده شده است و از این رو مال ایران کنونی است و تاجیکان به آن حق ندارند... برخی از خاورشناسان روس نیز در این عقیده شریک شدند.[۲۸] دیری نپایید که آنها با ایرادهای به‌ظاهر علمی فتنهٔ دیگری به‌پا کردند. هرچند برخی از دانشمندان روس مانند زیمینسکی به حمایت از عینی برخاستند ولی اغوای پان‌ترکیست‌ها تا مسکو رفت و نتیجتاً سال ۱۹۳۰ نمونهٔ ادبیات تاجیک منع شد. آن را از دکان‌ها و کتابخانه‌ها و دست مردم برچیده و به کام آتش انداختند. البته عده‌ای از تاجیکان آن را در پستوخانه‌ها یا زیر خاک پنهان کردند. (شاید نمونهٔ ادبیات تاجیک اولین کتاب از آثار زمان شوروی باشد که در تاجیکستان و ازبکستان سوزانده شد.)

اما باید گفت که نمونهٔ ادبیات تاجیک وظیفهٔ تاریخی خود را اجرا کرده و به همراه دیگر آثار عینی در شکل‌گیری شعور ملی، خویشتن‌شناسی تاریخی تاجیکان اثر به‌سزایی گذاشته بود.»[۲۹]

استاد شکوری معتقد است که علت به‌کارگیری «زبان تاجیکی»، «ادبیات تاجیکی» توسط استاد عینی و دیگر روشنفکران تاجیک در آن روزگار این بود که ذکر هم‌نژادی و هم‌مسلکی با ایرانیان افغانستان و ایران، اتهام پان‌ایرانیسم و پان‌اسلامیسم را به دنبال داشت و عنصر ضدّ شوروی به شمار می‌آمدند. از سوی دیگر ضدیت پان‌ترکیست‌ها با تاجیکان به حدی بود که حاضر به اعتراف نمودن استقلال فرهنگی تاجیکان حتی بعد از جمهوری شدن تاجیکستان نبودند تا جایی که وقتی پروفسور سیمیانوف در بارهٔ آثار معماری بخارا و سمرقند و خیوه کتابی نوشت و آن را آثار فرهنگی ایران در آسیای میانه نام گذاشت به مقابلهٔ سخت دچار شده و مجبور به ترک ازبکستان گردید. به او اتهام پیروی از پان‌ایرانیست‌ها و پان‌اسلامیست‌ها زده بودند.[۳۰]

یادداشت‌های عینی حکایت زندگی وی و دیگر مردمان بخارا قبل از انقلاب اکتبر است و بخش کوچکی به بعد از انقلاب اختصاص دارد

در مقدمهٔ جامع یادداشت‌های عینی که توسط استاد فقید سعیدی سیرجانی نگاشته شده نکات بسیار مهم و ظریفی درج گریده است. سعیدی سیرجانی علاوه بر آنکه کتاب یادداشت‌ها را در کمال دقت و وسواس به چاپ رسانده و فرهنگی از لغات رایج در تاجیکستان را که برای خوانندهٔ ایرانی ناآشناست در پایان کتاب می‌آورد، مقدمهٔ خواندنی نیز در بارهٔ کتاب و مؤلف آن، اوضاع و احوال بخارا و هیئت حاکمه در دوران پیش از انقلاب اکتبر نوشته است و اشاراتی گویا و خواندنی در بارهٔ نقش و اهمیت زبان فارسی دارد

کمال‌الدین عینی می‌نویسد:

«باید گفت که بسیاری صفحات روزگار ملت محنت‌دیدهٔ ما، شرح آلام ملت رنج‌کشیدهٔ تاجیک، علاوه بر یادداشت‌های

چهارجلدی زنده‌یاد عینی، و وقایع پس از جلد چهارم به‌صورت اختصار در کتاب مختصر ترجمهٔ حال خودم به قلم مؤلف (که پس از مرگش توسط فرزند وی کمال‌الدین عینی به چاپ رسید) نوشته شده است. در بقیهٔ آثار علمی و رمان و قصه‌های عینی، وضع بخارا و سمرقند در آستانهٔ انقلاب اکتبر و پس از آن، نبردها و تجاوزهای ملت‌گرایان برای از بین بردن خلق تاجیک، زبان و الفبای هزارسالهٔ آن، فرهنگ غنی آن، تبر تقسیم مرزهای بزرگ ملت، شکست سنت‌های ملی و... آمده است. ولی باید گفت تاریخ انقلاب فکری بخارا که بنا به وصیت مؤلف کتاب پنجم یادداشت‌هاست روند تاریخ تاجیکان را از سال‌های ۱۹۰۰ تا انقلاب اکتبر نشان می‌دهد. کتاب مذکور راه نجات خلق رنج‌دیدهٔ تاجیک، راه روشنگری افکار، راه معارف، راه رفت طبقات اجتماعی از طریق مکتب‌های نوبنیاد جدیدیه را به روشنی نشان می‌دهد.»[۳۱]

تاریخ انقلاب فکری بخارا در اصل تاریخ تکاپوی آزادی‌خواهان، روشنفکران و اوج و فرود و رهایش و فرسایش قوم تاجیک در مقابله با تاتارها و برخی از اقوام و قدرتمندان آن روزگار است. حکام فاسد، ملایان قشری و کارگزاران فاسد محلی، هر یک به نحوی در فشار بر مردم می‌کوشیدند و بار رنج‌های ایشان را سنگین‌تر می‌کردند.

نهضت اصلاح آموزشی و تربیت در مکاتب، قلم عینی را به فصلی طولانی از مبارزات می‌کشاند. قشری‌هایی که تحول فکری را مخالف مقاصد خود می‌خواندند با تحولات آموزشی موسوم به مکتب صوتیه و سپس نظرات روشنفکران تجددخواه (موسوم به جدیدی‌ها) به‌شدت مخالفت می‌کنند. در این میان جنگ تنازع کهنهٔ فرقه‌ای میان شیعه و سنی و مخاصمات قومی ازبک‌ها و تاجیک‌ها به این خرمن آتش تازه می‌اندازد. در این باره عینی فصل ۸ از کتاب انقلاب فکری در بخارا را به فتنهٔ شیعه و سنی تخصیص داده و



• روی جلد کتاب تاریخ انقلاب بخارا

ازجمله می‌نویسد: «چون فتنهٔ شیعه و سنی در پس منازعهٔ مکتب واقع شد و همان آدمانی که در مکتب ایجاد فتنه کردند در این فاجعه نیز سبب حقیقی ایشان بودند، قدری از اسباب واقعات این نیز بیان نمودن مناسب افتاد...»[۳۲] او ادامه می‌دهد: «... بس است با شریعت نبوی این‌قدر بازی کردن! کفایه است احکام دین مبین را با این همه اسباب هوسات نفسانی و واسطهٔ جاه و منصب دنیای فانی نمودن! ای ظالمان زود است که در محکمهٔ الهی حاضر شوید! عوام بیچاره را اینقدر در ضلالت نیندازید. اندیشه کنید از آن روزی که بر هر کدام کردار و گفتارتان جواب خواهید داد. بلکه چندی نمی‌گذرد که در همین دنیا نیز پرده از روی کار شما خواهد افتاد.[۳۳]

عینی جزئیات واقعهٔ عاشورای ۱۳۲۸ هجری قمری را بیان کرده و در آنجا چگونگی توطئه و شایعه‌سازی فتنه‌گران را توضیح داده و می‌نویسد متأسفانه استهزای یکی از طلاب سنی فرغانه به عزاداری شیعیان در روز عاشورا مستمسکی برای عوام ناآگاه و سوءاستفادهٔ فرصت‌طلبان و زد و خورد و کشته شدن ده‌ها بیگناه از تاجیکان و ایرانیان مقیم بخارا می‌شود

و در این میان مفتیان متحجّر نیز به این اختلاف دامن می‌زنند و نتیجتاً سربازان روس به بهانهٔ پایان دادن به درگیری‌ها در شهر مستقر می‌شوند. عینی اشاره می‌کند در بحبوحهٔ درگیری‌ها، اشخاص معتدل از هر دو طرف خصوصاً تاجیک و ایرانیان محلی به‌قدر امکان مانع خونریزی شدند. تاجیکان ایرانیان را در خانه‌های خود امان داده و ایرانی‌ها نیز از همسایگان تاجیک خود حمایت کردند. نکتهٔ جالب اینکه: «یک مأمور روس با فرمان گنرال کوبرناتور (فرمانده کلّ) آن‌وقته تاشکند در بیرون دروازهٔ بخارا اداره‌ای تشکیل کرده، شب و روز به کارهای مخفی مشغول بود. هر روز با ایرانیان بخارا مصاحبه کرده [ملاقات کرده] احتیاط شدن [دوری کردن] از تاجیک‌ها را توصیه می‌نمود. این‌چنین [همچنین] با تاجیک‌ها هم صحبت کرده ایرانی‌ها به مقابل شما تیاری [آمادگی] دارند، گفته خبر می‌داد.

ولی چه ایرانی و چه تاجیک، هر یک بخاری [بخارائی] چه بودن [چگونگی] این بازی را فهمیده به سخنان برهان‌الدین احمق، ارباب حکومت بی‌مغز و ملا قمر برین آدمان [افرادی همچون ملا قمر] فاسد و غرضکار درآمده، در راه عرض شخصی و منصب تلاشی آنها در قربان شدن اینقدر بیچاره‌ها، آلت گردیدن خود را فهمیده بودند، درک کرده بودند که برانگیختن نزاع شیعه و سنی نی، بلکه اتحاد این دو فرقه، یک جایه شده از بین بردن ملاهای متعصب، سپاهیان نادان لازم (بوده) و اصلاح دایره‌های بی‌ترتیب ویران دولتی، اصلاح مدرسه‌ها که لانهٔ تعصب گردیده‌اند، ضرور می‌باشد».[۳٤]

در مورد تغییر خط، در سطور بالا به توطئه و طراحی روس‌ها از دهه‌ها پیش اشاره شد. در سال ۱۹۲٤ گ. برایدا سردبیر هفته‌نامهٔ حیات ملت‌ها نوشت که «برتری الفبای لاتینی، بسیار بیشتر، نشان داده می‌شود؛ آن را چون خدا ستایش می‌نمایند و همزمان، الفبای عربی را چون اهریمن، به تصویر می‌کشند.» در نیمهٔ دوم دههٔ سوم قرن بیستم روند لاتین‌سازی الفبا، به سیاست دولتی تبدیل شد. کتاب‌هایی که با الفبای عربی نوشته شده بودند، زیان‌آور و ارتجاعی شمرده شدند.

برای به کار بستن الفبای لاتین، خون‌های فراوانی ریخته شد. کسانی که در خانه‌هایشان کتاب عربی یافت می‌شد گرفتار دادگاه و زندان می‌شدند. در خانهٔ یک کارمند حزبی کتابی با الفبای عرب پیدا کردند و این کارمند به همین «گناه» کشته شد. بعداً معلوم شد که این کتاب چیزی جز «بیانیهٔ حزب کمونیست» با الفبای عربی نبوده است.

«دگرگونی الفبا در این سرزمین [آسیای میانه]، نه پیامد رایزنی‌های نشست‌های علمی بود و نه پیامد همه‌پرسی؛ بلکه غربزدگان یا حکومت‌های بیگانه با شیوه‌ای غیر علمی و غیر دمکراتیک، آن را انجام دادند.»[۳۵]

اما دربارهٔ علت اینکه عینی با تغییر خط کنار آمد نظرات مختلفی بیان شده و برخی‌ها انتقاداتی به وی وارد کرده‌اند که جای بحث دارد. در اینجا به ذکر نقل قول فرزندش، کمال‌الدین عینی، بسنده می‌کنیم:

> «پدرم حکایت کرد که در یکی از نشست‌های وابسته به دگرگونی الفبا، بر دیواری شعری نصب شده بود با این مضمون که «قبول الفبای لاتین امر انقلاب است. زنده باد انقلاب، مرگ بر دشمنان انقلاب»، سه نفر وارد جلسه شدند و از حاضران پرسیدند که چه کسی مخالف قبول الفبای لاتین است. همه سرهای خود را پایین انداخته خاموش بودند.»

چنین بود شیوهٔ گزینش الفبا برای «زحمتکشان ستمدیده» در شوروی! باید دانست که از آن پس، عینی نیز ناگزیر برای جانبداری از پذیرش الفبای لاتین در تاجیکستان، مقاله‌هایی منتشر کرد. اما جالب این است نسخهٔ اصلی همهٔ نوشته‌های عینی به خط فارسی است!

شوروی ابتدا الفبا را لاتین کرد و با پایان دادن به آموزش الفبای فارسی، دسترسی تاجیکان به نوشته‌های چاپ‌شده به فارسی در بیرون از قلمرو شوروی، بسیار کم شد. این دگرگونی، همچنان با جدا کردن سواد عمومی از قرآن، ساده‌ترین پیوند تاجیکان را با بخش‌های اسلامی برید. با سریلیک شدن الفبا پیوند سیاسی و فرهنگی تاجیکان با دیگر مردم شوروی بیشتر



• صدرالدّین عینی همراه با گروهی از ادبای تاجیکستان

شد. الیور روی محقق فرانسوی می‌نویسد: «مهندسی جداسازی تاجیکی و فارسی، یکی از رسواترین سیاست‌های زبانی شوروی است». این‌گونه بود که کنش‌های فارسی‌ستیزانهٔ شوراها در سرکوب همبستگی تاجیکان با برادران فارسی‌گویش در فراسوی مرزها شکست خورد.[۳۶]

ادوارد ال ورس و اندریاس کاپلر نویسندگان کتاب جمعیت‌های مسلمان باز سر برمی‌آورند بر این عقیده‌اند که آرمان این کار (بنیان‌گذاری «زبان معیار تاجیکی») از میان بردن «هم‌ایران‌گرایی» در میان روشنفکران تاجیک بود یعنی «خودآگاهی به همگرایی‌های گستردهٔ فرهنگی و زبانی میان فارسی‌گویان آسیای میانه و مردم ایران و افغانستان» زیانی برگشت‌ناپذیر دید.»[۳۷]

تمام آثار عینی در راستای روشنگری و شناخت و تقویت و دفاع از هویت ملی تاجیکان نگاشته شده است. استاد همهٔ عمرش را صرف

حیات معنوی ملت تاجیک نمود. در اینجا بی‌مناسبت نیست به مقالهٔ استاد عینی در بارهٔ شاهنامه اشاره کنیم. در ین مقاله بیت‌هایی از شاهنامه را عنوان می‌کند که خودآگاهی ملی را تقویت می‌نمایند. او به سر کار آمدن حکومت‌های صفاریان و سامانیان اشاره کرده و به‌ویژه در مورد سلسلهٔ سامانیان «پارسی‌نژاد» تأکید نموده است. از دیدگاه عینی سبب پیدایش شاهنامه، تکامل یافتن خودآگاهی و احساس ملی ایرانیان (و تاجیکان) در آن زمان بوده است. عینی با پرداختن به شاهنامه کوشش داشت سدّ جغرافیایی که در زمان شوروی در ادبیات‌شناسی تاجیک موجود بود را بشکند و راه را برای مطالعهٔ آثار دیگر بزرگان شعر و ادب فارسی خارج از ماوراءالنهر (ایران و افغانستان) هموار نماید.

عینی در مقالهٔ «مناسبات ادبیهٔ آسیای میانه با ایران» (۱۹۳٤) می‌نویسد: «خصوصاً شاهنامهٔ فردوسی در آسیای میانه تأثیر بزرگ دارد. سلاست و روانی این کتاب لاجواب و سادگی زبان آن کم‌سوادان را هم به خود جلب می‌کند. اگر ما مانند «پزشک»، «پوزش» لغت‌های از فارسی قدیم ماندهٔ شاهنامه را در نظر بگیریم، بقیهٔ لغت‌های آن گویا همگی امروز در آسیای میانه زنده و زبان مردم است.»

استاد صدرالدّین عینی در مطلبی تحت عنوان «برابری فرهنگی ایرانیان و تاجیکان» می‌نویسد: «کسی که ادبیات کهنه و نو فارسی و تاجیکی آشنایی دارد به‌خوبی می‌داند که در میان آنها فرق اساسی نیست. درست، اگر ما لهجه‌های محلی در بین ایران و آسیای میانه، بلکه در بین خود اهالی تاجیکستان و ازبکستان هم خیلی لهجه‌های جداگانه می‌توان پیدا کرد. لیکن در دنیا هیچ قومی نیست که جداگانگی جزیی لهجه‌های محلی را در نظر گرفته یک زبان جداگانه ساخته برآورده باشد. یک تاجیک یا یک ایرانی اثرهای سعدی حافظ، نظامی و مانند آنها را چقدر فهمیده، دوست داشته، خوانده، همان‌قدر هم اثرهای رودکی، کمال خجندی، عصمت بخارائی، سیف اسفرنگی و مانند اینها را فهمیده و دوست داشته و می‌خواند. یک تاجیک برای فهمیدن بعضی لغت‌های فارسی قدیم گرفته‌شدهٔ فردوسی

به چه اندازه به دشواری افتاد، یک ایرانی هم برای فهمیدن آنها همان‌قدر دشواری می‌کشد.»[۳۸]

استاد عینی در فعالیت ارزشمند ادبی خود علاوه بر فرهنگ و ادب فارسی‌تاجیکی به فرهنگ‌های دیگر نیز توجه داشته است. به عنوان مثال او در کتاب علیشیر نوایی (۱۹٤۱) کوشش دارد تا اثبات نماید که فرهنگ ملی را در طول تاریخ همهٔ ملت، همهٔ طبقات و اقوام به‌وجود آورده‌اند و فرهنگ‌آفرینی را نباید تنها به یکی دو گروه نسبت داد. از آثار عینی همچنین پیداست که او ارتباط و تبادل با فرهنگ‌ها و اقوام مختلف در سایر کشورها به‌ویژه همسایگان را دنبال می‌نمود.

از دیدگاه استاد محمد جان شکوری، استاد عینی در کتاب علیشیر نوایی اثبات کرد که ادبیات کلاسیک فارسی‌ـ تاجیکی و ترکی‌ـ ازبکی در بیشترین موارد، برخلاف عقاید حاکم در دایره‌های رسمی سال‌های ۲۰ و ۳۰ میلادی، هرگز ادبیات فئودالی ضدّ خلق نبوده است و بزرگترین نمایندگان آن مانند علیشیر نوایی و وزیر و یاورش عبدالرحمن جامی در مسیر خدمت به خلق قدم برداشته‌اند.

استاد شکوری می‌نویسد: «دولت بزرگ متمرکز متمدن که مانند دولت سامانیان باشد، آرزوی همهٔ مردان علم و ادب بوده است. یکی از بزرگترین آنها عبدالرحمن جامی است که این آرمان اجتماعی را به دست علیشیر نوایی عملی کردن می‌خواست، با همهٔ روشنفکران زمان [،] نوایی را در این جاده دستگیری و یاری می‌کرد چون نوایی از شور و شر اهل دربار به تنگ آمد، عاقبت نیت کرد که از مسند وزارت استعفا بدهد. عبدالرحمن جامی او را از این کار منع کرد... یعنی به تعبیر امروز بگوییم جامی به نوایی سپارش داده بود که در خدمت سلطان حسین بایقرا حمایتگر منفعت‌های خلق باشد. نوایی این سپارش را به جان پذیرفت...

جامی و نوایی برای اجرای یک وظیفهٔ بزرگ تاریخی کمر همت بسته بودند که منفعت‌های دولت متمرکز و منفعت‌های خلق را به هم نزدیک بیاورند، دولت و ملت را به پیشواز یکدگر روان بسازند تا که دولت و ملت تکیه‌گاه یکدیگر باشند.»[۳۹]

نوشته‌های ارزشمند و روشنگر عینی به‌تدریج در بسیاری از کشورهای جهان شناخته شد. ژولیوس فوچیک قهرمان برجستهٔ مردم چکسلواکی و نویسندهٔ بزرگ این کشور که توسط فاشیست‌های آلمان تیرباران شد در جشن سی و پنجمین سال فعالیت ادبی عینی خطاب به حاضران کنفرانس اظهار داشت: «عینی نه‌تنها نویسندهٔ شماست بلکه نویسندهٔ همهٔ انسان‌های جهان و ازجمله مردم چکوسلواکی است. آثار او به‌طور مستقیم به مبارزهٔ مردم یاری می‌کند.»

در سال ۱۹۶۲ کنفرانس نویسندگان آسیا و افریقا که در قاهره برگزار شد، از صدرالدّین عینی، تاگور، لیوسین و طاها حسین به عنوان بزرگترین استادان ادبیات شرق نام برده و تجلیل به عمل آورد. پرویز ناتل خانلری نام عینی را در ردیف نظامی گنجوی، امیرخسرو دهلوی و خاقانی گذاشته بود. شک نیست که قرار گرفتن وی در ردیف چنین نام‌آورانی تصادفی نبود. درحقیقت مقام او را با مقام بسیاری از بزرگان در پیشبرد ادبیات هزارسالهٔ فارس و تاجیک برابر دانستن ممکن است. نوانگیزی او چنان بود که به ادبیات یک خلق دیگرگونی کلی داخل نمود. چنان تغییراتی در آورد که به بیخ و بنیاد ادبیات دخل داشت. پرنسیب‌های اساسی تصویر انسان و زندگی را دیگر کرد. وی اساس گذر ادبیات نو، ادبیات رئالیستی تاجیک و یک از سردفتران رئالیسم سوسیالیستی در ادبیات شرق سویتی می‌باشد.[۴۰]

آثار عینی در کشورهای ایران، افغانستان، هند و پاکستان مورد توجه خوانندگان فارسی‌زبان قرار گرفت. نخستین نقد و تحسین را ادیب معروف ایرانی سعید نفیسی نوشت. ادیب دیگر ایرانی که عینی را ملاقات نمود، مرحوم علی‌اصغر حکمت بود که در ۱۳۲۸ در جشن پانصدمین سالگرد علیشیر نوایی در ازبکستان شرکت نموده و پس از بازگشت قطعه شعری در بارهٔ دیدارش با استاد برایش فرستد و استاد عینی هم با قطعه شعری به آن پاسخ داد.[۴۱]

استاد سعید نفیسی در مقاله‌ای تحت عنوان «زبان فارسی در تاجیکستان» پس از توضیح در بارهٔ هم‌ریشه بودن زبان‌های فارسی، دری و تاجیکی می‌نویسد:

«... دانشمندان تاجیک کتاب‌های بسیار سودمند در بارهٔ ادبیات زبان خود تألیف کرده‌اند مخصوصاً کتاب نمونهٔ ادبیات تاجیک تألیف ادیب و شاعر معروف، صدرالدّین عینی بسیار ارزشمند است.[۴۲]

***

امید آنکه برای شناخت بیشتر تاجیکان و بزرگان و مشاهیر تاجیکی، که به قول مرحوم جمالزاده: «مردمی که از جهاتی چند با ما خیلی نزدیک و حتی خویشاوندی دارند و خیرخواه ما و کشور ما و سرنوشت ما هستند، همچنانکه ما نیز خیرخواه صمیمی آنها هستیم»[۴۳]، اقدامات بیشتری صورت گیرد. صدرالدّین عینی یکی از چهره‌های ماندگار ادبی- فرهنگی تاریخ آسیای مرکزی، و حتی جهان است. اطلاع از زندگی و فعالیت‌های ادبی و اجتماعی او بر علاقمندان ادبیات و تاریخ در ایران فرض و مطالعهٔ وی دریچه‌ای است بر روی تاریخ منطقه‌ای که همیشه با ایران در روابط سیاسی و فرهنگی تنگاتنگ است.[۴۴] یادآوری این نکته نیز ضرورت دارد که در این مجال اندک فرصت پرداختن به تمام زوایای زندگی و آثار استاد عینی وجود ندارد و هنوز ناگفته‌های زیادی در بارهٔ وی وجود دارد. امید است برگزاری همایش‌ها و نشست‌های تخصصی با همکاری اساتید و محققین تاجیک و دیگر کشورها، فرصت‌هایی برای تضارب آرا و تعاطی افکار به‌وجود آورد تا با استفاده از منابع و اطلاعات جدید، دور از هرگونه تعصب، شرایط سیاسی اجتماعی و فرهنگی و آثار استاد مورد بررسی و تحقیق قرار گرفته و مورد بهره‌برداری نسل امروز و آینده قرار گیرد.

در پایان با اشاره به این نکته که استاد سعیدی سیرجانی در مقدمهٔ یادداشت‌ها یادآوری همزبانان در ممالک دور و بر را برای ایرانیان فرهنگ‌پرور واجب عینی و ملی و شرعی شمرده است[۴۵]، بی‌مناسبت نخواهد بود ضمن قدردانی و عرض احترام به روح استاد فقید محمدجان شکوری فرزند خلف معنوی صدرالدّین عینی، عضو پیوستهٔ فرهنگستان زبان و ادب فارسی و چهرهٔ ماندگار که مقالات و کتاب‌های متعددی

در بارهٔ آثار عینی نوشته و خود نیز در جهت آگاهی ملی و خودشناسی تاجیکان مقالات و نشریات زیادی داشته، مطلبی را در مورد انتظار تاجیکان از ما ایرانیان نقل کنم. (اینجانب در طول مأموریتم در تاجیکستان سعادت داشتم که به‌طور مرتب با وی ملاقات داشته و در بارهٔ فعالیت مشترک ادبی و فرهنگی بین دو کشور و همچنین لزوم «نوبینی» آثار استاد عینی گفتگو داشته باشیم و ایشان به درخواست نگارنده، مقاله‌ای طولانی به نام «صدرالدّین عینی، روشنگر بزرگ تاجیک» نوشتند که در تهران نیز به چاپ رسید.)

و نهایتاً شعر معروف لایق شیرعلی را در اینجا بیاورم تا وظیفهٔ فرهنگی ما ایرانی‌ها در قبال تاجیکان، این ملتی که برای حفظ و حراست از فرهنگ و زبان و دین خود در دوران خفقان شوروی رستمانه جنگیده‌اند و چشم امید به ما دارند را، را یادآور شوم. «... استاد لایق شیرعلی بعد از علامه صدرالدّین عینی نخستین سخنوری بود که در روزگار رژیم استبدادی کمونیستی، دلاورانه دم از بیداری ملی و حفظ اصلت فرهنگی زد. موج خودشناسی ملی، دعوت به بیداری، نفرت به خوی و خصلت بردگی، هشدار به اصالت‌باختگان بی‌غیرت و قاتلان برادرکش، مغز اندر مغز اشعار او را در بر گرفت.»[٤٦]

آرزو و خواستهٔ محمدجان شکوری این استاد کبیر که تاجیکستان را بدون دین و دیانت تصور نداشت (محمدجان شکوری: «راه من به بخارا بسته است»، ۱۳ آبان ۱۳۹۰) از ایران و ایرانیان این بود: «اما امروز... امروز به عقیدهٔ بنده رسالت تاریخی ایران آن است که در پرورش یکی از ریشه‌های درخت کهنسال ایرانیت که از خاک پاک فرهنگ‌خیز و دری‌آفرین در ماوراءالنهر شاداب می‌گردد، همت گمارد و نگذارد که این ریشه آسیب ببیند. فرهنگ ایرانی با آن ارزش‌های گرانبها که از عهد قدیم تا امروز در ماوراءالنهر و خراسان ایجاد شده‌اند مکمل است و اگر نه ناقص خواهد بود. ما باید از پی آن باشیم که یگانگی ساختار و فرهنگ ایرانی و یکپارچگی محیط زیست آن پیوسته پایداری افزاید، همبستگی بخش‌ها



• عبدالسّلام دهاتی و صدرالدّین عینی

و منطقه‌های محیط زیست معنوی، رشد برابر و هماهنگ این بخش‌ها و منطقه‌ها از مهمترین شرط‌های ترقی همه‌جانبهٔ فرهنگ به صفت واحد کلّ و یک‌تکه‌ای است از ایران. امید داریم که برای آمادگی زمینهٔ رشد فرهنگ ایرانی در همهٔ قلمرو زبان فارسی غمخواری ویژه ظاهر نماید». («خلأ معنوی در تاجیکستان و رسالت تاریخ آن»، زمستان ۱۳۷۵: ٤٠)[٤٧]

شعر لایق شیرعلی

ریشهٔ من! منشأ اجداد من! اصل من! ایران من! بنیاد من
جان‌ماچون‌رشته‌ای‌دوبافت‌است بافت من! ای تار و پود یاد من!
گر نباشی، سینهٔ ما می‌درد دشمن ایمان من، جلاد من
چند غافل ماندی از درد دلم یک تویی امروز هم‌فریاد من
بعدِ سامانی مرا سامان نماند باد بر کف شد، هنرآباد من
از ورارود این همه غافل مباش دست رستم باز بر امداد من

نـور جـام‌جـم بیفـکن بـر دلـم | شادمـان کـن این دل ناشـاد من
هـر درِ تو مصـدر لفظ دری‌ست | مکتب من! مذهب من! داد من!
ما همـه جـمـع پریشـان تو‌یم | ای تو هم سرواد[1] و سرواد من!
من اگـر ره گم زدم در راه خود | شادبختـم کـه تویـی ارشـاد من
خـود تو بتوانـی گـرامی داشتن | پشت‌من!زردشت‌من!انشادِ[2]من!
آتش زردشت در چشمان توست | آتـش عشـق نخـست‌ایجـاد من!
تا به درگـاه ابـد خـواهد رسید | مـثـنـوی و شـاهـنـامه زاد من
می‌رسد بر چرخ از گلدسته‌هات | آه من، افـغـان من، فـریـاد من
باد شـرطه گر نبود از سوی تو | ای دریـغ از کوشـش بر بادِ من
خامی ما را تو خواهی پخته کرد | کـورهٔ من! کـاوهٔ حـدّاد من!
ضمـن نـام تـو به فـردا مـی‌برد | تـوشـهٔ تـاریـخ را اولاد من
در تو می‌بینـم کمال آلِ خویش | ای ز صـد سـال ازل همزاد من
در تو می‌پیچم چو گل بر بوته‌ای | خـانـهٔ ایـمـان من، میـعـاد من!

پی‌نوشت‌ها

۱. میراحمدی، مریم؛ «قوم تاجیک و فرهنگ تاجیکی در آسیای مرکزی»، مجلهٔ مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شمارهٔ ۴، بهار ۱۳۷۲، ص۷۷.
۲. گلمرادزاده، پیوند (محقق و استاد روزنامه‌نگاری دانشگاه ملی تاجیکستان)؛ «زبان فارسی، قالب‌های شوروی و تفکر قالبی».
3. Turkestanski Vedomost
۴. حسینی‌پور، مسعود؛ «شرح کتاب پروفسور لوتر ژهاک، استاد دانشگاه هومبولدن برلین»، نشریهٔ بخارا، سال ۱۵، شمارهٔ ۹۴، مرداد و شهریور ۱۳۹۲.
۵. گلمرادزاده، همان
۶. رضوی، سیدمسعود؛ «نکاتی در بارهٔ زندگی و شیوهٔ تاریخ‌نگاری استاد صدرالدّین عینی، نویسندهٔ نامدار تاجیک»؛ تاریخ شفاهی ایران، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، تاریخ‌نگار سرزمین‌های از یاد رفته؛ شمارهٔ ۱۳۲، اردیبهشت ۱۳۸۱.
۷. شکوری بخارائی، محمدجان؛ «تذکار اشعار، تذکرهٔ منظوم صدر ضیاء»، ادبیات و زبان‌ها، نامهٔ فرهنگستان، زمستان ۱۳۷۹، شمارهٔ ۱۶.

---

۱) آغازگاه ریشه: پی‌نوشت.
۲) ریشه: پی‌نوشت.

۸. شکوری بخارائی، محمدجان؛ «از معارف‌پروری تا چنگیزپرستی»؛ ادبیات و زبان‌ها، نامهٔ فرهنگستان، تابستان ۱۳۸۳، شمارهٔ ۲۳.
۹. گلمرادزاده؛ پیوند؛ سیدرضا علیزادهٔ سمرقندی، نشریهٔ رودکی (فصلنامهٔ رایزنی فرهنگی ج. ا. ایران در تاجیکستان)، پائیز ۱۳۸۷، شمارهٔ ۱۶۵، ص۲۰.
۱۰. دانشنامهٔ جهان اسلام.
۱۱. امام‌اف، محمدیوسف سیدعلی‌اویچ؛ شمسا برات؛ «نگاهی دوباره به خاستگاه اجتماعی صدرالدّین عینی»، ادبیات و زبان‌ها، نامهٔ پارسی، شمارهٔ ۲۶، پائیز ۱۳۸۱، ص۱۵۸.
۱۲. عینی؛ یادداشت‌ها، به کوشش سعیدی سیرجانی، تهران انتشارات آگاه، چاپ یکم ۱۳۶۲، ص۸۲.
۱۳. یادداشت‌ها، مقدمه، ص۳۴.
۱۴. یادداشت‌ها، ص۱۶۷.
۱۵. کشاورز صدر، امیرهوشنگ؛ «در بارهٔ یادداشت‌های صدرالدّین عینی بخارائی»؛ ادبیات و زبان‌ها: ایران‌شناسی، بهار ۱۳۷۱، شمارهٔ ۱۳، از صفحهٔ ۱۱۱ تا ۱۲۴.
۱۶. امام‌اف، محمدیوسف سیدعلی‌اویچ؛ شمسا برات؛ «نگاهی دوباره به خاستگاه اجتماعی صدرالدّین عینی»، ادبیات و زبان‌ها، نامهٔ پارسی، شمارهٔ ۲۶، پائیز ۱۳۸۱، ص۱۶۰.
۱۷. شکوری بخارائی، محمدجان؛ «ادبیات‌پژوهی صدرالدّین عینی و خودشناسی ملی تاجیکان فرارود (۱)»، نامهٔ انجمن، شمارهٔ ۱۶، زمستان ۱۳۸۳.
۱۸. مسلمانیان قبادیانی، رحیم؛ «پیوند ادبی ایران و تاجیکستان»، کیهان فرهنگی، آبان ۱۳۷۲، شمارهٔ ۱۰۳، از صفحهٔ ۱۲ تا ۱۴.
۱۹. یادداشت‌ها، مقدمه، ص۳۰.
۲۰. یادداشت‌ها، ص۸۳۱.
۲۱. نشریهٔ آواز تاجیک، ۶ سپتامبر ۱۹۲۶.
۲۲. نمونهٔ ادبیات تاجیک، دوشنبه، ۲۰۱۰، ص۷.
۲۳. همان‌جا
۲۴. شکوری بخارائی، محمدجان؛ «ادبیات‌پژوهی صدرالدّین عینی و خودشناسی ملی تاجیکان فرارود (۱)»، نامهٔ انجمن، شمارهٔ ۱۶، زمستان ۱۳۸۳. ص۱۲۳.
۲۵. اقتباس از مقالهٔ ش. سلطانف و ا. ولسینوسکی، سخن از نمونهٔ ادبیات تاجیک، صدای شرق، ۱۹۷۷، شمارهٔ ۴، ص۱۲۲.
۲۶. شکوری بخارائی، محمدجان؛ «ادبیات‌پژوهی صدرالدّین عینی و خودشناسی ملی تاجیکان فرارود (۱)»، نامهٔ انجمن، شمارهٔ ۱۶، زمستان ۱۳۸۳، ص۱۲۳.
۲۷. رواقی، علی؛ «گویش زبان فرارودی کتابداری»، آرشیو و نسخه‌پژوهی، کتاب ماه ادبیات و فلسفه، بهمن و اسفند ۱۳۸۴ و فروردین ۱۳۸۵، شمارهٔ ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲.
۲۸. شکوری بخارائی، محمدجان، همان، ص۱۲۶.
۲۹. همان، ص۱۲۶.
۳۰. همان، ص۱۳۸.

۳۱. عینی، کمال‌الدین؛ «خاطرات بهاءالدین اکرامی، تکمله‌ای بر یادداشت‌های صدرالدّین عینی»، نشریهٔ رودکی، فصلنامهٔ رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در تاجیکستان، شمارهٔ ۱۵، تابستان ۱۳۸۶.
۳۲. انقلاب فکری در بخارا، ص۴۵، به نقل از «تجدد تاجیک، در بارهٔ تاریخ انقلاب فکری در بخارا»، رضوی، سید مسعود، فلسفه و کلام، اطلاعات حکمت و معرفت، آبان ۱۳۹۰، شمارهٔ ۶۷ از صفحهٔ ۶۴ تا ۶۶.
۳۳. همان، ص۱۳۲.
۳۴. عینی، صدرالدّین؛ بازنویسی محسن شجاعی، «نزاع شیعه و سنی در بخارا، یک توطئه»، فصلنامهٔ مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال دوم، شمارهٔ ۲، پائیز ۱۳۷۲، از صفحهٔ ۳۷ تا ۴۷.
۳۵. امیر آردوش، محمدحسین؛ «درنگی باز بر مسألهٔ حروف الفبا»، مجلهٔ رودکی شمارهٔ ۲۶ـ۲۷، سال ۱۳۸۹، ص۱۵۲.
36. Olivier, Roy; *The New Central Asia: the Creation of Nations*, NYU Press, Tauris 2000,
37. Andreas Kappeler; Edward Alworth: *Muslim Communities Reemergence, Historical Perspectives on Nationality, Politics and Opposition*, Duke University Press, 1994.
۳۸. عینی، صدرالدّین؛ «برابری فرهنگی ایرانیان و تاجیکان»، کلک، مهر ۱۳۷۱، شمارهٔ ۳۱، ص۱۲۷.
۳۹. شکوری بخارایی، محمدجان؛ «ادبیات‌پژوهی صدرالدّین عینی و خودشناسی ملی تاجیکان فرارود» (۲)، نامهٔ انجمن، بهار ۱۳۸۴، ص۴۶.
۴۰. مجلهٔ سخن، سال دوم، ۱۳۲۴، شمارهٔ ۸ .
41. John R. Perry, Rachel Lehr; *The Sands of Oxus: Boyhood Reminiscences of Sadriddin Aini*, Mazda Publishers, California, USA, 1988, 275pp.
۴۲. نفیسی، سعید، «زبان فارسی در تاجیکستان»، نشریهٔ آموزش و پرورش، سال ۲۵، شمارهٔ اول، خرداد ۱۳۳۰، صفحهٔ ۱ تا ۷.
۴۳. جمالزاده، محمدعلی؛ ادبیات فارسی در تاجیکستان، مجلهٔ یغما، شمارهٔ ۲۱۴، اردیبهشت ۱۳۴۵، صفحهٔ ۹۵ تا ۹۶.
۴۴. همدانی، آزیتا؛ حسینی‌پور، مسعود، «نگاهی به زندگی و آثار صدرالدّین عینی»، مجلهٔ آینهٔ میراث، پاییز و زمستان ۱۳۹۳، شمارهٔ ۵۵، ص۲.
۴۵. یادداشت‌ها، مقدمهٔ ۱۷ـ۱۸.
۴۶. شکورزده، میرزا؛ «غروب ستارهٔ سحری»؛ کتابداری، آرشیو و نسخه‌پژوهی، کتاب ماه ادبیات و فلسفه، شمارهٔ ۳۴، مرداد ۱۳۷۹.
۴۷. به نقل از مقالهٔ «محمدجان شکوری، تارخ ناطق ملت تاجیک»، سحر وحدتی حسینیان و علی‌اشرف مجتهد شبستری، مجموعه مقالات بزرگداشت محمدجان شکوری، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، شمارهٔ ۱۳۰.

منابع دیگری که مورد استفاده قرار گرفته‌اند

- شکوری بخارایی، محمدجان (آبان ۱۳۷۲)، «گهوارهٔ تاریخی و فرهنگی تاجیک»، ماهنامهٔ کیهان فرهنگی، ش۱۰۳.
- ـــــــــــــــــــ (زمستان ۱۳۷۴)، «نگاهی به ادبیات تاجیکی سدهٔ بیست»، فصلنامه ایران‌شناخت، ش۱.
- ـــــــــــــــــــ (زمستان ۱۳۷۵)، «خلأ معنوی در تاجیکستان و رسالت تاریخی ایران»، فصلنامهٔ مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، ش۱۶.
- ـــــــــــــــــــ (زمستان ۱۳۷۵)، «سه شاخهٔ یک درخت برومند»، فصلنامهٔ ایران‌شناخت، ش۳.
- ـــــــــــــــــــ (بهار ۱۳۷۶)، «جاده حق پیموده‌ام»، فصلنامهٔ ایران‌شناخت، ش۴.
- ـــــــــــــــــــ (پاییز ۱۳۷۶)، «سیر ادبی صدرالدّین عینی و مرحله‌های آن»، فصلنامهٔ نامهٔ فرهنگستان، ش۱۱.
- ـــــــــــــــــــ (بهار ۱۳۸۰)، «سرنوشت زبان بازگوی سرنوشت ملت است»، فصلنامهٔ نامهٔ انجمن، ش۱.
- زبان و خط فارسی، در بارهٔ زندگی و آثار صدرالدّین عینی، نشریات عرفان، دوشنبه، ۱۹۷۸.
- عینی، صدرالدّین؛ «داستان ملا برهان»، مجلهٔ یغما، تیر ۱۳۵۷، شمارهٔ ۳۵۸.
- دسترنجی، حکیمه؛ خاکستر هستی، نامهٔ فرهنگستان، تابستان ۱۳۷۹، ش۱۵.
- عینی، کمال‌الدین؛ «کتابی که هفتاد سال زندانی بود»، نامهٔ انجمن، پاییز ۱۳۸۲، ش۱۱۹.
- شکوری بخارائی، محمد؛ خراسان است اینجا، به کوشش دکتر حسنعلی محمدی و علی‌اکبر شرفی، انتشارت فرتاب، ۱۳۹۳.

عینی‌شناسی: ضرورت‌ها و زمینه‌ها

محمّدجعفر یاحقی*



صدرالدّین عینی بنیان‌گذار ادبیّات نوین فارسی‌تاجیکیِ در ایران، چُنان‌که باید شناخته نشده است. این می‌تواند به دو علّت باشد: خطِّ سیریلیک یا زبان روسی که همهٔ آثار و تمام پژوهش‌ها دربارهٔ او به این خط و زبان نوشته شده است. همین امر و انتساب او به‌ویژه در روزگار استیلای بُلشویسم، به اتّحاد شوروی که برای ما یک تابو و به‌کلی غریبه و آلوده به چپ بود، سبب شد که او هم مانند محقّقان شوروی و حتّی بدتر از آنها، برای ما رغبت‌انگیز و دلپذیر نباشد.

راست است که یادداشت[1]های صدرالدّین عینی را زنده‌یاد علی‌اکبر سعیدی سیرجانی سال‌ها پیش در ایران به چاپ رسانید (انتشارات آگاه، ۱۳۶۲) و تحسین بسیاری را برانگیخت، امّا انتشار همین یادداشت‌ها هم

---

* استاد زبان و ادبیّات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد و عضو پیوستهٔ فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

۱) یادداشت‌ها: نام کتابی از خاطرات و سرگذشت صدرالدّین عینی است که در چهار جلد به کوشش رحیم هاشم در سال ۱۹۴۵ در شهر دوشنبه چاپ شد.

به شناسایی او در میان ایرانیان، چُنان‌که تاجیکان هم‌فرهنگ ما انتظار می‌داشتند، کمک شایانی نکرد. پس از آن و به ضرورت‌های موردی برخی دیگر از آثار قلمی و پژوهشی وی هم به خطِّ فارسی برگردانیده شد، امّا همچُنان به برداشتن دیوار ناآشنایی با شخصیّت بلند وی نتوانست کمک کند و باز هم آشنایی با وی عمومیّت پیدا نکرد. شاید زبانِ غلیظِ تاجیکی عینی و نحو زبانی و واژه‌های غریبی که او از زبان توده‌ها در نوشته‌های خود به کار می‌برد، هم در این بیگانگی و بی‌رغبتی به آثار او بی‌تأثیر نباشد. در این میان برگردان این متونِ فارسی و دور کردن آن از زبان و اندیشهٔ اصلی نویسنده یا معنی کردن واژه‌ها و تعبیرات دور از ذهن به زبانِ مأنوسِ فارسی هم نمی‌تواند ما را بدان مقصود برساند. جای آن دارد که همهٔ آثار، شرح و تحلیل‌هایی که دربارهٔ کارهای او به سیریلیک و روسی نوشته شده نیز به فارسی برگردد.

عواملی متعدّد دست‌به‌دست هم داده که استاد صدرالدّین عینی با آن همه احترام و آوازه‌ای که درمیان تاجیکان دارد، در ایران و نزد فارسی‌زبانان چندان شناخته نباشد. عینی آدمی بزرگ و شخصیّتی در خور احترام است؛ کوششی که او برای به کرسی نشاندن هویّت مستقل تاجیکان و استقلال زبان تاجیکی (دری) در آن روزگار سیاه از خود نشان داده و برای رسیدن به این مقصود رنج بسیاری به جان خریده است، سزاوار آن است که بگوییم اگر عینی و چند تن دیگر از پیشگامان اندیشهٔ تاجیکی مانند ابوالقاسم لاهوتی و باباجان غفوراُف و در نسل بعد میرزا تورسون‌زاده و محمدجان شکوری و غیره نبودند، امروز چیز چندانی به نام تاجیک و زبان تاجیکی در میان نبود و ای چه بسا که هویّت ایرانی ما هم از این رهگذر آسیب می‌دید.

این است که می‌گویم جای آن دارد که تمام آثار عینی چه ثمرهٔ کوشش‌های او برای هویّت بخشیدن به زبان و فرهنگِ تاجیکی، چه آثار ایجادی او مانند رمان‌ها و اشعارش و چه نوشته‌های تاریخی و پژوهش‌هایی را که با قلم دیگران دربارهٔ شخصیّت و آثار او به تاجیکی و روسی نوشته

شده، به خطِّ نیاکان (فارسی) برگردانند و زمینه را برای آشنایی هرچه بیشتر فارسی‌زبانان با اندیشه و آثار شگرف سردفتر ادبیّات تاجیک فراهم آورند. خوشبختانه در ایران هم هستند کسانی که هم با خطِّ سیریلیک آشنایند و هم زبان روسی می‌دانند و می‌توانند گوشه‌ای از این وظیفه را بر عهده بگیرند.

تحقیقی که عینی در شاهنامه‌ی فردوسی در دهه‌های بسیار دور به سامان رسانیده، با توجه به زمان تولید اثر بسیار در خور توجه است. با آنکه در آن زمان چاپی انتقادی و مطمئن از شاهنامه در اختیار وی نبوده و در چاپ‌های دستیاب وی، ابیات الحاقی فراوانی وجود داشته و می‌توانسته محقّق شاهنامه را در استنتاجات خود گمراه کند، وی با هوشمندی تمام و استفاده از شیوهٔ درست تحقیق، نه‌تنها به خطا نرفته، بلکه توانسته است بسیاری از خطاهای تذکره‌ها و منابع مربوط به سرگذشت فردوسی را با استفادهٔ صحیح از بیت‌های خود شاهنامه برملا کند و افسانه‌هایی که دربارهٔ شخصیّت فردوسی و به‌ویژه نحوهٔ ارتباط وی با محمود غزنوی و نحوهٔ سرایش شاهنامه و موضوع هجونامه و صلهٔ سلطان در منابع و افواه جاری بوده، با دلایل روشن ابطال نماید. نقدی که وی بر روایت‌های قاموس‌الاعلام و با احتیاط بیشتر بر چهار مقاله نوشته، عالمانه و مؤید تحقیقاتی است که بعدها در مورد شاهنامه از سوی شاهنامه‌شناسان ایرانی صورت گرفته است.

کاش این کتاب همان زمانی که به الفبای لاتین چاپ شده بود، به خطِّ فارسی برمی‌گشت و کار محقّقان ایرانی را که سال‌ها بعد برای روشن کردن این حقایق تلاش کرده‌اند آسان می‌کرد.

باید از محسن فرح‌بر سپاسگزار بود که این متن را که مؤید پیشگامی صدرالدّین عینی در مطالعات فردوسی‌شناسی است، با خطِّ نیاکان در ایران منتشر می‌کند و سبب می‌شود که ما بیشتر دریغ بخوریم که چرا زودتر این پژوهش در اختیار شاهنامه‌شناسان ایرانی قرار نگرفته است!



• صدرالدّین عینی همراه با یکی از شاگردانش



• صدرالدّین عینی در دیدار با یوگنی پاولفسکی در شهر دوشنبه

دربارهٔ تاریخ تولد صدرالدّین عینی

مسعود عرفانیان



مقدمه

صدرالدّین سیدمرادزاده، متخلّص به عینی، شاعر، نویسنده، تاریخ‌نگار، روزنامه‌نگار، فرهنگ‌نویس، ادیب ترقی‌خواه، از فعّالین جنبش جدیدیه در آسیای میانه و از پیشگامان ادبیات تاجیکستان شوروی و نخستین رئیس آکادمی علوم جمهوری تاجیکستان، در سال ۱۸۷۵م/ ۱۲۹۱ق، از مادر زاده شد. اما بدون هیچ توضیحی از جانب خود او و یا دیگر اعضای خانواده‌اش، در شناسنامهٔ او تاریخ تولد وی سال ۱۸۷۸م/ ۱۲۹٤ق نوشته شده و بر این اساس همین تاریخ، مورد پذیرش پژوهشگران قرار گرفته و در تمامی نوشته‌های پیرامون صدرالدّین عینی و نیز کتاب‌های مرجع، سال ۱۸۷۸م/ ۱۲۹٤ق به‌عنوان زادروز او شناخته شده و به آن استناد می‌شود.

تا پیش از انتشار مختصر ترجمهٔ حال خودم در سال ۱۹٤۰م، مشکلی دربارهٔ تاریخ تولد عینی وجود نداشت و اکنون نیز در ظاهر مشکلی وجود ندارد، اما پس از انتشار این اثر اهالی علم و دانش و به‌ویژه پژوهشگران در عمل با دو تاریخ تولد آن هم با سه سال اختلاف دربارهٔ یکی از

شخصیت‌های برجسته و تأثیرگذار تاجیکستان روبرو گردیدند که باید چاره‌ای برای آن می‌اندیشیدند.

اما چنین نشد و گویا اتفاقی نیافتاده است. صدرالدّین عینی در سال ۱۹۵٤م/ ۱۳۳۲خ درگذشت و از آن زمان تا لحظهٔ انتشار دو کتاب مرجع مهم در تاجیکستان، انسیکلوپدیای ساویت تاجیک در ده جلد و انسیکلوپدیای ادبیات و صنعت تاجیک در سه جلد، و بسیاری تألیفات دربارهٔ عینی، همگی بر تاریخ ۱۸۷۸م/ ۱۲۹٤ق، تأکید ورزیده و به آن تاریخ دیگر که تاریخ اصلی تولّد صدرالدّین عینی است توجهی نکرده‌اند.

پس از فروپاشی اتحاد شوروی و استقلال جمهوری تاجیکستان، تاجیک‌ها دست به انتشار دایرةالمعارف ملّی زدند و در حالی که فرصتی به دست آمده بود تا خطای پیشین را اصلاح نمایند، چنین نشد و در آن اثر نیز باز همان تاریخ نادرست که به گفتهٔ عینی «موافق حجّت‌ها» بوده، به عنوان تاریخ تولد عینی مورد استناد قرار گرفته است.

تنها گویا پس از انتشار مقاله‌ای در فصلنامهٔ نامهٔ پارسی در سال ۱۳۸۱خ، که نویسندهٔ آن به این موضوع اشاره نموده، این مسئله مورد توجه قرار گرفته و خداینظر عصارزاده، پژوهشگر تاجیک در یکی از آثار خود که در سال ۲۰۱۱م منتشر شده، به تولّد عینی در سال ۱۸۷۵م/ ۱۲۹۱ق اشاره نموده است.

در نوشتار حاضر کوشش شده تا با اشاره به این دو تاریخ، به منظور جلوگیری از خطاها و اشتباهات، بر اهمیّت استفاده از تاریخ واقعی تولّد صدرالدّین عینی در برابر تاریخ نادرست اما ثبت‌شده در شناسنامهٔ او تأکید شود.

***

به نوشتهٔ بسیاری از کتاب‌های مرجع و نیز بیشتر پژوهش‌های انجام‌گرفته دربارهٔ صدرالدّین سیدمرادزاده (صدرالدّین عینی[1])، او در ربیع‌الثانی ۱۲۹۵/ آوریل ۱۸۷۸، در روستای ساکتری ناحیهٔ غجدوان (غژدوان) ولایت بخارا، در خانواده‌ای دهقان زاده شد.

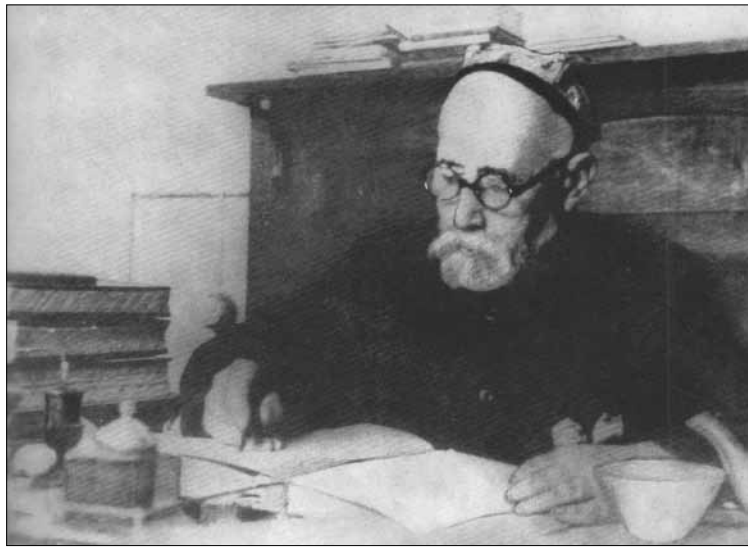

• صدرالدّین عینی در سمرقند، ۱۹٤۰م

انسیکلوپدیای ساویتِ تاجیک (ج۱، ص۸٦)، انسیکلوپدیای ادبیات و صنعت تاجیک (ج۱، ص۱۱٦)، انسیکلوپدیای ملّی تاجیک (ج۱، ص۲۲۵)، ایرانیکا (ج۳، ص۱٤٤)، دانشنامهٔ ادب فارسی (جلد یکم، ص٦۳۰)، دانشنامهٔ زبان و ادب فارسی (ج٤، ص۲۳۳)، دانشنامهٔ زبان و ادبیات فارسی ازبکستان (قرن بیستم تا کنون، ص۲۸۰)، کتاب‌های مرجعی هستند که به تولّد عینی در ۱۸۷۸م اشاره کرده‌اند و از میان آن‌ها، تنها دانشنامهٔ زبان و ادب فارسی با مبنی قرار دادن سال ۱۸۷۸، اشاره به تولّد عینی در سال ۱۸۷۵ هم کرده است.

پژوهشگرانی هم در آثار خود به تولّد عینی در سال ۱۸۷۸م اشاره نموده‌اند که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم.

کمال‌الدین عینی، پسر صدرالدّین عینی، در مجموعه‌ای که به مناسبت یکصدمین سال تولد پدرش فراهم نموده و در سال ۱۹۷۸م منتشر شده، تولد پدرش را در «سال ۱۸۷۸ میلادی، برابر سال ۱۲۵٦ شمسی» نوشته است (کمال عینی، ۱۹۷۸، ص۵). محمدجان شکوری بخارایی نیز در

پژوهش خود پیرامون عینی نوشته: «صدرالدّین عینی، ۱۵ آوریل سال ۱۸۷۸ در بخارا به دنیا آمده است.» (شکوری بخارایی، ص۲۲). علی رواقی در «پیش‌گفتار» خود بر نمونهٔ ادبیات تاجیکِ صدرالدّین عینی که برای چاپ اثر در ایران آن را آماده ساخته بود، تولّد عینی را در سال ۱۸۷۸م نوشته است (عینی، ۱۳۸۵، ص بیست و نه، پیشگفتار رواقی). در یک پژوهش دیگر، نویسندگان مقالهٔ «اول خویش، دوم درویش»، که نگاه دیگری به صدرالدّین عینی است، همان سال ۱۸۷۸م را، سال تولّد عینی نوشته‌اند (مسعود حسینی‌پور و آزیتا همدانی، ص۸۲).

افزون بر کسانی که نامشان برده شد، پژوهشگران دیگر اروپایی، ایرانی و تاجیک نیز در پژوهش‌های خود، به تولّد صدرالدّین عینی در سال ۱۸۷۸م اشاره کرده‌اند، کسانی مانند یرژی بچکا، کیت هیتچینس، ادیب خالد، سلیم ایوب‌زاد، ایرج بشیری، کریم کشاورز، علی‌اصغر شعردوست و علی موسوی گرمارودی و غیره. در این میان تا جایی که ما آگاهی داریم تنها خداینظر عصازاده، پژوهشگر تاجیک، در یکی از آثار خود به تولّد عینی در سال ۱۸۷۵م اشاره نموده است (اسرافیل‌نیا، ص۲۳۳). ولی به هنگام نگارش نوشتهٔ حاضر دسترسی به کتاب عصارزاده متأسفانه برای ما میسر نشد، و درنتیجه از جزئیات نوشتهٔ عصازاده در این باره آگاهی‌ای نداریم.

در سال ۱۳۸۱خ/ ۲۰۰۲م، در شمارهٔ سوم فصلنامهٔ نامهٔ پارسی مقاله‌ای به نام «نگاهی دوباره به خاستگاه اجتماعی صدرالدّین عینی» نوشتهٔ محمدیوسف سیداویچ امام‌اُف، به کوشش و تصحیح برات شمسا چاپ شد که در آن مقاله، نویسنده، نکاتی را دربارهٔ صدرالدّین عینی و پدر او عنوان نموده که تا آن هنگام از دید پژوهشگران و عینی‌شناسان دور مانده و یا بهای لازم به آن‌ها داده نشده و همین موضوع نوشتهٔ حاضر ـ تاریخ تولّد عینی در سال ۱۸۷۵م/ ۱۲۹۱ق ـ یکی از نکات طرح‌شده در آن مقاله است. (امام‌اُف، ص۱۵۵)

نویسنده با استناد به نامه‌ای که صدرالدّین عینی در سال ۱۹۳٤م، برای ابوالقاسم لاهوتی فرستاده و در آن نامه به تاریخ واقعی تولّد خود در

۱۸۷۵م/ ۱۲۹۱ق توجه کرده و نکاتی را در این باره، همراه با مسایلی دیگر، دستمایهٔ مقالهٔ خود قرار داده و بیان می‌نماید.

لازم به یادآوری است که مقالهٔ امام‌اُف به لحاظ تقدم در انتشار، نُه سال پیشتر از کتاب خداینظر عصازاده چاپ شده است. به این ترتیب که تاریخ انتشار مقالهٔ امام‌اُف در سال ۲۰۰۲م است و کتاب عصازاده در سال ۲۰۱۱م منتشر شده است.

نامهٔ صدرالدّین عینی در پاسخ به ابوالقاسم لاهوتی

می‌دانیم که میان صدرالدّین عینی و ابوالقاسم لاهوتی دوستی و رفاقتی صمیمانه و محکم ایجاد شده بود که از همان نخستین روزهای حضور لاهوتی در تاجیکستان آغاز و تا پایان زندگی آن دو ادامه داشته است.

در این زمینه و کم و کیف دوستی آنان، نکات بسیار زیادی در نوشته‌های پیرامون آن دو وجود دارد که تکرار آن‌ها در اینجا ضرورتی ندارد.

یکی از نشانه‌های صمیمیت و پیوند مستحکم دوستی که میان آن دو نفر وجود داشت، نامه‌نگاری[۲] میان آنان است که با نخستین نامهٔ لاهوتی از مسکو در سال ۱۹۲۷ به صدرالدّین عینی در سمرقند آغاز و تا سال ۱۹۵۳م ـ یک سال پیش از مرگ عینی ـ ادامه می‌یابد. البته در سال‌های آخر، تلگراف جای نامه‌نگاری را گرفته است.

در نامه‌های رد و بدل شده میان صدرالدّین عینی و ابوالقاسم لاهوتی، نامه‌ای به تاریخ ۱۹۳۱/۷/۱۸ دیده می‌شود که لاهوتی از مسکو آن را برای عینی فرستاده و بلافاصله پس از این عنوان خطابیه: «استاد محترم صدرالدّین عینی»، درخواستی از او نموده به این شرح: «مالایا ساوتسکی انسیکلوپدیا (Малая Советская Энциклопедия) را از نو چاپ کرده برآوردنی هستند. من به عهده گرفته‌ام که یک مقالهٔ خُرد راجع به شما بدهم که در آن چاپ کنند. برای این کار لازم است که شما به سؤال‌هایی که در ورقهٔ مخصوصی نوشته و همراه این خط می‌فرستم جواب دهید. به علاوه یک عکس خودتان را که پشت مجروح شما را نشان می‌دهد و یکی

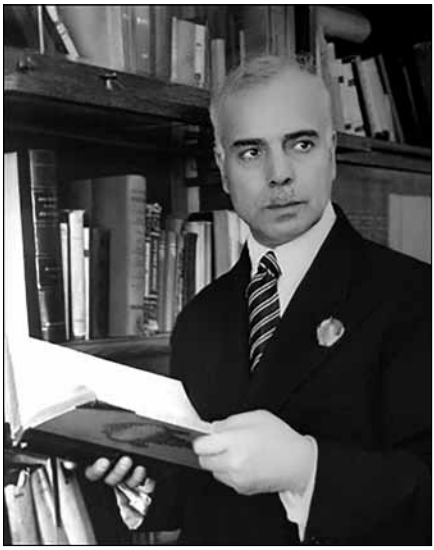

• ابوالقاسم لاهوتی

هر عکس دیگر خودتان را البته برای بنده بفرستید.» (نامه‌های ابوالقاسم لاهوتی و صدرالدّین عینی، ص۱۱۳ـ۱۱۲).

سؤالات نیز عبارت بوده‌اند از:

۱. نام پدر عینی؛ ۲. سال تولّد عینی؛ ۳. محل تولّد او؛ ٤. خاستگاه طبقاتی او؛ ٥. عضو کدام انجمن ادبی است؛ ٦. تعداد آثار چاپ‌شده و چاپ‌نشده با ذکر نام آن‌ها؛ ۷. در چه شهر و در چه تاریخی و از سوی چه نهادی چاپ شده‌اند و ۸. ملیّت عینی (همان، ص۱۱٤ـ۱۱۳). در پایان نیز لاهوتی افزوده:

«منتظرم که به فوریت این خواهش مرا انجام داده بیشتر از پیش ممنونم کنید.» (همان، ص۱۱٤)

اگرچه میان نامهٔ ۱۹۳۱/۷/۱۸ لاهوتی به عینی، حاوی پرسش‌هایی که عینی باید پاسخ آنها را می‌داد و نامهٔ ۱۹۳٤/۱۱/۲۳ عینی به لاهوتی، حاوی پاسخ پرسش‌های عینی ٤۰ ماه ـ نزدیک به سه سال و نیم ـ فاصله وجود دارد و با توجه به تأکید لاهوتی بر فوریت مسئله در دو موضع از نامهٔ اول،

در ظاهر بعید به نظر می‌رسد که نامهٔ ارسالی به تاریخ ۱۹۳٤/۱۱/۲۳، پاسخ نامهٔ اول باشد، اما نبود هیچ نامهٔ نوشته‌شدهٔ دیگری میان این دو ادیب در این ٤۰ ماه، شک و تردیدها را برطرف نموده و ما را متقاعد می‌سازد که به حتم و یقین این نامه، مرتبط با همان درخواست‌های لاهوتی در نامهٔ نخستین است.

اینکه با همهٔ شتاب و فوریتی که در دریافت سریع پاسخ‌ها وجود داشت و لاهوتی نیز بر آن تأکید کرده است، چرا و به چه دلیلی ارسال آن ٤۰ ماه به طول انجامیده بر ما روشن نیست و هیچ قراین و شواهدی هم برای دست‌یابی به آن در دست نداریم.

به هر صورت، عینی در پاسخ خود به پرسش‌های لاهوتی، در کنار دیگر پاسخ‌هایی که لاهوتی از وی درخواست نموده، دربارهٔ تاریخ تولّد خود و دیگر نکات درخواستی لاهوتی، چنین نوشته است:

«ترجمهٔ حالم را به قدر امکان مختصر نوشتم، اگر شما خواهید باز هم مختصرتر کرده می‌توانید و از رَسم [عکس] موجوده‌ام هم یکی‌اش را فرستادم. ع.» (نامه‌های ابوالقاسم لاهوتی و صدرالدّین عینی، ص۱۲۵)

«ترجمهٔ حال خودم»

«من در سال ۱۸۷۸ (موافق حجّت‌ها[۳]) (اما در حقیقت در سال ۱۸۷۵ در دیههٔ ساکتری در رایان غجدوان (اکمل‌آباد حاضره) که از مُضافات بخاراست و از آنجا تا بخارا ۲۰ ویرست [وِرست] است. در عایلهٔ یک دهقان کم‌بغل تولّد یافته‌ام. پدرم از بس که کم‌زَمین بود گاهاً چرخ آسیاتراشی و بافندگی هم می‌کرد.» (نامه‌های ابوالقاسم لاهوتی و صدرالدّین عینی، ص۱۲٦ـ۱۲۵).

مختصر ترجمهٔ حال خودم[٤] یکی از آثار صدرالدّین عینی است که نوشتن آن را در سال ۱۹٤۰م در شهر سمرقند به پایان برده است. به نوشتهٔ کمال‌الدین عینی، در «دیباچهٔ» مختصر ترجمهٔ حال خودم اگرچه صدرالدّین عینی در سال‌های ۱۹٤۱، ۱۹٤۷، ۱۹٤۸، ۱۹٤۹ با افزودن عباراتی اثر خود را تکمیل

نموده، اما «ما باید سنهٔ تألیف مختصر ترجمهٔ حال خودم را به طرز قطعی سال ۱۹٤۰ حساب کنیم و نه سال‌های ٤۱، ٤۷، ٤۸، ٤۹ که عینی اصلاحاتی در آن انجام داده است.» (عینی، ۱۳۹۵، ص۳۸، دیباچهٔ کمال عینی).

در سال ۱۹۵۵م، نشریهٔ صدای شرق «مختصر ترجمهٔ حال خودم» را به چاپ رسانید و سپس آن نوشته به زبان‌های روسی، انگلیسی، بنگالی، اردو و ازبکی و دیگر زبان‌های مردمان اتحاد جماهیر شوروی ترجمه و به چاپ رسید (کمال‌الدین عینی، همان، ص ۳۸).

پس می‌بینیم که نوشتهٔ عینی از طریق چاپ آن در صدای شرق که نشریهٔ معتبر و پرمخاطبی بوده، در دسترس همگان قرار گرفته و بسیاری از پژوهشگران از این ادعای صدرالدّین عینی، مبنی بر اینکه تاریخ تولد حقیقی او سال ۱۸۷۵م است آگاه شده‌اند، اما اینکه چرا در نوشته‌های پسین‌تر آنها دربارهٔ عینی این موضوع لحاظ نشده و تنها تاریخ ۱۸۷۸م که «موافق حجّت‌ها»ست قبول عامّه یافته، توضیح و سخنی در میان نیست.

اینجا جای این پرسش به میان می‌آید که ملاک دست‌اندرکاران و نویسندگان مقالهٔ «صدرالدّین عینی» در جلد نخست انسیکلوپدیای ساویت تاجیک، در پذیرفتن سال ۱۸۷۸م به عنوان سال تولّد عینی ـ که اتفاقاً انتشار آن در سال ۱۹۷۸م، مقارن با یکصدمین زادروز عینی شده ـ چه بوده است؟

چنین به نظر می‌رسد که علی‌رغم اشارهٔ عینی به این موضوع و تأکید صریح او بر تولّدش در سال ۱۸۷۵م، به واسطهٔ شرایط حاکم بر سپهر سیاسی اتحاد شوروی در دوران استالین، کسی را یارای نادیده گرفتن «حجّت‌ها» که به احتمال زیاد می‌توانسته عواقب خطرناک و زیان‌باری داشته باشد نبوده و موضوع تنها در حد یک اشاره باقی مانده و پس از آن هم در دورهٔ استقلال چون دیگر موضوع جاافتاده تلقّی گردیده، ضرورتی برای تغییر آن دیده نشده است.

به هر صورت با در نظر گرفتن اینکه مقالات کتاب‌های مرجع، به‌ویژه دانشنامه‌ها باید بر اساس داده‌های درست و حقیقی نوشته شده

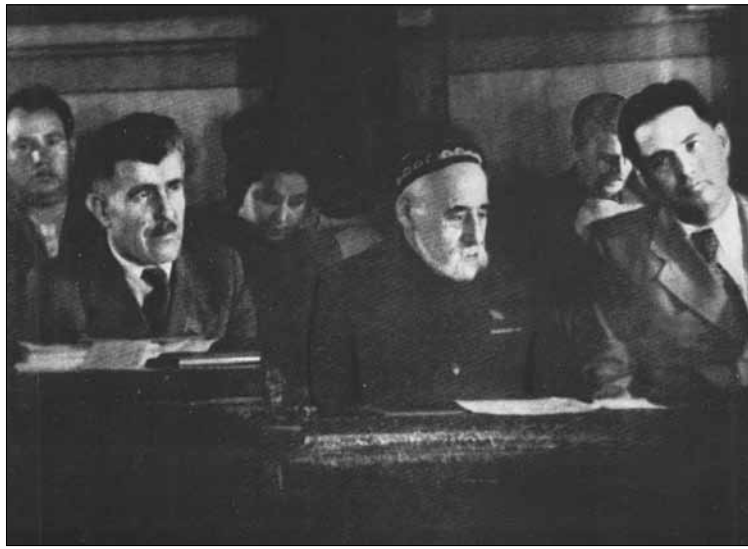

• صدرالدّین عینی همراه با گروهی از نویسندگان تاجیک

باشد، نادیده گرفتن این مسئله هیچ توجیه علمی ندارد و وجود سه سال اختلاف میان دو تاریخ تولّد واقعی در ۱۸۷۵م/ ۱۲۹۱ق، و تاریخ صوری در ۱۸۷۸م/ ۱۲۹٤ق، مشکلاتی ایجاد می‌کند که این اختلاف در سوانح زندگانی شخصیتی مانند صدرالدّین عینی و در اساس هر شخص دیگری غیر قابل پذیرش است.

به عنوانه مثال، صدرالدّین عینی در یادداشت‌ها در جایی نوشته است: «چنانکه در مکتب کهنه گفته‌ام، پدرم مرا در شش‌سالگی در مکتبِ پیشِ مسجد گذاشت.» (عینی، ۱۳٦۲، ص۷۲). در حالی که با احتسابِ تاریخ تولّدی که او در مختصر ترجمهٔ حال خودم به آن اشاره نموده، او این هنگام باید نُه‌ساله باشد و نه شش‌ساله، و یا به هنگام مرگ پدر عینی در اثر ابتلا به بیماری وبا که شیوع آن را عینی در سال ۱۸۸۹م/ ۱۳۰٦ق نوشته و به دنبال آن افزوده که: «ما از پدر، چهار نفر ماندیم... من ۱۱ـ۱۲ ساله بودم» (عینی ۱۳۹۵، ص۵۸ و ص٦۳). در حالی که با احتساب تاریخ تولّد درست عینی در ۱۸۷۵م، این هنگام او باید ۱٤ـ۱۵ ساله بوده باشد. یا

اینکه به هنگام مرگ عینی در سال ۱۹۵٤م/ ۱۳۳۲خ، اینکه او در ۷۹سالگی درگذشته و یا در ۷٦سالگی، موضوع ناچیز و کوچکی نیست که آن را نادیده گرفت و از اشاره به آن صرف‌نظر نمود.

به گمان صاحب این قلم، اکنون دیگر زمان آن رسیده باشد که به طور جدی و اصولی نسبت به تاریخ تولّد عینی تجدیدنظر کرده و به سال تولّد واقعی او در ۱۸۷۵م/ ۱۲۹۱ق، رسمیت بخشید و یا اینکه دست‌کم به هر دو تاریخ اشاره نمود. این کار حاد و دشواری نیست و به راحتی شدنی و ممکن است.

پی‌نوشت‌ها

۱. نام او صدرالدّین سیدمرادزاده است که آن را صدرالدّین سعیدمرادزاده هم نوشته‌اند. او نخست «سفلی»، سپس «محتاجی» و پس از آن نیز «جنونی» تخلّص می‌کرد. در سال ۱۸۹۶م/ ۱۳۱۳ق، تخلّص «عینی» را برای خود برگزید و تا پایان عمر همین تخلّص را داشت و به همین تخلّص شناخته می‌شد.

۲. مجموعه نامه‌های نوشته‌شده میان این دو ادیب، تحت عنوان مکاتبهٔ صدرالدّین عینی و ابوالقاسم لاهوتی چند بار در شهر دوشنبه چاپ و منتشر شده است. چاپ دوم این کتاب در سال ۲۰۰۳، با مقدمه‌های خورشید آته‌خانوا و محمد عاصمی منتشر گردید. در سال ۱۴۰۳، به کوشش محسن فرحبر، نسخهٔ کاملی از این نامه‌ها، تحت عنوان نامه‌های ابوالقاسم لاهوتی و صدرالدّین عینی بر اساس چاپ‌های موجود و دیگر نامه‌های چاپ‌نشده، از سوی نشر شیرازهٔ کتاب ما در شهر تهران منتشر شد که در نوع خود کامل‌ترین چاپ از این اثر است. چرا که در پاره‌ای از چاپ‌های این اثر در تاجیکستان به دلایل سیاسی، پاره‌ای از این نامه‌ها چاپ نشده‌اند. مانند نامهٔ سال ۱۹۳۴م عینی به لاهوتی که حاوی «ترجمهٔ حال خودم» است ـ که شرح آن در متن مقاله نوشته شده ـ و تعدادی نامهٔ دیگر که در چاپ سال ۲۰۰۳م دیده نمی‌شوند. اما در چاپ محسن فرحبر، همهٔ آن نامه‌ها گنجانیده شده است.

۳. ۱ـ دلیل، برهان. ۲ـ اساس، سرچشمه، سند. ۳ـ نوشتجات عاید به صفت، تصدیق کاری، تصدیق و توصیف حالِ کسی یا چیزی. نک: فرهنگ تفسیری زبان تاجیکی، ج ۲، ۲۰۱۰، دوشنبه، ص۵۴۰.

۴. مختصر ترجمهٔ حال خودم نوشته‌های خود عینی است، در شرح حال و زندگی و فعالیت‌های اجتماعی، سیاسی و علمی او و همانگونه که از نامش پیداست به اختصار نوشته شده است. این کتاب در سال ۱۳۹۵خ، با مقدمه، تصحیح، تحقیق و توضیح مصطفی باباخانی از سوی انتشارات آرون در شهر تهران منتشر شد.

منابع

۱. امام‌اُف، محمدیوسف سیدعلی‌اویچ، «نگاهی دوباره به خاستگاه اجتماعی صدرالدّین عینی»، به کوشش و تصحیح برات شمسا، در: نامۀ پارسی، شمارۀ سوم، پاییز ۱۳۸۱.

۲. حسینی‌پور، مسعود و همدانی، آزیتا، «اول خویش، دوم درویش»، در: بخارا، شمارۀ ۸۸ـ۸۷، خرداد ـ شهریور ۱۳۹۱.

۳. دانشنامۀ ادب فارسی، جلد یکم، آسیای مرکزی، به سرپرستی حسن انوشه، ۱۳۷۵، تهران.

۴. دانشنامۀ زبان و ادب فارسی، ج ۴، به سرپرستی اسماعیل سعادت، ۱۳۹۷، تهران.

۵. دانشنامۀ زبان و ادبیات ازبکستان (قرن بیستم تا کنون)، گروه نویسندگان، به سرپرستی عباسعلی وفایی، ۱۳۸۵ تهران.

۶. شکوری بخارایی، محمدجان، صدرالدّین عینی، به کوشش مصطفی باباخانی، ۱۳۹۵، تهران، انتشارات آرون.

۷. عینی، صدرالدّین، یادداشت‌ها، به کوشش سعیدی سیرجانی، ۱۳۶۲، تهران، آگاه.

۸. ــــــــــــــ، مختصر ترجمۀ حال خودم، مقدمه، تصحیح، تحقیق و توضیح مصطفی باباخانی، ۱۳۹۵، تهران، انتشارات آرون.

۹. ــــــــــــــ، نمونۀ ادبیات تاجیک، به کوشش علی رواقی، ۱۳۸۵، تهران.

۱۰. عینی، کمال‌الدین، کارنامۀ استاد صدرالدّین عینی، زیر نظر محمد عاصمی، ۱۹۷۸، دوشنبه، عرفان.

11. *Encyclopedia Iranica*, vol 3. s. v. ʿAynī (by K. Hitchins).

12. *Ensiklopediyai adabiyāt va san'ati tajik* (in cyrillic), vol 1, Dushanbe, 1988.

13. *Encyclopediai saviyeti tājik* (in cyryllic), vol 1., Dushanbe 1978.

14. *Ensiklopediyāi Milli-ye Tajik* (in Cyrillic), vol 1, Dushanbe, 2011.

«یادداشت‌ها»ی عینی در آینهٔ زمان و زبان

مصطفی باباخانی*



در پریشان‌روزگاری گر رَوَد «عینی» ز دَهر
جمع بنشینید و یـاد از روزگـارِ من بَرید
(صدرالدّین عینی)

اگر بگوییم که به‌جز چند استادِ بزرگ و پیشکسوتِ ادب و فرهنگِ ایران همچون سعید نفیسی و علی‌اصغر حکمت و پرویز ناتل خانلری و بزرگانی در همین سطح و هم‌نسل با اینان که در زمانِ حیاتِ صدرالدّین عینی او را می‌شناختند و آثارش را دیده بودند و برخی از آنان با او مکاتبه و دوستی هم داشتند، نخستین آشناییِ بسیاری از اهلِ فرهنگ و پژوهش و دوستدارانِ ادبیّات در ایران از طریقِ یادداشت‌هایِ عینی بوده است، سخنی دور از واقعیّت نگفته‌ایم. به‌ویژه پس از چاپ و انتشارِ یادداشت‌ها به کوششِ علی‌اکبر سعیدی سیرجانی (تهران: آگاه، ۱۳۶۲ش) بود که این کتاب در دسترسِ استادان و دانشجویان و اهالیِ فرهنگ قرار گرفت و زمینهٔ شناختِ عینی و ادبیّاتِ تاجیک را بیش از پیش فراهم کرد.

به وجود آمدنِ یادداشت‌ها برای همهٔ فارسی‌زبانانِ جهان، رویدادی بزرگ و ناتکرار و اتّفاقی خجسته و میمون بوده است؛ زیرا در دورانی این اثر پدید آمده است که هستیِ تاریخی، فرهنگی، زبانی و معنویِ تاجیکان

---

* استاد دانشگاه و پژوهشگر ادبیّات معاصر تاجیکستان.

در بُخارا که یکی از مرکزهای مهمّ زبانِ فارسی در طولِ تاریخِ بیش از هزار سال بوده است، از ستمِ روس‌ها و پان‌تُرکیست‌ها نزدیک بود که به بادِ نیستی دُچار آید. همچنینَ این اثر، با ارزش و قابلیّتی که دارد، بر غِنایِ زبان و ادبِ فارسی افزوده است.

می‌دانیم که در سالِ ۱۹۲۰م. با ورودِ بُلشویکانِ روس به بُخارا و برهَم خوردنِ آن و تشکیلِ جمهوریِ سوسیالیستیِ ازبکستان و بر سَرِ کار آمدنِ پان‌تُرکیست‌ها، چه خَرابی‌ها و فاجعه‌ها بر سَرِ تاجیکان آمد و میراثِ مادّی و معنوی‌اشان به تاراج رفت. این قصّهٔ پُرغصّه و داستانِ پُرْ آبِ چشم در کتابِ پَن‌تُرکیزم و سَرنوشتِ تاریخیِ تاجیکان، نوشتهٔ زنده‌یاد استاد محمّدجان شکوری بُخارایی (تصحیح مصطفیَ باباخانی، تهران: آروَن، ۱۳۹۹) به تفصیل شرح یافته است. بی‌تَردید کوششِ بزرگانی چون عینی و دیگر فرزندانِ برومندِ ملّتِ تاجیک بود که توانست تا حدّ ممکن بخشی از این میراث را از نابودی نجات دهد. بازار صابر، شاعرِ شهیرِ تاجیکستان، چه نیکو دراین‌باره سروده است:

عمرِ عینی از برای خَلقْ صَرفِ خامه شد　　خَلقِ ما را دفترِ عینی شهادت‌نامه شد
سرزمینِ ما خود از آثارِ او سَر می‌شود　　این زمین با او به دنیایی برابر می‌شود
(صابر، ص۲۸)

قابلِ توجّه است که چندی پیش یک گزارشِ مستند در یوتیوب دیدم بدین شَرح که گزارشگری از تاجیکستان به ساکْتَری، زادگاهِ صدرالدّین عینی، رفته بود. گزارشگر در آنجا نشانیِ خانهٔ عینی را که هنوز پابرجاست، از مَردُم می‌پرسید؛ امّا هیچ‌کَس قادر نبود که به تاجیکی/ فارسی با این گزارشگر سخن گوید. یعنی گویشورِ تاجیکی/ فارسی دیگر در این منطقه تقریباً وجود ندارد یا بسیاربسیار اندک است و همه ازبک‌زبان شده‌اند. این یک فاجعهٔ بزرگ است. درحالی‌که به گفتهٔ عینی در یادداشت‌ها «زبانِ اهالیِ این دیهَه [ساکْتَری] اساساً تاجیکی بوده، از خواجَگان، سَیّدعَطایی‌ها اوزبیکی گپ می‌زدند و برخِلافِ عادتِ عربانِ دیگر، عربانِ اینجا هم به زبانِ اوزبیکی گُفت‌وگُزار می‌نَمودند» (ج۱، ص۱٤)؛[1] یعنی در آنجا ازبک‌زبان‌ها بسیار در اقلیّت بوده‌اند.

۱) ارجاعاتم به یادداشت‌ها از رویِ یادداشت‌های تصحیحِ این‌جانب (تهران: آروَن، ۱۴۰۴) است.

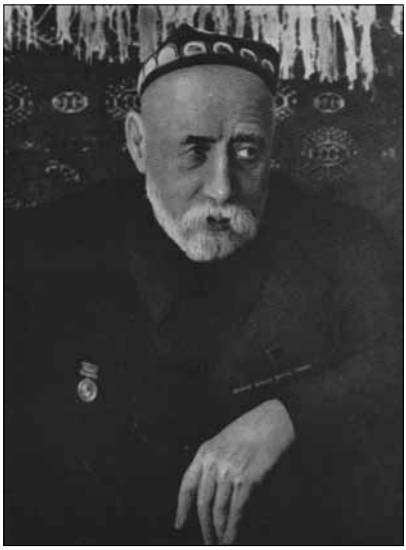

• صدرالدّین عینی

اگر رخدادهای ناگوار و فاجعه‌بارْ بسیاری از میراثِ تاریخی و فرهنگیِ تاجیکان را در بُخارا از میان بُرد، خوشبختانه عینی با نوشتنِ یادداشت‌هایِ خود، حدّاقلّ بر صحیفهٔ تاریخْ این میراثِ بزرگ را زنده نگاه داشت و از نابودیِ مطلق نجات داد.

آنچه از واژهٔ «یادداشت» دربارهٔ این اثرِ عینی مَدّنظر است، این است که «یادداشت» در لغت به معنایِ خاطره، هر چیزِ در خاطر نگاه داشته شده یا به خاطر مانده (از سرگذشتِ خود یا دیگر واقعه‌های دیده) است. در ادبیّات‌شناسیِ تاجیک، «یادداشت» یک ژانر یا گونهٔ ادبی به شمار می‌رود؛ یادداشت اثریَ است که در آن، سرگذشت‌های خودِ مؤلّف و یا واقعه‌هایی که خودِ او شاهدِ آنها بوده است، تصویر یافته‌اند (ر.ک به: فرهنگِ تفسیریِ زبان تاجیکی، ج۱، ص۴۹۰). در واقع، در ادبیّات‌شناسیِ تاجیک، «یادداشت» همان خاطرات، زندگی‌نامه، سرگذشت و ترجمهٔ حال است. به گفتهٔ محمّدجان شکوری بُخارایی، «یادداشت‌های استاد عینی، یکمین اثرِ کَلانِ ژانرِ ترجمهٔ حالِ بدیعی در ادبیّاتِ سَویتیِ [شوروی] تاجیک است» (شکوریَ بُخارایی، صدرالدّین عینی، ص۲۰۴).

یادداشت‌ها خاطراتِ صدرالدّین عینی یا تصویرِ واقعه‌هایی از زندگیِ اوست که خود شاهدِ آنها بوده است. این رویدادهایی را که عینی به تصویر کَشیده است، جهت‌های گوناگونِ حیات و مهمّ‌ترین جریان‌های اجتماعی و تاریخیِ بُخارایِ اواخرِ قرنِ نوزده میلادی را دربرگرفته است. اگر به‌طورِ دقیق بگوییم، یادداشت‌ها شاملِ رویدادهای حیاتِ عینی است از زمانِ تولّدش در سالِ ۱۸۷۸م (۱۲۵۷ش) تا سالِ ۱۹۰۲ـ۱۹۰۳م (۱۲۸۰ـ۱۲۸۱ش)، یعنی در آستانهٔ انقلابِ ۱۹۰۵ میلادیِ روسیه.[1] بنابراین، مُدّت‌زمانِ تاریخی در یادداشت‌ها تقریباً به بیست سال می‌رسد (ر.ک به: همان، ص۲۰٤ و ۲۲۷).

یادداشت‌ها را، با توجّه به محتوایِ آن، «انسیکلوپیدیِ [دائرةالمعارفِ] حیاتِ بُخارایِ عصرِ ۱۹ م. می‌نامند، که این، کاملاً دُرُست است» (ر.ک به: همان، ص۲۰۵)؛ زیرا اگر با دقّت و نگاهِ تحقیقی بنگریم، خواهیم دید که این اثر، گنجینه‌ای است از مسائلِ تاریخی، فرهنگی، سیاسی، دینی، زبانی، ادبی و هنری، قوم‌نگاری، بناهای تاریخی و معماری‌ها، نام و یاد و زندگیِ بسیاری از هنرمندان و صنعتگران و شاعران و عارفان و موسیقی‌دانان و دانشمندان و رجالِ مشهورِ سیاسی و دینی و فرهنگی و اجتماعی، شعر و موسیقی و نمایش و هنر و صنعت و فولکلور و جنبه‌های گوناگون از فرهنگِ مَردُم از قبیلِ افسانه و مَثَل و مَقال و زبانزد و دیوارنوشته‌ها و معرکه‌ها و بازی‌ها و مسابقه‌ها و مراسم و جشن‌ها و بَزم‌ها و محفل‌ها و سَیْروگَشت‌ها و خوردنی‌ها و طبِّ عامّه و آداب و رسوم دیگر، پیشه‌ها و اصناف و زندگی و کار و وضعیّتِ مَردُم از طبقه‌های گوناگونِ جامعه، جای‌های جغرافیایی از روستاها و شهرها و رودها و دشت‌ها و بیابان‌ها و مکان‌های مختلف از محلّه‌ها و خانه‌ها و بازارها و کارگاه‌ها و تجارت‌خانه‌ها و مدرسه‌ها و مسجدها و میدان‌ها و خانقاه‌ها و زیارت‌گاه‌ها و گورستان‌ها و تفرّج‌گاه‌ها و نمازگاه‌ها و بسیاری از مواردِ دیگر.

---

۱) انقلابِ ۱۹۰۵م. روسیه، موجی از ناآرامی‌های سیاسیِ مَردُمی در بخش‌های وسیعی از امپراتوریِ روسیه بود که سبب شد تزار نیکلای دوم، به تبدیلِ حکومتِ روسیه از استبداد به سلطنتِ مشروطه تَن دهد (ویکی‌پدیا).

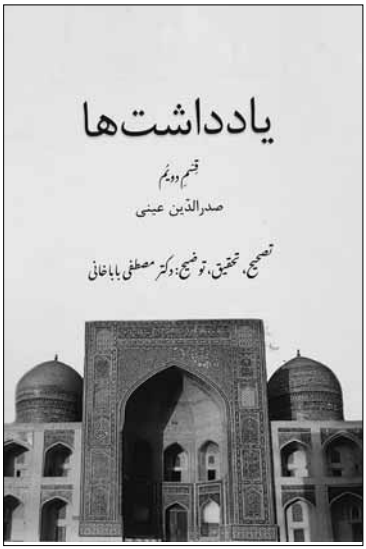

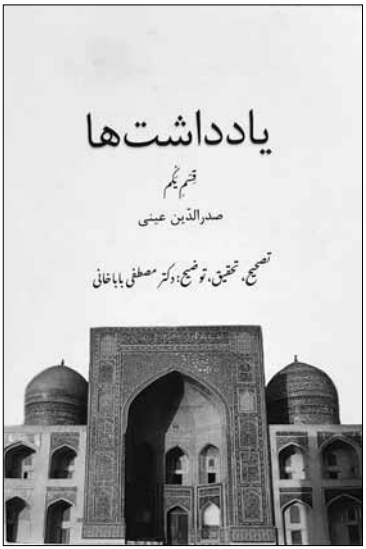

یادداشت‌ها آخرین اثرِ استاد عینی است که حجم زیادی دارد و عینی آن را در چهار جلد تألیف کرده است. البتّه گویا با طَرحی که عینی داشته، یادداشت‌ها به بیش از چهار جلد می‌رسیده است، ولی عمرش وفا نکرده و متأسّفانه این اثرِ بزرگْ ناتمام مانده است (ر.ک به: عینی، خالده، زندگی‌نامهٔ صدرالدّین عینی، ص۹۲؛ شکوری بُخارایی، صدرالدّین عینی، ص۲۰٤). از سالِ ۱۹٤۸ م. انتشارِ جلدِ نخستِ آن آغاز یافته، جلدِ چهارمش در سالِ ۱۹۵٤ م، چاپ و منتشر شده است (ر.ک به: شکوری بُخارایی، صدرالدّین عینی، ص۲۰٤). این اثر در میانِ دوستداران و خوانندگان و پژوهشگران چنان موردِتوجّه قرار می‌گیرد و از آن استقبال می‌شود که در مدّتِ کمی بارها چاپ و انتشار می‌یابد و به چندین زبان ترجمه می‌شود. شکوری بُخارایی دراین‌باره می‌نویسد: «در تَأریخِ ادبیّاتِ تاجیک تا این دَمْ یَگانْ اثر به این زودی و به این اندازه انتشار نیافته بود. یادداشت‌های عینی اوّلین اثرِ ادبیّاتِ تاجیک است که در چنین مدّتِ کوتاهی در بینِ خَلق‌های گوناگون

تا این درجه پهن شده باشد» (شکوراف، خصوصیّت‌های غایَوی و بدیعیِ یادداشت‌های استاد صدرالدّین عینی، ص۵).

شایانِ ذکر است که محمّدجان شکوری بُخارایی کتابِ خصوصیّت‌های غایَوی و بدیعیِ یادداشت‌های استاد صدرالدّین عینیِ خود را در سالِ ۱۹٦٦ م، یعنی هجده سال پس از نشرِ جلدِ یکمِ یادداشت‌ها (۱۹٤۸ م) چاپ کرده است. گزارشی که ایشان از چاپ و انتشار و ترجمهٔ یادداشت‌ها و نیز نقدها و اظهارِنظرها و مقاله‌هایی که دربارهٔ آن نوشته شده است، بر اساسِ مدارک و مستنداتی که تا آن روز در دسترسش بوده و دیده، به دست داده است، حیرت‌انگیز است. با توجّه به اهمّیّتِ این موضوع که خود از اهمّیّتِ یادداشت‌های استاد عینی گواهی می‌دهد، گزارشِ او را که در بخشِ «درآمدِ سخن» کتابش آمده است، با اندکی تلخیص و بازنویسی در اینجا می‌آوریم. وی می‌نویسد:

«از شهرتِ کَلانِ این اثر همین چیز شهادت می‌دهد که چار قِسْم آن به زبان روسی تا امروز [۱۹٦٦ م] ۱٤ بار نشر گردیده است، امّا دو قِسْمِ اوّل آن در دَوامِ دَه سال به ۲۱ زبانْ پُرّه ترجمه و چاپ شده است. قِسْمِ یَکم و دویُم یادداشت‌ها به زبان‌های لتونیایی (۱۹۵۱)، قزاقی (۱۹۵۱، ۱۹۵۳)، اُکراینی (۱۹۵۲)، لیتوانیایی (۱۹۵۲)، استونیایی (۱۹۵۳)، قرقیزی (۱۹۵٤)، تُرکْمَنی (۱۹۵٦)، گُرجی (۱۹۵٦، قِسْم ۳، ۱۹۵۸)، ارمنی (۱۹۵۷) و آذربایجانی (۱۹۵۸) از چاپ برآمده است. خودِ استاد، دو قِسْمِ اوّل را به زبانِ ازبکی هم تألیف کرده بود و آن در سالِ ۱۹۵۳ م. در تاشکند چاپ شده است. قِسْمِ یَکم و دویُم یادداشت‌ها به چنین زبان‌های خارجی پُرّه به طبع رسیده است: لهستانی (۱۹۵۰، وَرشو)، بُلغاری (۱۹۵۲، صوفیه)، چکی (۱۹۵۲، پراگ)، اویغوری (۱۹۵۲ و ۱۹۵٤، آلماتی؛ ۱۹۵۳ و ۱۹۵۵، تاشکند)، چینی (شانگهای ۱۹۵۳ و ۱۹۵۷ دو ناشرِ مختلف)، آلمانی (۱۹۵۵، لایپزیگ)، فرانسوی (۱۹۵٦، پاریس، انتشاراتِ گالیمار)، مجاری (۱۹۵٦، بوداپست)، عربی (۱۹۵۷، «دارالبیروت»)... . نشریّاتِ دولتیِ تاجیکستان دو قِسْمِ اوّلِ یادداشت‌ها را به خطِّ عربی [الفبایِ فارسی] هم نشر کرده بود

(۱۹۵۸) و این نشر در افغانستان و ایران و بعضی مملکت‌های دیگر معلوم است.

در مطبوعاتِ جمهوری‌های برادری و کشورهای خارجی دربارهٔ یادداشت‌ها مقاله‌ها و تقریض‌های (نقدهای) بسیاری چاپ شده و هنوز در حالِ چاپ شدن است... . دربارهٔ یادداشت‌ها به زبانِ تاجیکی و روسی هم مقالهٔ مخصوص خیلی بسیار است. در بعضی مقاله‌های عمومی که دربارهٔ ادبیّاتِ شورویِ تاجیک یا ادبیّاتِ خَلق‌های اتّحادِ جماهیرِ شورویِ سوسیالیستی به زبانِ تاجیکی و روسی نوشته شده‌اند، نیز از یادداشت‌ها بحث رفته است.

نویسندگانِ تاجیک، م. تورسون‌زاده، س. اُلُغ‌زاده. ج. اکرامی، ع. دهاتی، خادمانِ معروفِ ادبیّاتِ شوروی، ک. فیدین، ل. لیان‌اف، م. عویض‌اف، و. کویرین، پ. سکاسری‌اف و مثلِ اینها راجع به یادداشت‌ها اظهارِ عقیده کرده‌اند. در بینِ آنهایی که دایر به این اثر مُلاحظه‌های جالبِ دقّتی دارند، از منتقدانِ تاجیک، ص. تبراف، یو. بابایف، ر. هادی‌زاده، ع. سیف‌الله‌یف و دیگرها، از عالِمانِ مشهورِ شوروی، ا. برگینسکی، گ. لامیدزی، ک. زیلینسکیْ، ل. کلیماویچ و مانندِ اینها هستند...» (ص۵-٦).

بالا بودنِ ارزشِ ادبی و هنریِ یادداشت‌ها و موردِتوجّهِ اهلِ تحقیق و عمومِ خوانندگان قرار گرفتنِ آن و اهمّیّتِ فراوانی که پیدا کرده بود، سبب شد که عینی در زمانِ حیاتش، در سالِ ۱۹۵۰ م. برای دو جلدِ آن، جایزهٔ دولتیِ اتّحادِ جماهیرِ شورویِ سوسیالیستی را دریافت دارد (ر.ک به: شکوری بُخارایی، صدرالدّین عینی، ص٦٦).

یادداشت‌ها آخرین اثرِ عینی است و درعین‌حال، بهترین و زیباترین و باارزش‌ترین و تأثیرگذارترین و مشهورترین اثرِ او هم به شمار می‌رود، به‌طوری‌که می‌توان یادداشت‌ها را «شاه‌اثرِ» عینی دانست. برخی از نویسندگان، تمامِ هنرِ خود را در یکی دو اثرِ نخستینِ خود به کار می‌گیرند و بعد از آن، گویا دیگر نه سخنِ نوی برای گفتن و نه هنرِ جدیدی در نوشتن دارند و به تکرار دچار می‌شوند؛ امّا هنرِ عینی در آخرین اثرش،

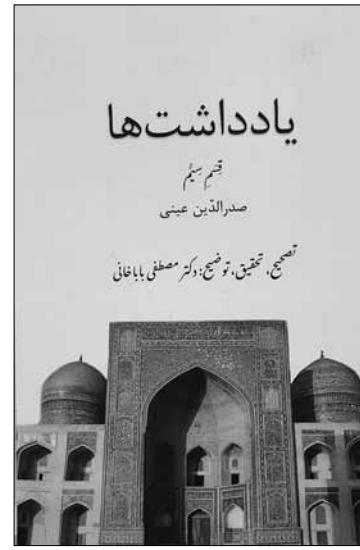

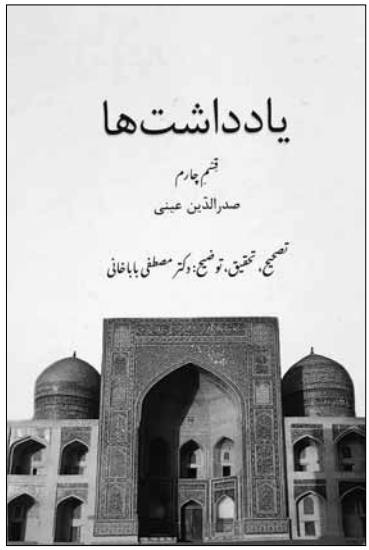

یادداشت‌ها، به اوج خود می‌رسد؛ چنان‌که برخی از پژوهشگرانْ نثرِ او را در یادداشت‌ها «روان و دلنشین و شوق‌انگیز» و سَبْک و اسلوب و «قدرتِ نویسندگی و هنرِ توصیفِ» او را به بیهقی مانند کرده‌اند (ر.ک به: عینی، یادداشت‌ها، چاپِ ۱۳۶۲، «چند نکته به‌عنوانِ مقدّمه» از سعیدی سیرجانی، ص هشت، یازده؛ شفیعی کدکنی، ص۹۳؛ لسان، ص۱۶۶). عینی در یادداشت‌ها با روایتگریِ ممتاز، جُزءنگریِ دقیقِ واقعه‌ها، تصویرسازی‌های بدیعی، گفت‌وگوهای هنری و شخصیّت‌پردازی‌های خَلّاقانه، خوش درخشیده، خود را در سطحِ نویسنده‌ای ماهر و زبردست نشان داده است. محمّدجان شکوری بُخارایی دراین‌باره می‌نویسد: «از یادداشت‌ها ضربِ قلمِ یک نفر استادِ زبردستِ رئالیزمِ ساتسئلیستی [سوسیالیستی] نمودار است که در تصویرِ انسان و حادثه‌های زندگی، در عمومیّت‌دهیِ مکمّلِ واقعه‌های حیاتِ جمعیّتْ مهارتِ تمام دارد» (شکوراُف، خصوصیّت‌های غایَوی و بدیعیِ یادداشت‌های استاد صدرالدّین عینی، ص۱۱). شایانِ ذکر است که عینی دربارهٔ هنرِ نویسندگیِ خود در یادداشت‌ها در یک نامهٔ خود

که در سالِ ۱۹۴۹ م. به شاعرِ تاجیک، میرسعید میرشکر، نوشته، چنین گفته است: «در یادداشت‌ها هم تأثیرِ گورکی هست و هم تأثیرِ جَنگ و صلحِ لئو تولستوی» (شکوری بُخارایی، صدرالدّین عینی، ص۱۶۵).

زبانِ عینی در یادداشت‌ها ساده و عامّه‌فهم است. در واقع، عینی بعد از خواندنِ کتابِ نوادرالوقایع احمد دانش بود که به فکرِ نثرنویسی افتاد و دلیلش هم این بود که به گفتهٔ خودش، احمد دانش می‌توانست «واقِعَه‌ها را در پیشِ خوانندَه با زبانِ سادَّه مُجسّم کُنانَدَه» نشان دهد و نوشته‌هایش نسبت به نوشته‌های دیگر نویسندگانِ آن زمانْ بسیار ساده‌تر و آسان‌تر بود. بعد از انقلابِ اکتبرِ ۱۹۱۷ م. هم با آشنا شدنش با نویسندگانِ کلاسیک و شورویِ روس، «سَودایِ در سادَّه‌نَویسی از احمدْ مَخْدوم گذشتن» به سَرَش می‌افتد (ر.ک به: عینی، یادداشت‌ها، ج٤، ص۲۹۰) و به گواهِ آثارش، زبانِ عینی از زبانِ احمد دانش بسیار ساده‌تر است و قدرتش در اینکه واقعه‌ها را با زبانی ساده و عامّه‌فهم به طرزی روشن و نمایان در پیشِ نظرِ خواننده مُجَسَّم سازد، بسی بیش از اوست. افزون بر این، عینی از امکاناتِ زبانِ گفتاریِ مَردُم ورارودِ قرنِ بیستِ میلادی بسیار استفاده کرده و در آثارِ خود، به‌ویژه در یادداشت‌ها، واژه‌ها و اصطلاحاتِ رایج در بینِ مَردُم را فراوان به کار بُرده است. به گفتهٔ محمّدجانِ شکوریِ بُخارایی، عینی با این کارش «به زبانِ ادبی دگرگونیِ کُلّی وارد آورده، غنایِ زبانِ ادبی را افزون کرد، به زبانِ ادبی رنگِ امروزی داد، آن را برای پاسخ گفتن به خواست و نیازِ امروز آماده ساخت» (شکوری بُخارایی، جُستارها، ص۱۸۲).

این ساده‌نویسیِ عینی و استفاده از زبانِ گفت‌وگویی، سبب شده است که او گاهی نیز به سادگیِ ناروا نزدیک شود و در آثارِ خود به سخنِ عادیِ عوامانه راه دهد و واژه‌ها و ترکیب‌هایی بسازد که فصاحتِ زبانِ ادبی را کاهش دهد. البتّه این مسئله در آثارِ عینی زیاد نیست و در مواردِ اندکی دیده می‌شود، ولی همین مواردِ اندک هم سببِ افسوس خوردنِ منتقد و عینی‌شناسِ بزرگی چون محمّدجان شکوریِ بُخارایی شده است که درعینِ تحسین از اقتدارِ هنری و ادبی و زبان‌آوریِ او و توانمندی‌اش در استفاده

از تمام امکانات زبانی، این نقد را هم بر او وارد دانسته است (ر.ک به: همان، ص ۱۸۰ـ۱۸۱).

شایان یادآوری است که همین استفادهٔ عینی از زبان گفتاری مَردُم ماوراءالنّهر یا به عبارت دیگر به کار بُردن عنصرهای لهجهٔ بُخارایی، که لهجهٔ خودش بوده است، در آثارش، سبب شده است که برخی جای‌های یادداشت‌ها یا دیگر آثار او برای خوانندهٔ ایرانی دشوار به نظر رسد و گاه مفهوم واژه یا عبارتی را دُرُست متوجّه نشود. البتّه این موضوع به مسئلهٔ مهمّ‌تر و اساسی‌تری برمی‌گردد و آن، تفاوت گونهٔ ماوراءالنّهری زبان فارسی با دیگر گونه‌های رایج در دیگر حوزه‌های جغرافیایی، ازجمله ایران مرکزی است. علی رواقی دراین‌باره می‌گوید: «اگرچه زبان فارسی، زبان کاربُردی در همهٔ حوزه‌های جغرافیایی ایران بوده است، ولی همین زبان به دلایل مختلف سیاسی، اجتماعی، اقلیمی و اقتصادی و اثرپذیری از گونه‌ها و گویش‌های محلّی و زبان‌های ایرانی دیگر، در حوزه‌های گوناگون، ناهمگونی و ناهمخوانی‌هایی پیدا کرده است و ازاین‌روست که گونهٔ کاربُردی زبان فارسی ایران از گذشته‌های بسیار دور و دورهٔ آغازین فارسی نوین با گونهٔ فارسی فرارودی تفاوت‌های واژگانی و ساختاری و آوایی داشته و دارد» (رواقی، ص بیست‌ودو). در واقع، گونهٔ ماوراءالنّهری زبان فارسی از زبان‌های ایرانی میانهٔ شرقی به‌ویژه زبان سُغدی که تا پیش از پیدایش زبان فارسی دَری، در آن قلمرو زبان حاکم و رایج بوده، بسیار تأثیر پذیرفته است و هنوز هم شمار درخور توجّهی از واژگان این زبان‌های باستانی را در خود دارد (ر.ک به: همان، ص بیست‌وچهار). جالب‌توجّه است که در درّهٔ یغناب در شمال تاجیکستان، هنوز هم چندهزار گویشور یَغنابی یا سُغدی نو زندگی می‌کُنند. همچنین هم‌زیستی بیش از هزارسالهٔ تاجیکان با تُرکان آسیای شرقی سبب شده است که واژه‌های تُرکی زیادی به زبان فارسی فرارودی راه یابد. افزون بر این، وارد شدن واژه‌ها، اصطلاحات و کاربُردهای گوناگون زبان روسی در زبان فارسی گونهٔ ماوراءالنّهری که از نیمهٔ دوم قرن نوزدهم میلادی آغاز یافت و بعد از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ م.